

سیرکامل

حقوق زن

تبرستان
www.tabarestan.info

دینایی و شریع

تألیف

حامی تقبانی

سیرخاں

حقوق زن

در تاریخ و میرای

تبرکات
www.tabarakat.info

(چاپ دوم)

(با تغییرات و اضافات)

تألیف

حسام تقیانی

چاپخانه بدیع

تبرستان
www.tabarestan.info

مقدمه چاپ دوم

این رساله که در سال ۱۳۲۵ چاپ و منتشر شد در ظرف مدت قلیلی کلیه نسخ آن بفروش رفت و علاوه‌نمودن از تقدیر طبع نمودند ولی در اثر انتشار کتب دیگر این امر میسر نگردید و اکنون فرصت مناسبی دست داد که با سبک تازه و تغییرات زیاد از لحاظ فصل‌بندی و اضافه نمودن مطالب و توضیح و تفصیل بیشتر مورد تجدید نظر واقع شده به صورت فعلی تنظیم و آماده چاپ شود امید است که مورد قبول واقع گردد.

هر چند در این کتاب وضع زنان بطور کلی در تاریخ بیان گردیده و اختصاص با ایران ندارد ولی انتشار آن در این موقع که زنان ایران پیروزیهای زیادی بدست آورده و برای اولین بار در پارلمان نیز وارد شده‌اند بسیار بجا و مناسب است بخصوص که در مقدمه چاپ اول نتایج مبارزات زنان در آتیه نزدیک پیش‌بینی شده بود و حالیه نیز انتظار زنان برای نستکه قوانین مدنی و اجتماعی ایران بنفع آنان عوض شود تا بتوانند در جمیع مراحل دوش‌بodus مردان گام بردارند ورشد اجتماعی و استعداد فطری خود را به ثبات برسانند.

ممکن است این تألیف نیز مانند بسیاری از کتب دیگر مصون از خطا نبوده و بذوق همه خوانندگان سازگار نباشد ولی انتظار نگارنده آنست که اگر اشتباهی مشاهده فرمودند بدیده عفو و اغماض نگرند.

طهران ۱۳۴۳ - حسام نقابی

هقدمه چاپ اول

در سال ۱۳۳۵

چندی است که در کشور ما ایران مانند اکثر همایل جهان برای احراق حقوق زنان کوشش‌هایی بکار میرود بطوریکه گروهی استوارتساوی حقوق گردیده و پیش‌بینی می‌کنند که در آتیه نزدیک پارلمان ایران لوایحی برای آزادی نسوان و فعالیتهای آنها در اجتماع گذرانیده و قوانین سابق را که در بسیاری از موارد زنرا از حقوق سیاسی و اجتماعی و مدنی محروم کرده بود لغو نماید و اکنون مبارزاتی بین روشنگران از یک طرف و کوتاه نظران و روحانیون از طرف دیگر در گرفته است. ازین‌رو اینجانب تصمیم گرفتم که رساله‌ئی را که سال گذشته (۳۴) درباره تکامل حقوق زنان نگاشته و از داشکده حقوق گذرانده ام با تجدید نظر کلی بصورت فعلی در آورده تقدیم خوانندگان عزیز نمایم.

بحث درباره زن چیز تازه‌ئی نیست و از قدیم الایام درباره این جنس لطیف قلمفرسانی‌ها نموده‌اند منتهی درسابق همه بیک زبان دردم و قدح آن سخن گفته و بطوریکه در صفحات آینده ملاحظه خواهد شد در دنیای قدیم زنرا مانندشی و مالی تصور می‌کردن که در معرض فساد و خرابی است و یا چون طفلی که محتاج به مواظبت و نگهداری است و همواره بنظر حقارت باو نگریسته و آنرا وسیله توالد و تناسل و موجودی ضعیف‌النقس و طفیلی جامعه میدانستند هنوز زن وضعیه‌های مثل دو کلمه متراffد موادر استعمال زیادی دارد با این‌وضع معلوم می‌شود که زن در گذشته با چه وضع اسفناکی رو برو بوده است.

ولی انبیای الهی همان‌طور که در جمیع شیون حیاتی و اجتماعی افراد انسانی نفوذ نموده‌اند در تکامل و ترقی حقوق زنان نیز نقش مؤثری بازی کرده‌اند و

از آنجاییکه تاریخ حیات زندگانی انسان همواره با دیانت توأم بوده و همانطور که علم الاجتماع نشان میدهد در جمیع ادوار، ادیان الهیه بر بشر حکومت میکرده اند ازینرو میتوان گفت که بزرگترین عامل مؤثر در ارتقاء شخصیت زنان و اعطای مقام انسانیت با آنان انبیا بوده اند. هر چند که هیچیک از ادیان گذشته (جزیکی از ادیان اخیر) اصل تساوی حقوق زن و مرد را قبول نکرده اند زیرا مقتضی زمان نبوده ولی هر قدر بزمان معاصر نزدیکتر شویم ارزش زنان در ادیان محسوس تر گردیده و حقوق و امتیازات زیادتری برای آنان قائل شده است حال که به مقام برآ بری با مردان رسیده اند.

بیش از یک قرن فیست که عده‌ئی بطریق از حقوق زنان بر خاسته و خواهان آزادی و تساوی حقوق آنان با مردان گردیده اند بطوریکه حالیه در اکثر ممالک متraqی اصل تساوی حقوق زن و مرد بر سمت شناخته شده است. بدیهی است که وضع زن در جمیع مراحل مختلفه تاریخ یکنواخت نبوده و بتدریج پیشرفت حاصل نموده است ولی در قرون اخیر حقوق و هزایای زیادتری کسب نموده و مقام و مرتبت عالیتری بدست آورد و در واقع این طفیل یک شبیه ره صد ساله پیمود.

قبل از آنکه حقوق زن را در ادیان بررسی کنیم لازم است وضع و موقعیت آنرا در طول تاریخ در خارج از کادر ادیان مطالعه نمائیم و ملاحظه کنیم که چه مراحلی را در اداره مختلف طی نموده و بعد خواهیم دید که هر دیانتی در چه مرحله ای از تکامل ظاهر گردیده و برای پیشرفت و ترقی زنان چه حقوق و امتیازاتی برای آنان شناخته است و همچنین بحث علمی درباره تساوی حقوق زن و مرد و عقاید مخالفین و موافقین در این باره پرداخته و سپس شرح حال عده‌ئی از زنان نابغه را که در پرتو تعالیم ادیان مقامی کسب کرده اند مینویسیم.

امروزه که نعمه‌های آزادی خواهی زنان و فریاد تساوی حقوق آنان با مردان بگوش میرسد و پیشرفت های نصیب آنان گردیده پیروان ادیان قدیمه نیز سعی کرده اند حتی المقدور خود را حامی و مدافع حقوق زنان قلمداد نموده و برای اثبات

آن بتعالیم وقواین دیانت خود استناد نمایند در صورتی که درسابق نیز دلایل بیشماری از روی همان کتب و تعالیم دینی برای کسر مقام و عدم شخصیت زن اقامه مینمودند ولی آنچه از حقوق برای زن در ادیان و تاریخ وجود دارد بدون هیچگونه تعصب و عناد با کمال بیطری و بی نظری در اینجا میآوریم. بطور خلاصه می‌توان این رساله را یک مطالعه حقوق تطبیقی دقیقی دانست که زن را درادوار و ادیان مختلف بما معرفی می‌کند.

دلائل و نظریات مخالفین و هوافقین

تساوی حقوق زن و مرد

درسابق کسی طرفدار و مدافع حقوق زنان نبود و همه بیک زبان درمذمت آنان داستانها گفته و اشعار میسر و دند و ادبیات ملل اسر در تحقیق وضع زن دور میزد ضرب المثلهای ذیل و بیانات بزرگان نمونه‌ئی از طریق فکر ملت‌ها را بمانشان میدهد :

هر کس زن دارد یقین بیک دشمن دارد (ایرلندی)

سگ از زن عاقله است زیرا هر گز بطرف ارباب خود پارس نمی‌کند (روسی)
شکاف کوه را می‌توان گرفت ولی قلب زنرا نمی‌توان راضی نگهداشت
(ایتالیائی)

موی زن بلند و بهمان نسبت عقل او کوتاه است (روسی)
گفتار زنان بطویلی شعور (موهای) آنها و قصور و کوتاهی شعورشان است
(محی الدین اعرابی)

زن حیوانی است که دارای موهای بلند و فکر کوتاه است (شوپنهاور)
عقل وايمان زن ناقص است (پیغمبر اسلام - علی بن ابيطالب)
عقل مرد دوبرابر نست (ولیهم نیجه)

عقل زن ناقص است و دینش نیز هر گزش کامل اعتماد مکن (جامی)
بنز اعتماد مکنید اگر چه ازاوی فرزند داشته باشد (ژانی)
گرچه ناهید و گرچه پر وین اند در خور ذم اهل نفرینند
سبب جنگ و ننگ و آزارند علت رنج و خرج و کاوین اند
فانی عهد و ناسی عقداند قاصر از عقل و ناقص دین اند
(مقامات حمیدی)

آخرین طبقه منحصه زنانند (هانری هشتم)
 لطف زن مانند ماسه خطرناک است (ویکتوره و گو)
 زن سراپا عیب و نقص و مایه فساد و غفیانست (ابوالفتح رازی)
 النساء حبائل الشیطان (پیغمبر اسلام)

ان النساء شیاطین خلقن لنا
 نعوذ بالله من شر الشیاطین
 فهن اصل البليات التي ظهرت
 بين البرية في الدنيا والدين
 (شاعر عرب)

تبرستان
 www.tabarestan.info

طالیین تساوی حقوق زن و مرد مجذوبند و زن متعالی بیش برای مرد نیست
 (ناپلئون بنی‌پارت)

با این‌وضع زنان جرئت اظهار وجودی نداشتند ولی پس از آن که فریاد آزادی-
 خواهی زنان از اطراف و اکناف جهان بلند شد و برای احقيق حقوق خود قیام نمودند
 و عده‌ئی نیز بطریق داری آنان برخاستند آنگاه بحث تازه‌ئی بیان آمد گروهی برای
 اثبات تساوی حقوق زن و مرد بدلاً‌ئی متشیّث شدند و عده‌ئی برای مخالفت با این
 عقیده مطالبی اظهار داشتند و در نتیجه بحث و جدل‌های قلمی شروع شد و هریک از این
 دو دسته بهزیم خود برآهیں و دلائل علمی و تاریخی اقامه نمودند و کتب و مقالات متعددی
 منتشر ساختند که ما محضر نمونه در دو بخش بنحو اختصاریان مطالب اشاره می‌کنیم

زن از نظر فیزیولوژی و روانشناسی

زن صرفنظر از اختلافی که از لحاظ ایفای وظیفه زناشوئی و تولید و بقای نسل با مرد دارد بطورکلی ساختمان جسمانی او با مرد متفاوت و در نتیجه ادراکات و انفعالات وی نیز با مرد فرق دارد و شاید این اختلافات موجب عقب افتادگی زن بوده و وسیله‌ئی بدت مخالفین ترقی زنان افتاده است ولی توجهی این اختلاف موهاب را مانع تساوی ندانسته و تمیزات طبیعی را برای انجام وظایف مختلفه لازم و ضروری میداند.

قوای جسمانی و عقلانی زن زودتر از مرد نضج می‌گیرد و زنان زودتر از مردان بالغ می‌شوند در اینجا شوپنهاور اینطور اظهار عقیده می‌کند که هر قدر شئی عالیتر و کاملتر باشد پروردش آن دیرتر و کنده‌تر صورت می‌گیرد ازین‌رو مرد در ۲۸ سالگی هنوز بحد کمال نرسیده ولی زن در ۱۸ سالگی به مرحله کامل قوای ذهنی و جسمی نائل می‌شود بنابراین مرد موجودی کامل‌تر از زن می‌باشد. وزن و حجم اندام و اعضاء مختلفه زن از مرد کمتر است مثلاً وزن متوسط مرد ۷۶ کیلو و در زن ۴۲/۵ کیلو است و حجم زن یک سوم مرد و جمجمه اونیز کوچک‌تر از مرد می‌باشد (این نسبت در زن ۸۵ و در مرد ۱۰۰ است) وزن مغز زن از ۱۱۰ تا ۱۳۰ گرم و وزن مغز مرد ۱۲۰۰ الی ۱۴۰۰ گرم است و حجم مغز زن نیز کوچک‌تر از مرد می‌باشد. عده‌ئی گویند این فرق منشأ اختلافات بزرگی است زیرا مغز مرکز احساسات، اراده، تقدیر، تعقل وغیره می‌باشد و در نتیجه ساختمان مغزی، ذکاوت و ادراک مرد زیادتر و تهییج و انفعال زن شدیدتر است. پروردن مقتصد و فیلسوف معروف گوید نسبت قوای مرد ب مرد زن ۳ بر ۲ است در مردم عالم و عمل و عدالت هر یک و حاصل ضرب آن (27×3^3) و در زن هر یک ۲ و حاصل آن $(2 \times 2 \times 2)$ می‌باشد بنظر شوپنهاور زنان نمی‌تواند

عادل باشند زیرا لازمه عدالت نداشتند حسادت است وزنان عموماً حسودند. وهمچنین این اختلافات بین زن و مرد موجود است حجم قلب زن کوچکتر و ضربان او سریع از مرد است (هر دقیقه ۴ دفعه زیادتر) و این امر در عالم حیوانات نیز دیده میشود فی المثل تعداد این ضربان در گاؤنر ۶۴ در ماده ۶۶ در شیرفر ۶۰ در ماده آن ۶۸ در گوسفند ۶۳ و میش ۸۰ دفعه میباشد و نیز مقدار خون زن از مرد کمتر و از لحاظ ترکیب نیز اما لاحش کمتر و تعداد گلبولهای سفید در مرد بیشتر و دفعات تنفس زن زیادتر (۱۱ بده) طول متوسط مرد ۱۰ سانتی تر بزرگتر از زنست و نیز معدل وزن مرد ۵ کیلو زیادتر از زن میباشد و این اختلاف در بین اطفال واشخاص متبدل و متوجه شده است (۱) بطور کلی گفتند زن از لحاظ عقل ضعیفتر و از نظر احساسات قویتر از مرد است کامیفو گوید طبیعت چیزی از مغز زن کاسته و بر دلش افزوده است بهر حال قلب زن رقیق بوده و در اثر تأثیر و احساس و استعداد زیاد به تأمل و تلذذ و خوف و بعض میتوان اورا جنس حساس نامید عاطفه محور حیات زن را تشکیل میدهد. دیدرو گوید که علت شدت حب و غضب و غیرت زن آزاد بودن فکر و ذهن اوست ولی در مرد کثیر مشاغل مجال باونمیدهد که باین مسائل توجه کند. دکتر لومبروزور یکی از رهبران مکتب پزشکیویسم معتقد است حواس زنان ضعیف است مثلاً در اثر استعمال عطر زیاد حسن بویائی زنها کم میشود وی قابلیت تأثیر و تأثر زن را نه تنها زیادتر از مرد نمیداند بلکه معتقد است که تحمل آن زن زیادتر از مرد است و در برابر مصائب و مشکلات بیشتر از مرد استقامات و پایداری نمینماید و این امر دلیل بر قلت احساسات اوست و گوید اگر باندازه مرد حس میکرد تحمل و استطاعت وی باندازه مرد بود شوپنهاور نیز در این زمینه گوید زن استعداد احساس لذات والام عمیق را مثل مرد ندارد. معمولاً شرم و حیای زن زیادتر از مرد و افراط کردن در زینت و آرایش دلیل بر این امر میباشد بطور یکدزدن را باید جنس جمیل نامید و در این موضع احساس و ابتکار عجیبی دارد و در فون جمیله مانند نقاشی مینیاتور وغیره گوی سبقت را از جمال ربوه است منتسب کیو گوید تهور مرد و حجب و حیای زن امر طبیعی است و این حجب و حیاهمان خجلتی است که زن

(۱) ارقام و اعداد فوق اکثر از کتاب خلق المرأة ترجمه شده است

از نقص عدم کمال خود دارد تهور و افسار گسیختگی زن مخالف قوانین طبیعت است از این موارد اینطور نتیجه گرفته اند که زنها بظواهر صور بیشتر توجه دارند تا ب معنویات و قووه تخیل و تقلید انها زیاد و مردان بر عکس از لحاظ قوه تفکر و ابداع و اختراع بر انها سبقت دارند زنان ایده آلیست بوده و زندگی را با افکار و تخیلات و تصورات شیرین خود مجسم می کنند ولی مردان رالیست بوده و مثبت تر از زنان می باشند بعقیده شوپنهاور مرد دور بین وزنان بر عکس نزدیک بین و بمسائل جزئی و فرعی زیاد اهمیت میدهد و همیشه در زمان حال زندگی می کنند و باینده حندان توجیهی ندارند زیرا میدان دید آنها تنگ و محدود است و باید در هنگام گرفتاری و درفع مشکلات بازن مشورت کرد زیرا باید تنگ خود کوتاه ترین راهی که به مقصد میرسد پا نشان نشان میدهد ولی اسلام مخالف مشورت با زنان است پیغمبر میفرماید (لیس على النساء جمعه ولا جماعة ... ولا تولى القضاء ولا تولى الاماره ولا تستشار) . باری عقل و قلب که متضاد با یکدیگرند اولی در مرد و دومی در زن غلبه دارد روسو گوید آنچه زن با چشم دقت و بررسی می بیند مرد با دیده تعقل و اندیشه مینگرد . اگوست کنت از مطالب فوق چنین نتیجه میگیرد که چون زن از نظر علمی و طبیعی از مرد پائین تراست نمیتوان او را با مرد برابر دانست زیرا زن با این ظرافت و کوچکی اندام و اختلافات روحی و جسمی نمیتواند با مرد در صحنه های زندگانی رقابت نماید .

واما جمعی در پاسخ این اشکالات گویند اولاً این اختلافات نسبی است و مجموعه قوای زن و مرد مساویست . عواطف و احساسات و استقامت زن در برابر مشکلات بیش از مرد است نسبت انتشار بین مرد و زن ۴ به ۱ است و این امر استقامت و صبر زنان از در مقابله با زندگی میرساند . گلبلوهای قرمزن قویتر و قدر تشنان بیشتر از گلبلوهای قرمزن مردادست، فشارخون زن زیادتر از مرد میباشد . نسبت وزن مغز و قلب زن به بدنش بزرگتر از قلب و مغز مرد است نسبت با عضای بدن او، نسبت وزن مغز بین در زن یک چهل و چهارم و در مرد یک چهل میباشد و این ترازید رفع آن نواقص را مینماید بنابراین در مقایسه مطلق اندام مردمقدم ولی در مقایسه نسبی زن مقدم است واژه از طرفی وجود هر مغز بزرگ دلیل بر نوع ذاتی او نیست چه بسیار افراد کودنی که دارای مغز

بزرگ میباشد که از دانشمندان عالم بدين مضمون ميفرماید: بعضی چنین انگاشته‌اند که زن در عالم خلقت ادنی از مرد است زیرا مغز مردان از مغز زنان بزرگتر است حال آنکه چه بسیار مغز کوچک که دارای هوش و فکر بزرگ بوده و چه بسا نفوس جاهل کالانعام که مغزی بزرگ داشته‌اند مساوات موجب تساوی صفات و تمیزات می‌شود اظهار تفوق و مزیت از طرف رجال مورث لطمہ و وقهه در ترقی خواهی کلی نسوان خواهد بوداً گر بشاغری بگوئید که هوش از همه شاگردان کمتر است این مسئله مانع و رادعی بزرگ برای توفیق و ترقی او خواهد بگردید.

ثانیاً وجود این اختلافات دلیل بر قدرت حنس ذکور نیست. زن و مرد هر یک وظیفه‌ئی بعده دارند و همانطور که در اجتماع تقسیم کار وجود است و نتیجه آن اختلاف وظیفه است نه تفوق و برتری. همانطور این اختلاف وظیفه زن و مرد که ناشی از ساختمان جسمانی آنهاست دلیل بر عدم تساوی حقوق اینها نیست بلکه هر کس باید با اندازه استعداد خود ازمواهب طبیعی و حقوق اجتماعی برخوردار شود و چه بسیار مردانی که از لحاظ قوا و استعداد و لیاقت از زنان پائین‌ترند. مانتجاز استاد ایتالیائی در علم و ظایف الاعضاء می‌گوید اگر زن و مرد در مقابله فیزیولژی باهم اختلاف دارند ولی هیچیک قویتر از دیگری نیست اختلاف نتیجه اختلاف وظیفه است.

ثالثاً کثرا این اختلافات جسمی و روحی ناشی از تأخیر تربیت زن و عقب‌ماندگی و حرمان و عدم معاشرت او در قرون سال‌گذشت و گوشگیری و خانه‌نشینی بوده است و این ضعف‌های جسمانی زن مربوط به عادت و تربیت است نه ذات و طبیعت و رشد و نمود و ایعقانی و جسمانی زن متوقف بر ظایف و طرز زندگانی اوست. رکود و بکار نیانداختن قوای زن و بر عکس فعالیت مرد سبب ایجاد اختلافاتی گردیده است نتیجه که زنان با عمال سنگین مانند زراعت دست بزنند چاپک و وزیده شده و حتی در مسابقات ورزشی سنگین شرکت مینمایند و استقامت جسمی و روحی آنان در بر ابر سختیها و مشقات زیادتر می‌گردد و حال آنکه مردانی هستند که در اثر کارهای فکری از زنان ضعیف تر و ظریف‌ترند. اندره پینه در کتاب زن شناسی گوید زنانی که با عمال شاق مردان دست بزنند کم کم حالت زنانگی خود را از دست میدهند. یکی دیگر از دانشمندان گوید زنانی که تن

ظریف خود را در زحمت میاندازند استخوانهای انها قوی و قسمتی که کمتر مورد حاجت میباشد ضعیف و بتدریج بیک موجودی که شباخت بمرد دارد در میایند. هر برتر اسپنسر گوید نموزن متوقف بروظایف مادری واحتیاجات زندگی و کارهای منزل وسایر لوازمات مانند غذا ، نشاط ، تقریح وغیره است . این اختلاف قوای که ناشی از نوع کار ووظیفه میباشد در عالم حیوانات نیز مشهود میگردد مانند گاونر که برای شخم زنی و گاو ماده را برای شیردادن پرورش میدهدند بنابراین با این اختلافات نمیتوان برتری جنس ذکور را بر انات ثابت نمود استاد ایتالیائی مانتجازا میگوید نخوت مرد بجایی رسیده است که برای سیادت خود و تنزل مقام زن استناد بعلم تشریح نموده است .

نقش زن

در خانواده و اجتماع

در فصول آینده ملاحظه خواهیم کرد که زن در سابق ملک مرد و جزء تجملات و اثاثیه منزل محسوب میشد و شخص هر زمان مایل بود زنانی خریداری نموده و در موقع رفع احتیاج یا بیعلاقگی نسبت بآنان فروخته و یا بدبگران میبخشید و نظریه زن در هیچ موردی مورد توجه قرار نمیگرفت این محدودیت و محجوریت بتدریج مرتفع گردید تا اینکه امر وژه ارزش زن در بسیاری امور در ردیف مرد قرار گرفته است ولی هنوز نقوصی هستند که طرز تفکر آنها عوض نشده و زنرا آلتی در دست شوهر دانند که برای رفع احتیاجات مختلفه از وجود آن تنها در منزل باید استفاده نمود وظیفه اورا نگهداری اولاد و نظم خانه دانند و معتقدند که اگر زن در امور اجتماعی وارد شود و بکارهای عمومی پردازد از وظیفه خود باز میماند و کمال شخصی و نوعی هر کائنی متوقف بروظیفه اوست و این وظیفه در زن عبارت از ارضاء شهوت ، حمل ، وضع ، ارضاع . تربیت طفل و تنظیم امور خانه و خانواده میباشد سموئیل اسمایلز در کتاب اخلاق گوید (زن بو اجرات منزل و ترتیب مسکن و تربیت اولاد و اقتصاد در معیشت باید بکوشد نه اینکه در کارخانجات کار کند) و گویند زن در اثراتکی بخود میل بازدواج نداشته ویا از شوهر تمکین نمیکند و در نتیجه اساس خانواده متزلزل گردیده و فساد اخلاق در همه جا رخنه مینماید . چنانکه تعداد مجردين یکسال کشور فرانسه از ۱۶ تا ۲۸ سالگی طبق آمار بالغ بر ۶۴ درصد اهالی بود در سال ۱۸۷۱ میلادی جمعیت آنکشور با آلمان برابر بود ولی در سال ۱۹۱۴ جمعیت کشور آلمان به ۷۵ میلیون نفر رسید در صورتیکه جمعیت فرانسه بهمان میزان سابق تقریباً باقی ماند و همچنین در سایر تقاطیکه بین نحو بزنان آزادی داده اند بر تعداد

طلاق افزوده گردیده و فحشاء رواج یافته و موالید تقلیل پیدانموده و سقط جنین زیاد شده است و این نیست جز اینکه در نتیجه اشتغال بمشاغل و انتکای به نیروی خود و ضعف عقل و نفس، بخانواده پشتپازده و فساد و فحشاء شایع گردیده است بنابر این زنان برای این خلق نشده اند که مصدر امور عمومی یا بانی خدمات اجتماعی گرددند جز مکر و حیله و سخن چینی و بر افروختن آتش فتنه و فساد چیز دیگری از آنان ظاهر و مشهود نشده و در تمام طول تاریخ بهیچوجه نتوانسته اند با مردان یارای مقاومت نموده خودرا بپایه و مقام آنان بر ساخته تبرستان

مخالفین با نظریه فوق گویند که داشتن مشاغل عمومی و کسب علوم و فنون اجتماعی منافاتی با وظایف زناشوئی ندارد بلکه بدینوسیله میتواند شوهر خود را کمک نماید و نیمی از کارهای اجتماعی را بر عهده گیرد و از طرفی چه بسیار از زنان ممکنست در خانه کاری نداشته و یا فاقد شوهر و سرپرست باشند ناچارند برای رفع بیکاری و تهیه قوت لایموت کار کنند. صرفنظر از اینکه بیکاری خود موجود فساد و فحشاء میگردد، فقر و احتیاج نیز دامن زن را میالاید و فحشاء معمولاً در اثر فقر است تا شهرت پرستی. آماریکسال فرانسه نشان میدهد که ۳۶۲۲۰۷۰ دوشیزه و ۹۴۲۸۶۹ زن بیوه زن شوهردار بی اولاد یعنی در حدود ۶ میلیون در آنکشور موجودند که میتوانند کار کنند آیا از وجود این افراد نباید استفاده کرد و بایستی قوای خود را در خانه تلف نمایند؟ زنیکه بیسواند و از اجتماع بی خبر باشد شکی نیست که نخواهد توانست وظایف خانوادگی خود را هم انجام دهد زیرا زن بیسواند با علم مخالف و مانع از تجسسات علمی شوهر خود میگردد و مرد اگر با محبت داشته باشد سرانجام از علوم و مطالعات سرپیچی نموده و با مشغول شده و وسایل رفاه و آسایش او را از آنچه خواهانست فراهم نمینماید. زن یگانه حامی و پیشر و منشوق مرد در زندگی میباشد شیلر آلمانی گوید هر مردی را دیدی بقله مجد و عظمت رسید بدان زنی دارد لایق و مخلص. پس برای سعادت جامعه و داشتن رفیق شفیق و همسرفهیمه ده و لایق در زندگی بر مردان لازم است که در تعلیم و تربیت زنان بکوشند:

گر زن نبود چو مرد تقصیر شماست
از پهن زنان علم و هنر باید خواست

برای اینکه زن بتواند بوجه احسن وظایف خود را در تربیت اطفال و اداره امور خانه انجام دهد لازم است که تعلیم و تربیت آموزد و از اجتماع بی خبر نماند زیرا وی اولین مربی انسانست و اجتماع نیز از خانه جدانیست و اگر بعضی از زنان در اثر مستغنى شدن به تشكیل خانواده بی علاقه شده یا باعث ترویج فساد و اندیاد طلاق می شوند این ناشی از فقدان تربیت اخلاقی و عدم رشد اجتماعی و کوتاه فکری آنانست و این فساد اخلاق مخصوص بزنان نیست و چه بسا مردان که باداشتن زن و فرزند باین بلاعی عظیم مبتلا یند و معمولاً مردان کمتر عفت خود را در برابر زنان حفظ می کنند و نمونه های نادری از آنها مانند قضیه یوسف در تاریخ موجود است و از دیاد طلاق نیز مربوط بزنان نیست مردان نیز مقصرونند (به قسمت آخر فصل طلاق در این کتاب مراجعه شود)

در فصل پیش گفته ام که صفات و اخلاق زن ملایم تر و رقیق تر از مرد است . حب و دوستی جزئی از حیات مردی اصل کلی در حیات زن محسوب می شود صبر و ملایمت ، شرم و خجالت و عاطفه زن زیادتر از مرد است بنابراین زن باداشتن این مزايا میتواند در زندگانی اجتماعی با مردم تعادلی بوجود آورد و در بعضی از موارد بهتر از مرد وظیفه خود را انجام دهد بتوجه به ثابت شده که زنان مردمیان خوبی بوده و در تعلیم و تربیت اطفال باداشتن صبر و حوصله فراوان از مردان پیش افتاده اند ، پس باورود زنان در اجتماع علاوه بر آنکه باری از دوش مردان برداشته می شود در ترقی و پیشرفت بشر میتوانند نقش مؤثری بازی کنند زیرا زنان نیمی از اجتماع را تشکیل میدهند و نمیتوان نیرو واستعداد آنها را نادیده گرفت . زن اولین مربی طفل است و در اخلاق افراد بشر تأثیر فوق العاده مینماید و نوابغ دنیا تربیت شد گان مادرانند بقول ناپلئون دستی که گهواره را حر کت میدهد عالمیرا بجهنم در می آورد و پیغمبر اسلام می فرماید بهشت زیر قدم مادرانست (الجنة تحت اقدام الامهات) و این مسلم است که تربیت اولیه چقدر در شخص مؤثر و در تمام طول عمر خود نمائی و جلوه گری می کند شریدان انگلیسی می گوید زنان بر ماحا کمند پس بکوشیم آنها را آیق و صالح بار آوریم . لاما تین گوید وضع هر ملتی را باید در شناسائی احوال زنان آن ملت

جستجو کرد. استعداد و لیاقت اختصاص بمردان ندارد و اگر زنان تابحال نتوانسته‌اند در جامعه مقامی کسب کنند باین علت بوده که در گذشته نیروی فکری و جسمی و روحی آنها بکار نیافتا ده و درنتیجه در طی زمان از مردان عقب افتاده واستعداد خود را در راه مکر وحیله برای فرار از زندان خانه بکاربرده‌اند و چون چرخ مدنیت عالم بدوآ بدست مردان افتاد و تاریخ بوسیله آنها نوشته شد از اهمیت و مقام زن چیزی ننوشتند و همواره اعمال رشت اورا ببدی یاد نموده و او را در محرومیت نگهداشته و گرنه زن و مرد در اطلاق عنوان انسانیت شریک و در جمیع شئون زندگانی و مظاهر حیات سهیم و در خوردن و خوابیدن و سایر احتیاجات باهم نیکسانند و در نزد خدا زن و مردی نیست بلکه هر کس پرهیز کارتر است نزد خداوند گرامی‌تر است (ان اکرم مکم عند الله اتقیکم «قرآن»)

گفته شد که قساوت و خشونت مردان زیادتر از زنانست و شاید همین امر باعث اختلافات و کشمکشهای زیاد در بین افراد بشر می‌گردد و زن باورود در اجتماع بصلاح جهان کمک نموده و بالا خلاق ملایم خود از خشونت مردان جلو گیری نموده و تعادلی بوجود می‌آورد یکی از دانشمندان جهان می‌فرماید: زن دارای اخلاق ملایم و صلح آمیزی است و در تعديل اخلاق بشر مؤثر و بصلاح کمک نموده و در پارلمانها و سایر تشکیلات از گذشتن قوانین خشن جلو گیری بعمل می‌آورد زیرا هیچ مادری راضی بکشتن فرزندان خود در جنگ نیست و لوهرا و هامی بنام محبت وطن و وحدت نژاد و ملت و مملکت اظهار شود پس جهد نمائید تا آمال صلح عمومی بین المللی از راه مساعی زنان تحقق یابد زیرا مرد بیش از زن بجنگ رغبت دارد و شاهد و گواه حقیقی برای ثبوت افضلیت زن بر مرد خدمت و جدیتی است که در راه استقرار صلح عمومی بکار برد مادر مشقات و بليات طفل را تحميل کرده پس بر مادران بی نهایت صعب و ناگوار است که جگر گوشگان و پروردگان آغوش عشق و محبت خویش را بمیدان حرب روانه نمایند علیهذا چنین خواهد شد که چون نسوان کاملا در امور این جهان سهیم گردند و با مردان تساوی و برابری حاصل کنند جنگ موقوف شود زیرا مانع و رادع جنگ نسوان خواهند بود در این شک و تردیدی نیست ع ع انتهی .

بنابراین بشر برای اینکه سعادتمند شود باید با نظر احترام بزن نگریسته و نفرتیرا که از سابق درمغز خود داشته کنار گذارد و خود را از قید این وهم رها نموده و از نیروی فعاله و قوای عاقله زنان برای پیشرفت و سعادت عالم انسان استفاده کند و با نهایت اجازه دهد که استعداد خود را آزادانه بکاراندازند و حید دستگردی گوید:

<p>زن اول در حساب و مردانه ای بدیگر گونه اوضاع جهان بود ستم بزن ز مردان رفت بسیار امر و زه زنان باش رکت در کارهای اجتماعی از سنگینی با مردان کاسته اند و هر چه بزمان معاصر نزدیکتر شویم و ورود زنان در اجتماع و ظهور نوایع از میان آنان زیادتر گردیده و در راه صلح و پیشرفت علم و ترقیات گوناگون گویی سبقت را از مردان ربوده و فخر الرجال گردیده اند و مصلحین و مختر عین بجامعه انسانیت تحويل داده اند در خاتمه ترجمه قسمتی از اطهار نامه یکی از ادیان را درباره حقوق نسوان از مجله (ورلد اراد) چاپ امریکا مورخ ۱۹۴۸ در اینجا میاوریم. این جامعه راجع به مقام و موقعیت نسوان در این عصر وحدت عقیده و اتفاق نظردارد عدم تعادل فعلی در جامعه بشری که ناشی از تسلط مرد بر زن میباشد امری خطرناک بوده و یکی از عمل جنگ بشمار میورد. اینوضع مرد را از او ان طفولیت بتعدي و تجاوز عادت میدهد و سبب میشود که مردان فکار و عقاید زنان و از جمله حسن تقدیر آنها را نسبت به جنگ بدیده حقارت بنگرد. بعقیده ماتسلط هیچیک از این دو جنس بر دیگری پسندیده نیست بلکه کمال مطلوب آنست که جامعه بر میزان قابلیت و لیاقت استوار و وحدت منافع طرفین منظور گردد تمام جنگها بدست مردان صورت گرفته وزنان از جنگ بین المللی تقدیر شدید دارند جامعه زنان جنگجوئی را نتیجه عمل مردان دانسته و مانند آن تمتع روحی از آن نمیبرند. تساوی حقوق رجال و نساء ضامن صلح است و هر گاه این تساوی در جامعه تحقق یابد حسن تقدیر زنان نسبت به جنگ سد عظیمی در جهان بر علیه تجاوز بوجود خواهد آورد... زن بالفطره ضعیف نبوده چنانکه در عالم حیوان و نبات جنس ماده ضعیف تر نیست تنها فقدان تعلیم و تربیت و فراهم</p>	<p>زن و مردند اساس زندگانی اگر قانون نگزاری با زنان بود ولیکن چون بدیگر گونه شد کار امروزه زنان باش رکت در کارهای اجتماعی از سنگینی با مردان کاسته اند و هر چه بزمان معاصر نزدیکتر شویم و ورود زنان در اجتماع و ظهور نوایع از میان آنان زیادتر گردیده و در راه صلح و پیشرفت علم و ترقیات گوناگون گویی سبقت را از مردان ربوده و فخر الرجال گردیده اند و مصلحین و مختر عین بجامعه انسانیت تحويل داده اند در خاتمه ترجمه قسمتی از اطهار نامه یکی از ادیان را درباره حقوق نسوان از مجله (ورلد اراد) چاپ امریکا مورخ ۱۹۴۸ در اینجا میاوریم. این جامعه راجع به مقام و موقعیت نسوان در این عصر وحدت عقیده و اتفاق نظردارد عدم تعادل فعلی در جامعه بشری که ناشی از تسلط مرد بر زن میباشد امری خطرناک بوده و یکی از عمل جنگ بشمار میورد. اینوضع مرد را از او ان طفولیت بتعدي و تجاوز عادت میدهد و سبب میشود که مردان فکار و عقاید زنان و از جمله حسن تقدیر آنها را نسبت به جنگ بدیده حقارت بنگرد. بعقیده ماتسلط هیچیک از این دو جنس بر دیگری پسندیده نیست بلکه کمال مطلوب آنست که جامعه بر میزان قابلیت و لیاقت استوار و وحدت منافع طرفین منظور گردد تمام جنگها بدست مردان صورت گرفته وزنان از جنگ بین المللی تقدیر شدید دارند جامعه زنان جنگجوئی را نتیجه عمل مردان دانسته و مانند آن تمتع روحی از آن نمیبرند. تساوی حقوق رجال و نساء ضامن صلح است و هر گاه این تساوی در جامعه تحقق یابد حسن تقدیر زنان نسبت به جنگ سد عظیمی در جهان بر علیه تجاوز بوجود خواهد آورد... زن بالفطره ضعیف نبوده چنانکه در عالم حیوان و نبات جنس ماده ضعیف تر نیست تنها فقدان تعلیم و تربیت و فراهم</p>
---	---

نبودن وسائل مانع آن شده است که زن تساوی جیلی خود را از حیث قوا و استعداد
بمنصه برود بر ساند و وضع نامطلوبی که در اجتماع ازلحاظ حقوق انسانی و مدنی
پیدا کرده بعلت تضییق و فشاریست که براو وارد آمده است . رعایت مسائل ذیل از
جهت اجرای تساوی حقوق رجال و نساعات لازم و ضروریست - عدم تعدد زوجات، تحریم
صیغه و فحشاء ، استخدام صرفاً ازلحاظ لیاقت ، ازادی تملک و واگذاری اموال ،
تولید نسل و تشکیل عائله، منع ورفع هر گونه تحقیر جنسی که بزنان نسبت میدهدند
حق اشتغال بمشاغل عمومی، شناختن ارزش اقتصادی وغیره هر زن هر دوازد نوع
انسانند و در نظر پروردگار هر دو مساوی زیرا در عالم خلق تهییک مکمل دیگری
است یگانه وجه امتیاز در نظر حق کسی است که مصداق و خلقنا انسان علی صورتنا
ومثلنا گردد . موضوع مقام و موقعیت زنان با تمام ارتباطی که با عالم سیاست و
اقتصاد دارد بنظر ما در رتبه اولی یک موضوع روحانی است که مسلم و محقق شناخته
شده و بنا بر این بامسائل دیگر جهان از قبیل نظم جهانی و صلح ویا وحدت روحانی
ادیان که امروزه توجه نوع بشر را جلب کرده ارتباط نزدیک دارد .

مقام و حقوق سیاسی و اجتماعی زن

در تاریخ ممل

قبل از بیان مسئله فوق باید این نکته را مذکور شد که چرا در جامعه بشری مرد خود را متفوق زن تصویر نموده و تفوق و برتری خود را بروی تحمیل و تثبیت و در طول تاریخ همواره بشدیدترین و صعبی با کمال بی رحمی این قدرت را عمال مینموده است. علت این امر را چنین پنداشته اند که بدوانش نوشت بشر را قانون غلبه قوی بر ضعیف تعیین نموده و چون زنان ضعیف‌تر از مردانند طبق این قانون طبیعی تحت انقیاد و بردگی مردان در آمدند و با ازدیاد خشونت بشر قانون فوق قطعی تر و مسلم‌تر شده و احوال زنان نیز تابع این خشونت گردید و در هر ملت این خشونت و یاملاً ایمت که ناشی از طرز تفکر و تمدن و روحیه آنهاست بهر اندازه‌ئی شدت و ضعف پیدا می‌کرد وضع زنان نیز بهمان نسبت تعیین می‌شد.

اما این نظریه نمیتواند مبنای صحیحی داشته باشد زیرا در بین بشر اولیه و قبائل وحشی زن و مرد در جمیع مراحل زندگی سهیم و شریک و مساوی و اشتراک نسبتاً کامل بین آنها برقرار بود و در اکثر موارد کارهای شاق و سنگین بروش زنان قرار می‌گرفت و این ضعف زنان در عصر حاضر ناشی از تأخیر تربیت و عدم رشد و نمو قوای مادی و معنوی آنان بوده و منبوط بخلقلت و فطرت آنان نیست و این فشار و تحمیلات ابتداء برای زنان وجود نداشته و بعد ایجاد شده و نتایج این نوع تربیت بصورت عادت در آمده ولی هر گز نباید عادت را حمل بر طبیعت نمود بنظر بعضی در رژیمهای استبدادی زن آلت تجمیل بوده و ملعنه مردان قرار گرفته و همه گونه تحقیر و تحمیل کار در حق وی را میداشتند منتسکیو معتقد است وجه تمايز در مرد عقل و در زن زیبائی است و چون زنان نقاط گرمه‌سیر زود رشد کرده در ۲۰ سالگی پیر می‌شوند وزیبائی یعنی بزرگترین سرمایه خود را از دست میدهند ازین‌رو مجبور باطاعت از

مردانندزیرا دیگر نفوذی در آنان ندارند بر عکس کشورهای معتدل که قدرت‌شان زیاد تراست زیرا ذیپائی آنها مدت‌مدیدی محفوظ مانده و چون زن و مرد باهم پیرمیشوند تساوی نسبی بین آنها برقرار است و در بعضی نقاط مانند تبت کثرت زنان نیز موجب تسلط آنان بر مردان شده است.

باز کر این مقدمه گوئیم انسان‌هنگامی که در دنیا پا به رصه وجود گذاشت وزندگانی ابتدائی خود را شروع نمود فقط برای قوت‌لایمود خود و دفع شهوت یعنی این دو حس حیوانی مانند دیگر موجودات تلاش می‌کند و ابتدا تابع این دو غریزه بود و وضع او چندان تقاوی با حیوانات نداشت و همانطور که در عالم حیوانات چندان امتیازی بین نرماده نیست از لحاظ قوای جسمانی و اخلاقی دیگر مظاهر زندگانی تساوی برقرار بود.

بعدها که نیروهای نهفته و قوای درونی بشر رشد و نمو نمود و با تمدن خو گرفت مساوات بین بشر نیز رخت بر بست و در شئون زندگی اوتمایزات و اختلافاتی بوجود آمد و برای بدست آوردن مزایا و اعمال قدرت اصطکاک منافع ایجاد شده منجر بزد خوردها و جنگهای متواالی و متمادی گردید که تابحال ادامه دارد در این مرحله بود که زن بتدریج از مقام خود افول نموده و بعللی از مرد عقب‌افتاد و تحت سلطه او در آمدواز وی فاصله گرفت در اینجا مرد زن را برای استثمار و استمتع خود آزادیش را سلب نموده و مانند کنیز وبرده بالا معامله نمود و زن چون متعایی در دست مرد بود وزنان یک خانواده متعلق برئیس آن خانواده بودند که پس از مرگ او مانند سایر اموال و املاک جزء ماترک‌متوفی درآمده و طبق رژیم پدرشاهی برئیس جدید خانواده منتقل می‌شدند. بدیهی است در این مرحله زن ارزش و حقوقی در اجتماع نداشت بلکه در حکم شئی مملوک و جزء اثنایه و تجملات منزل محسوب می‌شد.

بعد بتدریج راه کمال را پیمود و موجودی پست‌تر از مرد معرفی شد و مقامی بین آزادگی و بردگی بدست آورد در این مرحله با وجودیکه زن از مالکیت خارج گردید ولی موجودیست که در سرپنجه قدرت و اقتدار و اختیار مرد اسیر است.

واگر رحم و عطوفت او اجازه دهد نسبت بوعی مدارا و مهر بانی نموده و رعایت حال او مینماید ولی این امر جنبه تبرع دارد نه استحقاق، و هر گز با اجازه اظهار وجود نداده و در کارهای اونمیتواند مداخله نموده و یا طرف شور مشورت قرار گیرد نفترت از زن بحدی است که وجود اورا بلاعئی پنداشته و برای رفع این ننگ اورامیکشتند و یا برای طعمه شکار در تله نهاده و یازنده بگور میکردن و تشییع جنازه اورا از حجله عروسی بهتر میدانستند و ولادت دختر را در خانواده مخفی نموده و شوهر از خجالت زدگی مدتی بنهان میزیست حتی زنان نهیز از زائیدن دختر نگران بودند (سفر پیدایش باب ۳۵ آیه ۱۷) افلاطون از اینکه مرد آفرینم شد خدای را شکر گزاری نموده میگوید (خدایرا سپاس که یونانی زاد نه بیگانه، آزاد بجهان آمدم نه برده، مرد شدم نه زن) در این مرحله نیز مسلم است که زن نقشی در اجتماع نداشت

سپس زن از این مرحله نیز گذشت و عنوان انسانی و اجتماعی بخود گرفت و کم کم مقامی را احراز نمود و شخصیت و امتیازاتی که ناشی از عنوان انسانیت بود بدست آورد ولی انسانی که با مرد فاصله زیادی دارد. او مانند طفل موجود ضعیفی است که قابل ترحم و رعایت بوده و احتیاج به قیم دارد (الرجال قوامون على النساء «قرآن»). البته انسان از محجورین (اطفال - زنان - دیوانگان) چندان مسئولیتی نمیخواهد و اجازه فعالیت با آنها نمیدهد و اگر کاری بزنان سپرده شد باید همواره زیر نظر مردانجام داده و مطیع و منقاد باشند بنابراین زنان نتوانستند در محیط اجتماع پر و بالی بگشایند و استعداد فطری و لیاقت خود را ظاهر سازند و کارشان در منزل محدود گردید و میتوانگفت که پرورش فرزندان توسط مادران اولین نقش آنان در جامعه محسوب میشد و بزرگترین توقعی که مردم سابق از زنان داشتند این بود که مردانی لایق تحويل اجتماع دهند بقول فردوسی :

زن راهمین بس بود یک هنر
نشینند و زایند شیران نز
ادیان و ملل سابق نیز بالطبع بازن نظر خوشی نداشته و قوانین و تعالیم آنان
وضع زن و محدودیت و مسئولیت اورا معین نموده اند که اینک ذیلا بیان میگردد

در مذهب هندوان زن مراحل بدوی را طی مینمود و ارزشی در اجتماع نداشت خریدن وربودن دختران مرسوم بود زن حیات و مماتش بستگی بوجود مرد داشت و مانند سایه اورا تعقیب میکرد چون فاقد روح بود نمیتوانست بی مرد زیست کند ازینروزان هند پس از مرگ شوهر انشان با جسد او خود را آتش زده میسوزانیدند واینرا جزء افتخارات خود و نمونه ای از عفت پاکدامنی و وفاداری نسبت بشوهر میدانستند و اگر زن آبستن بود صبر میکرد و پس از وضع حمل خود را آتش میزد انگلیسی ها با این عادت قدیمه بشدت مبارزه کردند و عده ای گویند منظور از سوزانیدن آنست که زن تمام خواهش های خود را با شوهر بسوزاند و شهوت را براندازد زیرا خود او رمز شهوت است نه اینکه خود را در آتش افکند و یکی از مصلحین این دیانت بنام رام موهون در قرن ۱۸ میلادی برای این عادت اعتراض نمود

در آئین کنفوشیوس زن مانند سایه انعکاسی از مرد بودوزنی که دختر میزائید آجر و سفال برای او آویزان مینمودند او مطیع بی قید و شرط مرد است پس از فوت شوهر باید از پدر یا برادر خود اطاعت کند وی ارت نمیرد ولی آنچه با وهدیه کرده اند میتواند نگه دارد ولی نمیتواند وصیت نماید

در مذهب یهود نیز برای زن روحی قائل نبودند زیرا در تورات (سفر پیدایش فصل ۲) در مورد داستان خلقت آدم نوشه شده که خداوند در بینی او روح حیات دمید و سپس اورا خواب نموده از دنده او زنی بساخت در تفسیر این آیه گفته اند که چون در زن روحی دمیده نشد بنابراین زنان فاقد روحند بعد توجه کردند که آیا با چه نیروئی زن قادر بحر کت است گفتند که موجودی بنام بعل زبول در زن حلول نموده اورا بحر کت در میآورد همچنانکه روح مرد را نیرو بخشیده بجهنمش در میاورد وزن چون از مرد بوجود آمد دارای وجود مستقلی نبوده و همواره تابع مرد خواهد بود و در باب سوم سفر پیدایش شرح میدهد که ماری در بهشت زن آدم (حوالاً) را بفریفت که میوه ای را که خوردنش ممنوع بود بخورد و سپس زن آنرا بآدم بخورانید و سبب خروج آنها از بهشت و هبوط بزمین گردید از این آیات اینطور استنبط میکنند که زن موجب بد بختی نوع بشر گردید و گرفته آدمیان همیشه در بهشت میبودند ازین رو

همواره با نظر نقرت باو نگریسته واورا موجودی پست و همردیف مار دانند زیرا همچنانکه مارزن را فریب داد زن نیز آدم را بفریفت و گوئی همزمان با شاعر ایرانی فردوسی شده‌اند که می‌گوید :

زن و اژدها هردو در خاک به جهان پاک از این هردو فاپاک به

واین داستان آدم و حوا در ادیان یهود، اسلام و مسیحیت مورد بحث قرار گرفته و در اینجاست که حملات شدیدی نسبت بزنان ابراز نموده و خفت و خواری بیشماری برای آنان قائل شده‌اند. در اسلام بحای مادر، شیطان را بازن مقایسه کنند زیرا در قرآن نوشته که او زنرا فریب داد (فازلهم الشیطان) و مکرزن را از حیله شیطان زیادتر دانند چون در قرآن درباره شیطان گفته (ان کید الشیطان کان ضعیفا) ولی در حق زن فرماید (ان کید کن عظیما) و نیز مسیحیان با استناد این داستان زن را مادون مردشمند و پولس رسول (درنامه اول خود به تیمو تاؤس باب ۲ آیه ۱۲) مینویسد که اجازه نمیدهم زن بر شوهر مسلط شود زیرا اول آدم آفریده شد و زن فریب خورد و درنامه ابقر نتیان باب ۱۱ آیه ۷ نوشته است که زن برای مرد آفریده شده نه بالعکس و نظیر آن در قرآن هم آمده که زن برای تسکین خاطر مرد خلق شد (ان خلق لكم من انفسکم ازواجالتسکنو) و گویند ابتدا آدم از تنها نی ناراحت بود و برای رفع اضطراب او خداوند زن را برای او آفرید. با وصف این در تورات جهت رعایت احوال زنان سفارشاتی بشوهران و مردان شده چنانکه برای توجه کردن به بیوه زنان (در سفر تشنیه باب ۴ آیه ۲۸ و باب ۲۴ آیه ۱۹ و سفر خروج باب ۲۲ آیه ۲۲) سفارشاتی چند نموده است بسیاری از زنان یهود در تحصیل و تربیت عمومی کوشیده‌اند و بهداشت و ارشاد مردم پرداخته‌اند از جمله هنا زنی بود فاضله و عده زیادی از زنان و دختران نزد او تحصیل علم و قوانین شرعیه و کسب کمالات معنویه مینمودند و از هیچ‌گونه خدمت و انجام دادن امور خیریه دریغ نمی‌ورزید (مدراش تلفیق شعبه‌هنا) و نمازی سروده که هر روز اول صبح در سر لوحه نمازهای روزانه خوانده می‌شود (کتاب ۲ سموئیل نبی باب ۲ آیه ۱ تا ۱۱) و در سن ۱۱۳ سالگی وفات

یافت و نیز حولادا که بتعلیم و تربیت مردم اشتغال داشت و دبوره زنی بود که بر مسند داوری نشست (سفر داوران باب ۴ آیه ۵) و همچنین ابی‌جابل زن نابان کرملی با فهم وادرانک و شهامت حضرت داود را از قتل خاندان شوهرش منصرف ساخته و او را از روح القدس بفرمان نفرمائی مطلع گردانید. در مذهب یهود زن و مرد در برابر قانون یکسانند (لاویان باب ۱۲۰ به ۱۰) ولی در بعضی موارد زن دارای محرومیت هائی است چنانکه عبادت زن نصف مرد ارزش دارد و شهادت و قسم اوغیر مقبول و نذر و دعا و تکالیفش بدون اجازه پدریا شوهر بی اثر است (اعداد باب ۳۰) در آئین بودا و کنفوسیوس نیز مانند یهود عبادت زن بدون اجازه مرد مقبول نیست قوانین سابق یونان بزن و بچه اجازه رفتن به معبد و اجرای شعائر مذهبی نمیداد در اسلام نیز عبادت و عطیه زن بی اجازه شوهر نباید صورت گیرد (لایحه زلامرا عطیه الاباذن زوجها - لایحل للمرأة ان تصوم وزوجها شاهد الاباذن «حدیث نبوی») و صلات جمعه واذان و اقامه و رفتن به مسجد بر زنان نیست پیغمبر اسلام میفرماید (لیس على النساء جمعدوا جماعة ولا اذان ولا اقامه)

اما در دیانت مسیح مانند یهود نظر خوشی نسبت بزن نداشتند و برای کسر مقام و عدم شخصیت اول لائل می‌آوردند از آنجمله همان قضیه آدم و حواست که درباره آن گویند چون خلقت زن مؤخر از مرد است بنابراین زن عرضی و تابع مرد بوده و جنس پلید و ناپاکی است که موجب بد بختی و شرارت در عالم و بر هم زدن نظم جهان شد و سبب رانده شدن آدمیان از بهشت گردید و همانطور که یهودیان زن را عاری از روح دانند در اینجا نیز در مجتمع روحانی اسپانی و ایتالیا در بین کاتولیکها بحث فراوان درباره روح زن بعمل آمد و بالاخره گفتند که جز میریم مادر مسیح که دارای روح میباشد سایر زنان برزخ بین انسان و حیوانند و نیز در سال ۵۸۶ میلادی انجمنی در همین مورد که آیا زن دارای روح است تشکیل داده سرانجام باین نتیجه رسیدند که زن انسانیست که برای مرد آفریده شده و چون اطفال قیم لازم دارد و مانند مذاهب قبلی شهادت نیز نمیتواند بددهد پولس در نامه ابقر نتیان فصل ۱۱ آیه ۷ مینویسد که

زن جلال مرد است زیرا که مرد برای زن آفریده نشد بلکه زن برای مرد خلق شد و زن از مرد است نه مرد از زن . وزنان حق حرف زدن در کلیسا ندارند و اگر خواهند چیزی بیاموزند باید درخانه از شوهر خود پرسند (نامه اول بقرن تیان باب ۱۴ آیه ۳۴) و دعای زنان بی حجاب مقبول نیست (نامه ۱ بقرن تیان باب ۱۱ آیه ۱۳) وجهت رعایت احوال زنان نیز سفارشاتی چند شده است چنانکه در نامه با فستیسیان باب ۵ آیه ۲۵ نوشته زنان را محبت کنید همچنانکه مسیح کلیسا را محبت نمود و در نامه ۱ به تیمو تاؤس باب ۵ آیه ۲ نوشته شده است که زنان پیراچون مادران و جوانان را مثل خواهران خود احترام کنید و بیوه زنان را محترم شمرید .

اما در دیانت زردشت محر و همیت زن نسبت بسابق کمتر و در بعضی هر ارد در امور اجتماعی و خانوادگی وارد شده ریاست و رهبری خانواده و انجام وظایف دینی و اداره امور منزل و سرپرستی صغار و قیمه وممت بر اطفال که خاص مردانست در بعضی از مواقع بعهده زن قرار گرفته است از میان انواع زنان یک خانواده جز پادشاه زن بقیه مانند اطفال محجور بوده تحت تکفل پدر و مادر و یاقیم اداره میشوند در ازدواج رضایت دختر و اولیای او هردو لازم است و شخصیت زن محفوظ و شهادتش در محاکم مقبول و از ا Rath نیز بهره و نصیبی داشته ولی زن در خانه شوهر بدون اجازه او حق تصرف در احوال خود را نداشت در زمان ساسانیان زن از مقام خود افول نموده حکم شئی را پیدا نمود و طبق رژیم پدرشاهی تحت نفوذ رئیس خانواده قرار گرفت .

در دیانت اسلام زن نسبت بازمنه و ادیان قبلی خود پیشرفت محسوسی نمود چنانکه زن نیز مانند مرد استقلال مالی داشته و هر کس هر چه کسب کند مالک اوست (للرجال نصیب هما اکتسبوا وللننساء نصیب هما اکتسبن «قرآن») و در بسیاری موارد مجازات زن و مرد یکسانست (السارق والسارقه فاقطعوا ایدیهم - الزانی والزانیه فاجلد واکل واحد من هماما جلد «قرآن») و قرآن بدده صفت زن و مرد را برابر دانسته می فرماید (ان المسلمين والمسلمات والمؤمنين والمؤمنات والقانتين والقانتات والصادقين والصادقات والصابرين والصابرات والخاشعين والخاشبات والصادقين والصادقات

والصائمات والصائمات والحافظين والحافظات والذاكرين الله كثيراً والذاكريات اعد الله لهم مغفرة واجر اعظيماً) ونردد خدا زن ومرد نيسـت وعمل شخص معرف اوست (من عمل صالحـاً من ذكر وانثى وهو مؤمن «قرآن») وآدم وحـوا بعـكـس تورـات درـفـريـب خـورـدن اـزـشـيـطـانـ بيـكـ مـيزـانـ خـطاـكـارـندـ (فـازـلـهـمـاـ الشـيـطـانـ «قرآن») و درـجـائـيـ دـيـگـرـ قـرـآنـ مـيـفـرـمـايـدـ (يـهـبـ لـمـنـ يـشـاءـ آـنـاثـاـ وـيـهـبـ لـمـنـ يـشـاءـ الـذـكـورـ) درـبـارـهـ مقـامـ وـشـخـصـيـتـ زـنـ اـيـنـ اـحـادـيـتـ اـزـ پـيـغمـبـرـ نـقـلـ شـدـهـ اـسـتـ (الـحـيـاةـ عـشـرـهـ اـجـزـاءـ فـتـسـعـهـ فـيـ النـسـاءـ وـوـاحـدـ فـيـ الرـجـالـ اـكـثـرـ الـخـيـرـ فـيـ النـسـاءـ) المـرـأـةـ صـالـحـهـ خـلـمـنـ الفـ زـجـلـ غـيرـ صـالـحـ فـجـورـ المـرـأـةـ الـفـاجـرـهـ كـفـجـورـ رـالـنـ فـاجـرـ وـبـرـ المـرـأـةـ الصـالـحـهـ كـعـمـلـ سـعـيـنـ صـدـيقـ) رـاجـعـ بـهـ تـقـدـمـ مـقـامـ مـادـرـ بـيـدـ مـيـفـرـمـايـدـ (امـكـ ثـمـ اـمـكـ ثـمـ اـبـاـكـ ثـمـ الـاقـرـبـ فـالـاقـرـبـ) وـ درـ روـايـتـ دـيـگـرـاستـ كـهـ هـرـ زـنـ حـاـمـلـهـ بـمـيـرـدـ اـجـرـ شـهـيدـ دـارـدـ وـ نـيـزـ مـيـفـرـمـايـدـ الـجـنـةـ تـحـتـ اـقـدـامـ الـامـهـاتـ درـبـارـهـ مـحـبـتـ بـزـنـانـ وـسـفـارـشـ نـمـودـنـ آـنـانـ بـمـرـدانـ مـيـفـرـمـايـدـ (ماـاـ كـرمـ النـسـاءـ الـاـكـرـيمـ وـلـاـهـاـنـهـ الـاعـيـمـ) منـ رـزـقـهـ اللهـ اـمـرـاتـ الصـالـحـهـ فـقـدـاعـانـهـ عـلـىـ شـطـرـ دـيـنـهـ فـلـيـقـ اللهـ فـيـ شـطـرـ الـبـاقـيـ حـبـ الـىـ دـنـيـاـ كـمـ الطـيـبـ وـالـنـسـاءـ وـجـعـلـتـ قـرـةـ عـيـنـيـ فـيـ الصـلاتـ مـنـ اـخـلـاقـ الـاـنـبـيـاءـ حـبـ النـسـاءـ استـوـصـواـ بـالـنـسـاءـ فـانـ المـرـاتـ خـلـقـتـ مـنـ ضـلـعـ اـعـوـجـ وـ انـ اـعـوـجـ مـاـفـيـ الضـلـعـ اـعـلـاهـ فـانـ ذـهـبـتـ تـقـيـمـهـ كـسـرـتـهـ وـانـ تـرـكـتـهـ لـمـ يـزـلـ اـعـوـجـ استـوـصـواـ بـالـنـسـاءـ خـيـرـاـفـانـهـنـ عـوـانـ عـنـ دـكـمـ لـسـتـمـ تـمـلـكـونـ مـنـهـنـ غـيـرـ ذـلـكـ) شـاعـرـ عـرـبـ اـدـيـبـ اـسـحـقـ كـلـ مـاـ تـنـظـرـهـ مـنـكـ وـلـكـ گـوـيـدـ : انـماـ المـرـأـةـ مـرـآـةـ بـهـ فـهـيـ شـيـطـانـ اـذـاـ اـفـسـدـتـهـ

مولوى شاعر معروف زن ومرد راشبيه بيـكـ جـفتـ كـفـشـ نـمـودـهـ كـهـ باـيـدـهـاـنـدـ هـمـ باـشـنـدـ وـيـاـ بـرـمـيـالـ دـوـجـوـالـ شـتـرـيـكـهـ اـگـرـيـکـيـ خـالـيـ باـشـدـ نـتوـانـداـوـرـاـ كـشـيـدـ . باـوـصـفـ اـيـنـ زـنـ وـمـرـدـ درـجـمـيـعـ شـئـونـ حـيـاتـيـ بـرـاـيـنـبـودـ وـقـيـمـوـتـ زـنـ بـرـ مرـداـسـتـ (الـرـجـالـ قـوـامـونـ عـلـىـ النـسـاءـ «قرآن») وـ زـنـ ضـعـيفـ بـودـهـ وـدرـ رـدـيفـ يـتـيمـ وـ مـمـلوـكـ مـجـسـوبـ مـيـشـودـ (اـحـرـجـ عـلـيـكـمـ حقـ الـضـعـفـيـنـ الـمـرـأـةـ وـالـيـتـيمـ) اـتـقـوـالـهـ فـيـ الـضـعـفـيـنـ الـمـمـلوـكـ وـالـمـرـأـتـ (ـاـحـادـيـثـ نـبـوـيـ) وـ اـزـطـرـفـيـ بـامـتـاعـ وـمـسـكـنـ وـ هـرـ كـبـ سـيـجيـدهـ

شده که اگر خوب باشد برای مرد سعادتی است وزن بدمنند همسایه واسب ومسکن بدمیباشد (الدنيا کل متابع خیر متابع الدنيا المرأة الصالحة۔ یکون اربع سعادة المرأة الصالحة والمسكن الواسع والجار الصالح والمركب الهني۔ اذ كان الشوم في شيء ففي ثلاثة المرأة والدار والفرس «روايات نبوی») بنابراین مرد باید از زن اطاعت کند (هلك الرجال حين اطاعت النساء «حدیث نبوی») زیراً زن از مرد خلق شد و خلقت هر دو یکسان نبوده (الذى خلقكم من نفس واحدة وخلق منهاز وجهاً«قرآن») ولا يلت نيز شأن زنان نیست (لن یفلح قوم ولو امرهم امرأة «حدیث نبوی») زنان در انجام فرائض دینی مانند نماز و روزه و صدقه دادن و عطیه کردن و خارج شدن از منزل باید از شوهر کسب اجازه نمایند (لا یجوز لامراة عطيه الا باذن زوجها۔ لا یجوز للمرأة في ما لها أمر إلا باذن زوجها۔ لا يحل للمرأة ان تصوم وزوجها شاهد الا باذنه۔ حق الزوج على زوجته ان تطيعه ولا تصدق من بيته الا باذنه۔: ولا يخرج من بيته الا باذنه «احادیث نبوی») و نیز صادق آل محمد این روایت را از پیغمبر اسلام نقل نموده که فرمود (قال النبي ليس على النساء جمعه ولا جماعه ولا اذان ولا اقامه ولا عيادة مريض ولا اتباع جنازه... ولا حلق ولا تولى القضاء ولا تولي الاماره ولا تستشار) یعنی نماز جماعت اذان، اقامه، عيادة مريض، تشییع جنازه، تراشیدن سر، قضاؤت، امارت و مشورت از زنان نیست . زمانی که زنان مصر برای احقيق حقوق اجتماعی و سیاسی خود قیام نمودند جامعه روحانی الازھر مصر در مورد شرکت زنان در امور سیاسی و اجتماعی مانند مجالس مقتننه یا عضویت شهرداریها فتوائی داد که ولايت بردو قسم است ولايت عامه که زن در اسلام بكلی از آن ممنوع و محروم است مانند قضاؤت، فرمانداری حکومت، عضویت در شورای شهرداری و امثال آن و قسم دوم ولايت خاصه است که مخصوص امور افراد میباشد نه اجتماع و آن مجاز است بنابراین آنچه که حقوق زن صرفاً در اجتماع از آن محروم میباشد اهم آن بقرار ذیل است:

- ۱ - قضاؤت - ۲ - وکالت - ۳ - ولايت (مخصوص پدر وجد پدری) ۴ - وصایت
- ۵ - جهاد (مالکم لاتقاتلون في سبيل الله والمستضعفين من الرجال والنساء والولدان

«قرآن») ۶- طلاق (الطلاق بالرجال والعدة بالنساء – الطلاق بيدمن اخذ بالساقي)
 ۷- نكاح نمودن دختر خودرا بدون اذن ولی (ایما امراء نکحهت بغیر اذن ولیها
 فنکاحها باطل) ۸- صلات جمعه، اذان واقمه، تشییع جنازه، عیادت مریض ۹- تأدیب
 مخصوص شوهر است در فصل دیگر بیان میشود .

آنچه از حقوق که زن نصف مرد ذیحق شناخته شده است :

۱- ارث (وللذکر مثل حظ الائین «قرآن») در فصل ارث مفصل
 بیان میشود .

۲- شهادت (واستشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم يكونا رجلين فرجل
 وامراتان «قرآن»)

۳- دیه (ان دیه المراة نصف دیه الرجل) اشکالی که در این مورد پیش آمده
 راجع بقصاص مرد است بجهت زن زیرا در قرآن میفرماید (کتب عليکم القصاص
 فی القتل الحر بالحر والعبد بالعبد والانثی بالانثی) بعضی مفسرین گفته اند مفهوم
 مخالف قسمت آخر آیه اینست (ان الذکر لا يقتل بالانثی) یعنی مرد را بخطاطر زن
 نمیکشنند زیرا در آیه فوق شرط قصاص راتساوی طرفین (قاتل و مقتول) قرار داده
 و یالاقل ارزش مقتول بیش از قاتل باشد و اگر مردی ، زنی را بکشد باید قصاص
 شود زیرا ارزش مرد دو برابر زن است بلکه باید دیه بدهد ولی ابوالفتوح رازی در
 تفسیر کبیر خود گفته که مانعی وجود ندارد زیرا دیه نصف مرد را اولیاء زن مقتول
 میدهند و بعد قاتل را قصاص میکنند .

علت محرومیت‌های زن را در موارد بالادر اثر نقص عقل و دین او میدانند و
 و باین بیان پیغمبر استناد میکنند که میفرماید (مارأیت من ناقصات عقل و دین
 فان شهادة امراتین بشهادة رجل و امان نقصان الدين احداً كن تفطر رمضان و تقیم ایا
 مالا تصلی) و نظیر آن راعلی بن ابیطالب در فتح البلاعه بعد از جنگ جمل میفرماید (بعد
 حرب جمل فيذم النساء معاشر الناس ان النساء نواقص الايمان نواقص الحظوظ
 نواقص العقول فاما نقصان ایمانهن فقوعدهن عن الصلة والصيام فی ایام حیضهن و

اما نقصان عقولهن بشهادة الرجل الواحد واما نقصان حظوظهن فمو-
ارشیهن على الانصاف من مواريث الرجال فاتقوا سرار النساء و كونوامن خيارهن
على حذر ولا تطیعوهن في المعروف حتى لا يطمعن في المنكر) و جامی شاعر معروف
در این مورد میگوید :

عقل زن ناقص است و دینش نیز
هر گزش کامل اعتماد مکن
گر بد است ازوی اعتبار بگیر
ور نکو بر وی اعتماد مکن

چنانکه قبل اگفته شد همواره زن را باشیطان و مار مقایسه نموده چنانچه
در باره زن درقر آن فرماید (ان کید کن عظیما) و در باره شیطان گوید (ان کید
الشیطان کان ضعیفا) و پیغمبر اسلام میفرماید (النساء جبائل الشیطان) در کتاب
مقامات حمیدی دروصف زن گوید (از نصاب نقصان جزلاف خسaran نتوان زد و
از جبائل شیطان جز شماتل بهتان مشاهده نتوان کرد چندین اختراع و نقل در این
راه نقصان نباید کرد که آن دریا از آفات و آن بیدا از مخافات خالی نیست که گل
رخسار و سیمین عذار ایشان را خارها در پی است و شراب و عسل ایشان را خمارها در عقب
همه فتنه های عالم سرازگر بیان چشم فتان ایشان بر کند و همه زخم های استوار از
غمze خونخوار ایشان بسینه احرار و دل ابرار رسد)

فردوسی گوید : زن واژها هردو در خاک به جهان پاک از این هر دو ناپاک به (۱)
پیغمبر اسلام در مذمت زن فرماید (عامة اهل النار النساء - لولا النساء
لعبد الله حقا - ما اخاف على امتي فتنه خواف عليهما من النساء و الخمر - استعيذ وبالله
من سرار النساء بقطع الصلاة الكلب والحمار والمرأة)

شاعر عرب گوید : ان النساء شياطين خلق لنا نعوذ بالله من شر الشياطين
فهمن اصل البليات التي ظهرت بين البرية في الدنيا والدين
در باره بی عهد و فائی زن علی ابن ابی طالب میفرماید :

(۱) آخوندی بالای منبر این شعر را میخواند و گفت : زن واژدها . . . در
اینوقت زن او وارد مجلس شدند باله آنرا چنین ادامه داد . . ، هر دو پیغمبر ند که در آفرینش
زیک گوهر ند .

دعا الذکر هن فهـالهن وفاء
یکسرن قلبك ثم لا یخبرنه

ریح الصباح وعهود هن سواء
و قلو بهن من الدواء خلاء

بر وزن اشعار فوق در کتاب مقامات حمیدی اشعار ذیل سروده شده است
و للذکر ازمان و اوقات

دع ذکر هن ففی الذکر ارافات
فعنهن لمن یدنووا مجانبه

و بینهن لمن یهوي مخافات ايضاً
واسبر فماللوافيات وجود

دع ذکر هن فمالهن عهود
انسی اذا حرتبهن بخبره

مالاخ لسى الالوى و صدوه ايضاً
وانهـن تقبـب الصـب اشـراك

دع حبـهن فـان الحـب اـشـراك
اـذا تـاملـت ماـفـيـهن عـن خـلق

فاـين يـجمـعـها حـدـس اـدرـاك

نظمی شاعر نیز درباره بیوفائی و کم عهدی زن از دیگران عقب نیافتاده

میگوید :

زن گر نه یکی هزار باشد
چون نام وفا و عهد بستن

در عهد کم استوار باشد
بر نام زنان قلم شکستن

و همچنین بیانات ذیل در تحقیر زن نقل شده است : عمر خلیفه ثانی گوید
(خالفو النساء فان خلافهن البر که) امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت گوید (المراة الصالحة
تشبه المرات والاخت والصديق والمرات السوء تشبه الرا به «زوجه ابی الولد» والعدو
والسارق) شاعر عرب ابوالشیث (متوفی ۱۹۴ هجری) می گوید :

شیئان لاتصبو النساء اليهمـا

شاعر دیگر عرب متبنی (متوفی در ۳۵۴ هجری) گوید :

ولو كان النساء كمثل هذى
لفضلت النساء على الرجال
فما التأنيث لاسم الشمس عبيا

در اسلام نیز مانند سایر ملل نسب را زهرد حساب کنند و بیان (الولدرس ابیه)

دلیل دیگریست بر قدرت پدری

با این وضع زن در عالم اسلام دارای ارج و مقامی نبوده و چندان اجازه

فعالیت باو داده نمیشده است بخصوص که از بسیاری از حقوق اجتماعی محروم بود و همواره باید تحت قیمه موت مرد بسر بردازد که بروی حکومت نماید شیخ کبیر ابوالفتوح رازی گوید زن سر اپا عیب و نقص و مایه فساد و طغیانست ازین و تابحال بمقام نبوت، امامت و خلافت نرسیده است



تازمانیکه قوانین ادیان قدیم درین ملل معمول و مجری بود احوال زنان نیز بالطبع تابع همان تعالیم و مفروقاتی بود که در فوق بیان گردید. نهضت رنسانیس و جنبش‌های آزادیخواهانه اروپا ابتدا برای زنان چندان نتایج مفیدی دربرنداشت. نویسنده‌گان انقلابی فرانسه مانند ولتر، دیدرو، روسو و مونتسکو بازن نظر خوشی نداشتند. تولستوی نویسنده روسی گوید یک زن صحیح المزاج و سالم همانایک نفس راههن است. هانری هشتم مطالعه کتاب مقدس را برای زنان تحریر نمود. در سال ۱۵۹۵ میلادی در آلمان ۰ دلیل آور دند که زن انسان نیست و اشعار زیادی در این زمینه سرو دند. شوپنهاور که در تمام عمر به حال مجرد بسر برداز زنان متنفر بود ناپلئون بناپارت زن را مطیع بی‌قید و شرط مرد میدانست. نیچه فیلسوف آلمانی دشمن وحشی زنان محسوب میشد.^(۱) لوتر هیچ شئی را مضر تراز زن نمیدانست. قوانین اروپا نیز که تحت تأثیر این نوع افکار تنظیم گردید همواره مرد را بر زن مقدم شمرده و محجوریت زن را در بسیار از موارد پیش‌بینی نموده است

ولی زنان حهان ساکت ننشستند و برای احقيق خود کوشیدند و گروهی از بزرگان، دانشمندان و سیاستمداران نیز بیاری آنان برخاستند و مقالات و کتب متعددی منتشر ساختند و بتدریج وارد درسیاست و تجارت گردیدند و دولتها را مجبور بشناسائی حقوق اجتماعی و سیاسی خود نمودند و برای رسیدن بعالیاترین مرحله و کمال مطلوب بکوشش و تلاش خود ادامه میدهند و نتایج بیشماری از آن بدست آورده‌اند. در قرن ۱۷ میلادی در حالیکه هنوز در شرق زنها خرید و فروش میشدند

(۱) بنظر بعضی نفوosi مانند ناپلئون، نیچه، شوپنهاور چون در عشق شکست خوردند نسبت بزنان بدین شدن

در اروپا مراحل پیشرفت جدیدی را پیمودند ولی رویه مرفته تازمان انقلاب کبیر فرانسه پیشرفت زنان در طبقات بالای اجتماع بود و در اوآخر قرن ۱۸ پس از انقلاب صنعتی است که زنان طبقات پائین نیز از حقوق اجتماعی برخوردار شدند. انقلابات پی در پی اروپا و پیشرفت‌های زنان امریکا و توسعه ارتباط و چاپ مانند جرائد و رادیو سبب شد که جوامع مختلف بشری در روی زمین بیشتر بهم نزدیک شوند و مانند ظروف مرتبط‌هم سطح گردند ولی چون جامعه‌های هنری، سیلان و روانی مایعات را ندارند این هم سطح شدن خیلی بتدریج صورت می‌گیرد ولی حقوق زنان که جزئی از آنست پیوسته با قدمهای ثابت و مطمئنی بسوی هدف اصلی خود که تساوی حقوق زن و مرد است جلو میرود^(۱)

از آنجائیکه دنیا بطرف وحدت پیش می‌رود و همه چیز بتدریج تحت تشکیلات بین المللی قرار می‌گیرد فعالیت زنان جهان که محدود با نجمانها و تشکیلات ملی بود در شورای بین المللی زنان متمن کز گردید و برای رسیدن به‌دف خویش صرف‌نظر از نژاد، مذهب و ملت مجدانه می‌کوشند

در قرن ۱۹ اولین کنگره از زنان آمریکا در آن کشور تشکیل شد در سال ۱۸۹۲ دومین کنگره در لندن برگزار گردید و غیر از آمریکا و انگلستان نمایندگان بعضی ممالک دیگر نیز در کنگره شرکت کردند در سال ۱۹۰۴ سومین کنگره در برلین تشکیل شد در این کنگره درباره بالابردن مقام زن در اجتماع تصمیماتی اتخاذ شده و نتایج مفیدی بدست آمد در سال ۱۹۰۶ چهارمین کنگره بانمایندگان یازده ملیون از زنان جهان که عضویت کنگره را قبول کرده بودند در پاریس برگزار شد زمان جنگ بین‌الملل اول فعالیت زنان محدود بکشور خودشان شد

(۱) وضع زنان در ادبیات جهان نیز اثر کرد و اگر در سایق آنرا بامار و شیطان مقایسه مینمودند امر و زه با فرشتگان می‌ستجند بالزاك می‌گوید (زن مخلوقی است حد و سط فرشته و بشر) میلتون گوید (زن بهترین و آخرین تحفه آسمانی است) آرنهین می‌گوید (زن فرشته‌ئی است که در بچگی پرستار، در جوانی کام بخش و در پیری تسلی دهنده‌ما است)

در سال ۱۹۲۱ بعداز جنگ نمایندگان اتحادیه کشورهای مختلف درژنو

گردهم جمع شدند

در سال ۱۹۲۶ شورای زنان در پاریس منعقد گردید و برای اولین مرتبه

نمایندگان اتحادیه زنان ایران و مصر و سوریه بعضویت شورا پذیرفته شدند

در سال ۱۹۳۲ شورای بین المللی در اسلامبول بریاست نمایندگان اتحادیه زنان داشتند

اتحادیه زنان انگلستان تشکیل شد

در طول سالهای ۱۹۳۹-۱۹۴۵ یعنی زمان جنگ بین الملل شورا تعطیل بود

در سال ۱۹۴۹ و سپس در سال ۱۹۵۳ و سالهای بعد از آن شورای بین المللی

زنان در ممالک مختلف تشکیل گردید و حالیه فدراسیون زنان در پیش از پنجاه کشور تشکیل شده است .

شورای بین المللی زنان درباره مسائلی ارقابیل ازدواج، تابعیت ، تعلیمات

اکابر و تربیت زنان مطالعاتی نموده و از اتحادیه های زنان کشورها سؤالاتی راجع

بمسائل مختلفه نموده و توضیحاتی خواسته و پاسخهایی دریافت داشته است . شورای

منبور با شورای بین المللی کار درباره بهبود وضع زنان کار گر همکاری نزدیک نموده

و هرسال نمایندگان خود را برای شرکت در آن شورا بپنونمیرستند و همچنین شورای

زنان با کمیسیون مقام زن که از شعب سازمان ملل متحد است همکاری نموده واعضای

آن کمیسیون معمولاً از شورای زنان الهام میگیرند . حالیه درا کثر کشورهای جهان

اتحادیه های زنان وابسته بشورای بین المللی تشکیل شده و بدینوسیله فعالیت آنها با

یکدیگر هم آهنگ گردیده است . شورای زنان دارای نشریه ئی بنام اخبار بین المللی

زنان میباشد .

شورای بین المللی زنان توانست با کوشش و فعالیت خود نتایج مهمی کسب

نماید بطوریکه حق سیاسی و شرکت در انتخابات پارلمانی که همترین حقوق زنانست

بتدریج در کشورها بزنان اعطای گردید در امریکا بسال ۱۹۲۰ میلادی ، در انگلستان

طبق قانون ۱۹۱۸ و مکمل آن در ۱۹۲۷ ، در ترکیه بموجب قانون اساسی ۱۹۲۴ ، در

روسیه بسال ۱۹۳۶ طبق قانون استالینی و در فرانسه در سال ۱۹۴۶ زنان از حقوق سیاسی

بهره مند شدند و حالیه اکثر ممالک اصل تساوی حقوقی زن و مرد را قبول کرده اند و ماده ۱۶ منشور ملل متحد نیز این اصل را پذیرفته است.

زنانی که در عالم سیاست گوی سبقت را از مردان ربوده و فخر الرجال گردیده اند غیر از ملکه های بعض ممالک بانو روزولت نماینده سابق امریکا در سازمان ملل متحد را میتوان نامبرد که در تدوین اعلامیه حقوق بشر سهم مهمی داشته است و نیز خانم لاکشمی نهرو رئیس سابق سازمان ملل متحد از کشور هندوستان و خانم باندرانیک نخست وزیر فعلی سیلان از جمله زنانی هستند که در سیاست جهانی نقش مؤثری داشته اند.

ورود زنان در مشاغل عمومی و کارهای اجتماعی نیز هر ساله رو بافزایش است در سال ۱۸۸۱ در ایتالیا ۴۰٪ از زنان و در سال ۱۸۹۰ در اتریش ۴۷٪ از زنان و بسال ۱۹۵۸ در امریکا ۳۰٪ از زنان یعنی ۲۱ میلیون نفر بکارهای عمومی اشتغال داشته اند و در همان سال ۱۹۵۸ در شوروی ۷۵٪ آموزگاران و ۴۵٪ از کارگران را زنان تشکیل میدادند در سال ۱۹۵۷ تعداد زنان نماینده در پارلمان ممالک بقرار ذیل بوده است،

سوئد	۲۴ نماینده	۰٪ ۲۴/۶ کل
هلند	۹	» ۹
آلمان	۴۹	» ۰٪ ۹/۶
امریکا	۳	» ۰٪ ۰/۲
ترکیه	۴	۵۳۳ نفر
ایتالیا	۳۳	» ۵۹۰
استرالیا	۷	» ۱۶۵
نروژ	۷	» ۱۵۰
انگلیس	۲۴	۶۳۰ » در سال ۱۹۵۸ برای

اولین بار یکزن در مجلس لردها وارد شد.

وظایف و حقوق خانوادگی زن

در بین اقوام و ادیان

قبله بیان شد که زن در ابتدا مملوک مرد بود بنابراین احترام و علاقه‌مندی بین زن و شوهر وجود نداشته بلکه محبت مرد نسبت بزن روی میل طبیعی و احساسات شهوانی و دوستی زن نسبت به مرد ناشی از خوف و هراس بوده است وی مطیع صرف شوهر بود و بدون اجازه او حق بیرون رفتن از خانه نداشت تا وقتیکه بگور رود او باراده مردمتحرک و بفرمان او مقید و مانندسایه وی را تعقیب مینماید، اهانت کردن ضرب و زجر نسبت باوبلامانع و حتی کشن اومجاز بود چنانکه در قانون حمورابی بشوهر اجازه داده که اگر از زن اعمالی مانند اسراف و خرابی منزل سربزند پس از اثبات عمل اورددادگاه میتواند اورا در آب غرق نموده یا بنحو دیگر نابود کند.

خلاصه آنکه زن مانند طفیلی همه‌جا با مردم راه و جزو تجملات زندگی او محسوب میشده است. زن صرفاً برای خدمت و تمتع وتلذذ مرد آفریده شده و اجازه ندارد که با او سفره نشیند و اگر چیزی از غذا زیاد می‌آمد از آن استفاده می‌کرد حتی پس از وضع حمل زن بایستی بلا فاصله کار کند و در عوض مرد در بستر نقاوت افتاده برای اوداره و طبیب بیاورند نمونه‌هایی از آن در میان قبائل افریقا دیده شده است ازدواج اوعبارت از انتقال اواز خانه پدر بخانه شوهر بدون اینکه بتواند از اتفاقه از عدم رضایتی بنماید و یا اختیار واراده‌ئی داشته باشد چه بسا زنها که تحت زجر و شکنجه و فشار از بین میرفند.

بعدها که زن بمقام انسانی رسید علاوه‌مندی زن نسبت به مردان خوف و هراس خارج گردید و مردان نیز که می‌لشان بزن شهوانی بود بعلاقة قلبی مبدل گردید و ازدواج با عشق و صمیمیت و همکاری و احترام متقابل توأم گردید. در این مرحله

زنرا مقامی است ظریف و دارای جمال و کمال و با توجه بزیبائی انتخاب میشود، مهمترین وظیفه اوعبارت از خاموش کردن شعله‌های آتش عشق و شهوت مرد است و برای جلب عطوفت اونسبت بخود بفرا گرفتن فنون و رموز دلبری و عشهو گری همپردازد و ادبیات زمان نیز در وصف عشق و جمال زن دورمیزند، وی در حقیقت سر زندگی، هدف تیرغصب، بیدار کننده احساسات، برانگیز نده مهر، مطلع شعر مردان و قهرمان داستانهای نویسنده گانست. زن با سرمهایه جمال روح حساس شعر را راتحریک و تارهای احساسات آنها را لرزانیده و موسیقیدانان را در تنظیم آهنگهای دلپذیر و یا غم انگیز الهام میبخشد در این زمان داستانهای عاشقانه در ادبیات ملل مانند: لیلی و مجنون، لیلی و مراد، خسرو و شیرین، شیرین و فرهاد، نامق و عذر، سلامان و ابسال سامسون و دلیله، یوسف و زلیخا، ویس و رامین، تریستان و ایزت، رومئو و ژولیت بوجود آمد که در همه از عشق و رزی مرد نسبت بزن حکایت میکند. زن چون علاقه مرد را نسبت بخود دید در صدد استفاده از آن برآمد و بنای عشهو و نازگداشت تاعشق و علاقه اورا بخود شدیدتر نماید و در نتیجه تمییزات او را برآورد و امتیازاتی کسب کند وی مرد را وادر کرد که اورا حمایت کند و نفقة و کسوه اورا تأمین نماید و در عوض اونیز بر تقدیق امور خانه و حضانت اطفال و کارهای دیگر بپردازد و عنوان کدبانوی خانه را بخود اختصاص دهد و قوانین ادیان و ملل در هریک از مراحل تکامل، وضع زن را برای ما مشخص نموده اند:

در آئین هندوان زن ملک پدر یا شوهر بود و نمیتوانست با اجنبی آشنائی داشته باشد و حق خروج از منزل نداشت و هنگام مسافرت شوهر باید نزد پدر و مادر یا نزدیکان خود برود و پس از مرگ شوهر اگر خود را با جسد او نمیسوزاند نزد خویشان خود رفته کم خوری و عبادت را پیشه خود میساخت.

در شریعت بودا زن موجود شریری معرفی شده که برای فاسد ساختن مرد در درون او حس بخصوصی تعبیه گردیده ازین و مردانرا ممنوع میکند که در خانه با خواهر، مادر و یادختر خود تنها به منند عبادت زن بی اجازه مردم قبول نیست

زنان چینی برای جلب عطوفت شوهر بدیرها پناه برده دعایمکردن و از خدا یان استمداد میطلبیدند.

در آئین کنفوشیوس بهترین زن آنست که نسبت بمرد خضوع و خشوع نماید و اطاعت و حرف‌شنوی داشته باشد زیرا بجهت خدمت ولذت مرد آفریده شده و عبادت کردن او با اجازه شوهر میباید صورت گیرد زن باید بشوهر اخلاص و رزد همانطور که مردنسبت با پیراطور. یک زن خوب آنست که همسرشایسته، کدبانو، درستکار. آشپز خوب دارای بچه فراوان بوده در آسایش شوهر و فرزندانش فداکار باشد. تواضع، حسن سلوک، بردباری. نظم در کارها از فضائل اخلاقی اوست این بیان از کنفوشیوس است (خانه چینی بهشت است وزن پا کدامن و خوش اخلاق پاسبان این بهشت)

در دیانت یهود اوصاف یک زن صالحه چنین شمرده شده: ترتیب کارهای منزل، غرس درخت، تجارت کردن، دوک زدن، چرخ ریسی نمودن، بخشش به یتیمان و فقیران؛ تهیه اسبابهای زینتی و لباسهای اطلسی وارغوانی وغیره (امثال سلیمان فصل ۱۴ آیه ۱۰ و فصل ۳۱ آیه ۱۰) در این دیانت زوجه یار و هم عهد زوج است (کتاب ملاکی باب ۲ آیه ۱۴) و در تورات برای رعایت حاک زنان سفارشاتی شده و در تلمود آمده که بزنان خود اکرام کنید و آنها را چون نفس خود دوست دارید زیرا قبلشان حساس بوده و زود متاثر میشوند و تذکری که با انها میدهید بالطف و ملایمت توأم باشد و در کتاب میشنا (تفسیر تورات که بوسیله ربی یهوداناسی تألیف و در مجمع علمای جامع الشرایط یهود تصویب شده) دستور میدهد که زنان خود را احترام نماید و آنانرا گرامی دارید تاثر و تمدن شوید و در گمارا کیطین (فصلی از میشنا) نوشته که هر کس زن خویش را مرعوب ساخته و ترس زیاد درخانه خود بیندازد فاعل زنا و مر تکب قتل نفس شده است. در دین یهود نیز عبادت و نذر و دعای زن بی اجازه شوهرش بی اثر میباشد (سفر اعداد باب ۳۰)

در دیانت مسیح نیز مانند سایر ادیان ریاست و سلطه خانوادگی با شوهر است (نامه ابی تیموتاوس باب ۲ آیه ۱۲) و کراراً اطاعت زنان از شوهران تأکید و تصریح

شده است (نامه بکولسیان باب ۱۳ آیه ۸ و نامه بافسسیان باب ۱۵ آیه ۲۲ و نامه اپترس باب ۱۳ آیه ۱) زیرا مرد سرزنشت همچنانکه مسیح سرمرد است وزن ازمرد است و بجهت وی آفریده شده نه زن برای او (نامه بقرن تیان باب ۱۱ آیه ۷۹) واطاعت از شوهر وظیفه اصلی زن است و در نامه بدیطوس باب ۱۲ آیه ۲۵ مینویسد که بیوه زنان بهتر است که جوانان را تعلیم دهند که شوهران را اطاعت آموزند و مطیع باشند . و زنان اگر خواهند چیزی بیاموزند باید درخانه از شوهر خود پرسند (نامه ۱ بقرن تیان باب ۱۱ آیه ۱۳) با وجود این برای زن نیز مسیحیت حقوقی واحیر امی قائل شده و همچنانکه زن را موظف ساخته که حق شوهر را اداء نماید و مطیع باشد بمرد نیز تکلیف نموده که حقوق زن را محترم شمرد (نامه ۱ بقرن تیان باب ۷ آیه ۳) وجهت رعایت حال زنان سفارشاتی چند شده چنانکه در نامه بافسسیان باب ۵ آیه ۲۵ نوشته است که زنان را محبت کنید همچنانکه مسیح کلیسا را محبت نمود و در آیه ۲۸ مینویسد زن را مثیل بدن خود محبت کنید و در نامه بکولسیان باب ۳ آیه ۱۹ مجدد بشوهران تا کنید نموده که زنان را محبت نماید .

در آئین زردهشت نیز زن تحت قدرت و نفوذ شوهر میباشد و اموالی را که با خود بخانه شوهر برده حق استیفاء آنرا ندارد و مانند کودکان محکوم باطاعت از مرد داشت زن همتاژه از میان سایر زنان در بعضی موارد میتواند قیمه و میتواند فرزند را بر عهده گیرد و حافظ میراث متوفی باشد و نیز دختر نیز قبل از ازدواج میتواند فرزند خوانده یک خانواده شده و ظایف خانوادگی و مذهبی را انجام دهد . زمان ساسانیان زن حکم شئی را پیدا نمود و در صورت نافرمانی اجازه طرد او بمرداده شد در هر حال زن زردهشتی باید نیت و گفتار و عمل شوهر خود را متابعت نماید یکی از کلمات قصار میگوید (زن هر روزی باید سه بار از شوی و آقای خود پرسد که چه باید بیندیشد چه باید بگوید و چه باید بکند)

در اسلام زن از مالکیت شوهر خارج شده و فقط از لحاظ استمتاع بملکیت مرد باقی مانده یعنی تملیک نفس به تملیک بعض مبدل شده و در مورد عقد نکاح گفته اند

(اندعکدیمک بهالرجل بضع المرأة) واجرت المثل زن همان مهر اوست که بعوض تملیک دریافت میدارد و میتواند آنرا بشوهر بپخشش (مفوضة البضم) وفقها آیه (ان خلق لكم من انسکم ازواجا لتسكنوا) رابه تمتع تفسیر کرده اند بنابراین مرد فقط مالک بضم است و در سایر موارد زن آزاد است و این تمتع و مالکیت منظور تمکین خاص وادی و ظایف زوجیت است که محدود بزمان و مکانی نبوده و هر زمان و هر جا شوهر اراده کند زن باید خود را در اختیار وی گذارد و با صطلاح فقها (هو التخلیه بینها و بینه بحیث لا تخص موضعا ولا وقتا) وعدم تمکین زن شبب محرومیت او از نفعه میگردد زن که بانو و مسئول امور خانه و خانواده است (كلکم راع وكلکم مسئول عن رعیة و المرات فی بیت زوجها راعیه و هی مسئول عن رعیة « حدیث نبوی ») و اطاعت از شوهر بر او فرض و واجب است ادای صوم و صلوة و عطیه و صدقه و خروج از منزل با اجازه شوهر باید صورت گیرد وزن متمند لایق آتش است و کمال وی در رضایت شوهر و اطاعت ازاوست (لا يحل للمرأة ان تصوم وزوجه شاهد الا باذنه - حق الزوج على زوجته ان تطیعه ولا تصدق من بيته الا باذنه ... و لا تخرج من بيته الا باذنه ثلاثة لا تقبل فهم صلاة ... والمرأة الساخط عليها زوجها حتى يرض - ثلاثة لا يمسهم النار المرأة المطيعة لزوجها والولد بالبار بوالديه والمرأة على غبرة زوجها - کمال المرأة في خمسة احوال مرضية ربها و اطاعة زوجها و حفظ لسانها... « احادیث نبوی ») وزن معمول باید در منزل ساکن شود زیرا وظیفه او منحصر در خانه است (و قرن فی بیوتکن ولا تبرج العاجلیه الاولی (قرآن)) سوده یکی از زنان پیغمبر بد لیل این ایه تامر گ از خانه بیرون نیامد گفتند چرا بیرون نیائی گفت حج کرده ام و فعلا حج من از خانه بیرون نیامden است (تفسیر کبیر ابوالفتوح رازی) یکی از دانشمندان مصر بنام شیخ محمد عبده (متوفی ١٣٣٢ هجری) (۱) میگوید : خدا زنا برای تدبیر منزل خلق کرده و عقل اورانیز بهمین اندازه که احتیاج دارد آفریده و بر او واجب است تعلیم گرفتن آنچه را که برای ترتیب امور خانه داری وادی وظیفه لازم است (ترجمہ از مرآت النساء) همین طرز تفکر که زن

(۱) محمد عبده سردبیر چریدہ عروة الوثقی بود که بمدیریت جمال الدین افغانی

در فرانسه منتشر میشد و پس از انتشار ۱۹ شماره توقيف شد

برای خانه‌داری و بچه‌داری و مرد برای فعالیت در خارج آفریده شده در اشعار شعرای
اسلامی نیز منعکس است سعدی گوید:

برون کارمردان شمشیرزن.
بخانه نشستن بود کار زن

وفردوسی در این زمینه می‌گوید:

زنافرا همین بس بود یک هنر
نشینند و زایند شیران نز

به حال زنرا آلتی در دست دافند که بجهت تولید نسل و خدمت و ارضاء
شهرت و تسکین خاطر مرد خلق شده چنانکه در قرآن هیچ‌ماید (نسائكم حرث لكم
فاتوا بحرثكم انى شئم) و نیز فقهایه (ان خلق لكم من انفسكم ازواجا لتسکناوا)
را بتمتع تفسیر کرده‌اند یعنی خلقت زن بخاطر تسکین خاطر مرد بوده و تنها وظیفه
او تنظیم امور خانه و تهیه وسائل رفاه و آسایش مرد است زن چون شخص صغیر و محجور
باید تحت قیمه‌وت مرد بس برد (الرجال قوامون على النساء «قرآن») با وجود این
شخصیت زن در مرد محو نشده واستقلال مالی و معنوی خود را حفظ کرده است و بر مرد
فرض است که حقوق او را از لحاظ نفعه و کسوه پردازد و حامی او باشد خلاصه آنکه
هر یک در برابر دیگری حقوق و تکالیفی دارد (ولهن مثل الذى عليهن «قرآن»)
(ان لنسائكم عليكم حقا ولكم عليهن حقا - الا ان لكم من نسائكم حقا ولنسائكم
عليكم حقا « حدیث نبوی ») حال به بینم وظایف زن و شوهر در خانه نسبت
بیکدیگر چیست؟

تكلیف زن نسبت به مرد عبارت است از : ۱ - تمکین خاص، - (حق الزوج على
المرات ان لا تخرج فراشه - اذا دعا الرجل امراته الى فراشه فابت ان تعجى فبات
غضبان لعنتها الولا ئیکی حتى تصبح «احادیث نبوی») ۲ - اطاعت نمودن - (کمال المرات
في خمسه احوال مرضات ربها و اطاعة زوجها... «حدیث نبوی») ۳ - عدم خروج از خانه
بدون اجازه (حق الزوج على زوجه ان لا تخرج من بيته الا باذنه «حدیث نبوی»)
۴ - حضانت پسر تا ۲ سالگی و دختر تا ۷ سالگی لا اقل ۵ - شیردادن بطفل در صورتیکه
تغذیه بغیر شیر او ممکن نگردد (والوالدات يرضعن اولادهن حولين کاملین «قرآن»)

وظایف مرد در برابر زن بقدر ارزیل است

۱ - پرداخت مهر (الاجناح علیکم فيما تراضيتم به) عقد بدون مهر با رضایت طرفين ميتوان منعقد ساخت وزن قبل از نزديكى مالك نصف مهر است. مهر بر سه قسم است: مهر المسمى، مهر المثل و مهر المتعه

مهر المسمى - مهر يést که در عقد ذکر شده یا تعیین آن بشوهر یا زن و یا شخص دیگری موکول شده که در این صورت هر قدر ممکنست ميتوانند تعیین کنند ولی زن بيش از مهر المثل نميتواند تعیین نماید اگر شوهر در عقد شرط بكارت نماید و زن خود را بیوه یابد مهر المسمى به مهر المثل تبدیل نمیشود .

مهر المثل - اگر مهر در عقد ذکر نشده و تعیین آنهم بدیگری و اگذار نشده مهر المثل را كه مطابق حال و اوضاع خانوادگی زن باشد تعیین نموده و آن را مهر المثل گویند .

مهر المتعه - هر گاه مهر در عقد ذکر نشده و شوهر قبل از نزديكى زن را طلاق دهد مهری که برابر با وضع زندگانی مرد باشد معین نموده آنرا مهر المتعه نامند (الاجناح علیکم ان طلاق تم النساء مالم تمسوهن او تقرضاوهن فريضه و متعوهن على الموضع قدره وعلى المقتدره متاعا بالمعروف على الحسنین «قرآن»)

۲ - ادائی نفقة ،كسوه و مسكن زن و اولاد (على المولود رزقهن وكسوتهم «قرآن») (لهن عليکم رزقهن وكسوتهم - حق الزوجة على زوجها ان يطعمها عملا يأكل و يكسوها مما يلبس «حدیث نبوی »)

۳ - صيانت و دفاع از زن و اولاد

۴ - تادیب زن - بدیهی است این امر از حقوق و اقتدار مرد است نه جزو وظیفه و تکلیف و شامل و غط، هجر، ضرب، تحکیم و طلاق است و مستند این حکم ایات و روایاتی است که در این باب رسیده در سوره نساء میفرماید: (الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بهن بعض... واللتي تخافون نشوذهن فعظوهن واهجروهن في المضاجع واضربوهن فان اطعنكم فلا تتبعوا عليهم سبيلا ان الله كان علياً كبيراً وان خفتم شقاوة بينهما فابعثوا حکماً من اهله و حکماً من اهلهما ان يريدوا اصلاحاً يوفق الله بينهما ان الله

کان علیها خبیرا) در تأیید ایات فوق ناسخ التواریخ و سایر کتب این روایت را از پیغمبر نقل نموده اند که در روز عرفات هنگام فریضه حج در ریوم جمعه ضمن ایراد خطبه‌ئی فرمود (لنسائیکم علیکم حق ولکم علیه‌هن حق الایوطئن فرشکم غیر کم ولا یدخلن احدا تکرهونه بیوتکم الا باذنکم ولا یاتین بفاحشه فان فعلن فان الله قد اذن لکم ان تعصلو هن و تهجر و هن فی المضاجع و تضربو هن ضربا غیر مبرح) و نیز میفرماید (فان فعلن فاهجر و هن فی المضاجع و اضربو هن غیر مبرح فان اطفکم فلا تبعوا علیه‌هن سبیلا) و در جای دیگر انحضرت در جواب عمر فرمود (... فاذا لم بيدها الوعظ والهجر والضرب عمداً الرجل الى التحكيم وهو ان يولف الزوج مجلساً من اهله و اهلهما فيعرض كل من الزوجين ما يشكوه من الآخر وتنظر المحكمون فان راوا الحق في جانب الزوج حكموا عليها باطاعته و امثال امره و این را والحق في جانب الزوجه نبهوا الرجل الى كفه عما هو متشدد به... فان تم رد المحکوم عليه فرقوا بينهما بالطلاق وهو آخر انواع التأديب) مفاد مطالب و ایات و بیانات فوق آنستکه مهمکنست میان زن و شوهر اختلافاتی بروز کند اگر عدم تمکین و انجام تکلیف از یکطرف باشد آنرا نشوز خواهد و اگر دو طرفه باشد شقاق نامند. اگر نشووز از زن باشد یعنی بوظایف خود عمل نکند و اطاعت از شوهر ننماید مردمیتواند برای تنبیه او بطرق ذیل اقدام نماید :

وعظ - ابتدا زن را نصیحت مینماید و حتی المقدور باید بارفق و مدار توأم باشد هجر - اگر پنده و ععظ موئر واقع نشد زن را هجر (دور) میکند هجر را فقهها بعد جماع یا پشت کردن با او در فراش و یا نخوابیدن در فراش واحد تعبیر کرده اند ولی در هر حال این دوری و جدائی نباید از یک اطاق تجاوز نماید .

ضرب - در صور تیکه باز زن متنبه نشده مرد میتواند او را بزنند نوع زدن تعیین نشده ولی فقهها گفته اند که باید ضرب غیر مؤلم و غیر مبرح بوده و بحدی باشد که خون نیاید و رنگ بدن کبود نشود همچنانکه بچه را میزند زیرا منظور از ضرب تأدیب و ترهیب است نه انتقام و تشفی خاطر. ابوالفتوح رازی در تفسیر خود گوید آنقدر بزنید که ناقص و معیوب نشوند هر چند که خود من کمز عیب و نقصاند. شافعی گوید الضرب مباح و ترکه افضل .

اگر نشوز از جانب مرد باشد زن باید بحاکم شرع شکایت نماید اگر نفقه او را نمیدهد حاکم او را مجبور بتأديه نموده و اگر باز امتناع کرد اموال او را فروخته بزن بدهدو اگر اختلاف غیر مالی باشد حاکم او را مكلف باز جام آن مینماید و در صورت امتناع مجدد بنظر بعضی حاکم زن را مطلقه مینماید وزن چون فاقد قدرت و سلطه است نمیتواند مرد را نصیحت نماید ویا از هجر و ضرب استفاده کند و در قرآن مصلحت رادر مصالحه دانسته میفرماید (ان امرات خافت من بعلها نشوزا او اعراضا فلا جناح علیهمما ان يصلحا بینهم صلحها والصلح خيرا) تبرستان

تحکیم - در مورد یک شفاق پیش ایده یعنی طرفین از انجام وظایف خودداری کنند حاکم شرع موظف است یک حکمیت از کسان زن و شوهریا دیگران تشکیل داده و در مورد اختلاف افها حکم کنند در اینکه انتخاب افها بر سبیل توکیل است یا تحکیم (و کیلند یادارو) بین فقهای عامه و خاصه اختلاف است در هر حال هر طرف را محاکوم تشخیص دادند باید امثال امر نماید و دست از مخالفت بردارد.

طلاق - اگر محاکوم زیر بار نرفت یا بعلل دیگر حکمها صلاح را بتقریب دیدند حکم طلاق میدهند در صورتیکه حکمها جنبه و کالت داشته باشند این حکم قابل اجر است و گرنه باید شوهر قبول کند و یازن با پخشیدن مال راضی باشد بهر حال این حکمیت بیشتر جنبه وساطت و کدخداد منشی دارد و رأی آنها نافذ نیست زیرا طلاق منحصراً در اختیار شوهر است.

ولی پیغمبر اسلام برای رعایت حال زنان سفارشات زیادی بشوهران نموده میفرماید اگر بازار رفتید شئی برای زنان بخرید (من خرج الى سوق من اسوق المسلمين فاشترى شيئا فحمله الى بيته فخص به الاناث دون الذكور) و نیز صحیح بخاری این روایت را از آنحضرت نقل نموده (عليكم باللطف والرفق بنسائكم لاتظلموهن ولا تضيقوا عليهن فان الله يغضب للمرأة اذا ظلمت كما يغضب للبيتيم) و در قرآن میفرماید (لا يحل لكم ان تأخذن و امما ايتيموهن شيئا) و پیغمبر در هنگام مرض موت فرمود (الله الله في النساء فانهن عوان عندكم لا يمكن لانفسهن شيئا اخذتموهن بامانة الله استحللتكم فروجهن بكلمة الله فاتقوا الله واستوصوا بهن)

ازدواج

درین ممل

ازدواج عبارت از علّقه‌ئی است که طبق قانون بین‌زن و مرد بمنظور زندگانی مشترک و تولید و بقای نسل برقرار می‌شود و این امر همانند سایر مظاہر اجتماعی مرافقی را درین اقوام و ملل طی نموده که معمولاً تابع وضع کلی حقوق زنان بوده است و اینک ب نحو اختصار تکامل این مسئله را در ادوار و ادیان مختلف مولد مطالعه قرار میدهیم.

بشر ابتدائی رابطهٔ زوجیت نمی‌شناخت و در میان اقوام بدروی و ملل وحشی علاقه‌ئی بین‌زن و مرد برای ادامه حیات وجود نداشت و ازدواج عبارت از فحشای ممتد بود و چون پدری برای فرزندان شناخته نمی‌شد تنها مادر عهده‌دار تربیت آنان بود (نظیر عالم حیوانات) در این‌مان که نسب اولاد را از مادر حساب می‌کردند بعهد مادر شاهی معروفست.

بعدها که بتدریج حکومت شهرت از میان رفت و پرتوی از عفت و پاکدامنی دیده شد برای تعیین پدر فرزندان در هر نقطه عادت و رسومی برقرار گردید، بعضی نقاط فرزند بزرگ مال شوهری بود که از همه بزرگ‌تر بود و همین‌طور سایر فرزندان به ترتیب سن به شوهران دیگر تعلق داشتند، هرودت مورخ معروف گوید چون در سابق آمیزشی بین زن و مرد نبود پس از بلوغ فرزند بهر کس شباخت داشت اورا بوی نسبت میدادند، اعراب جاهلیت نیز بوسیله شباخت نسب اولاد را تعیین می‌کردند.

علاقة مرد ب زن بدون ملاحظه صورت می‌گرفت یکی تمتع وتلذذ و دیگری انجام امور خانه. و این علاقه بتدریج پایه‌های ازدواج را محکم ساخت در اینجا مرد زن را

بمنزله شئی میدانست که متعلق باوست و کم کم ازدواج اندکی از فحشاء فاصله گرفته جنبه مالکیت پیدا کرد و بطور کلی زنان یک خانواده متعلق بر ظیس آن خانواده بودند که پس از فوت او مانند سایر اموال و املاک جزء ماترک متوفی قرار گرفته و طبق رژیم پدرشاهی بر ظیس جدید خانواده بازث منتقل میشدند. ظیس خانواده هیتوانست آنها را بفروشد، اجاره دهد، هبہ کند و مانند کالائی با آنها معامله نماید. بدیهی است هر کس مالک زن میشد و اورا میخر پدچین حقی بر روی داشت چنانکه سقراط حکیم زن خود را بالیسبیاد خطیب معروف قرض داد و پدر دموستان خطیب شهر مادر اورا هبہ کرد و در بعضی قوانین مانند قانون لیکود (اسپارت) قرض دادن زن را با شخص صالح تجویز نموده و درباره مجازات بعضی جرائم این حق را از مجرمین سلب نموده است (روح القوانین).

بنابراین ازدواج ابتدا بصورت مالکیت درآمد که اختیار مطلق زن با مرد بود و هر کس بز نی احتیاج داشت اورا از پدر یا شوهرش میخرید و قیمت آن را میپرداخت و چون زن جزء تجملات منزل محسوب میشد مردان ثروتمند زنان متعدد میگرفتند و اشخاصی که استطاعتی نداشتند بیکرزن قناعت نموده و یا چند نفر مرد مشتر کرده ایکرزن میگرفتند (ازدواج مشاع). خرید و فروش زن در بسیاری از قوانین ملل پیش بینی شده نمونه ای از آنرا در یاسای چنگیزی میتوان دید و در ماده ۱۷ آن مینویسد (مطابق قانون هر مردی باید زن خود را بخرد) و در تورات نیز علناً باین موضوع اشاره شده است (سفر روت باب ۴ آیه ۱) و حتی قیمت زن را نیز معلوم کرده است (کتاب هوشع باب ۲ آیه ۲) و حضرت موسی پس از فرار از مصر برای گرفتن دختر شعیب بنام صفورا ۷ سال اورا چوپانی کرد زیرا وجهی برای خرید آن نداشت و همچنین بطوریکه در تورات (سفر پیدایش باب ۲۹ آیه ۱۵ تا ۳۷) آمده یعقوب نیز جهت گرفتن دخواهر بنام را حیل و زلفه ۱۴ سال (هر یک ۷ سال) بازای قیمت آنها برای پدرشان شبانی و گله داری نمود. در این زمان بشر به چوجه حاضر نبود که زن را بعنوان همسر انتخاب نموده و اورا در مقام انسانیت وارد نماید و یا خود را تنزل بمقام

وی دهد بلکه اورا کنیز و مملوک خود میدانست و ریشه لغت فامیل که از فاماالوس آمده معنی کنیز و برد است.

پس از حذف مالکیت زن موجودی پست تر از مرد معرفی شد و مقامی بین آزادگی و بردگی بدست آورد. در این زمان استکه ارس طو و گز نفون گویند زن کمی برتر از کنیز میباشد. در اینجا زن از جنبه مالکیت و شیوه ایت خارج شده و داماد برای گرفتن واژدواج با آن قیمت آنرا بعض اینکه بپردازد بعنوان مهریه بخود دختر میپرداخت والبته رضایت پدر نیز شرط اساسی ازدواج بود و معمولاً مبلغی بنام شیر بهرا برای جلب رضایت پدر با و میدادند.

بعد ها زن از این مرحله نیز گذشت و عنوان انسانی و اجتماعی بخود گرفت و اجازت و رضایت دختر و قصد و رضای او در ازدواج مورد توجه واقع شد و علاقه مندی زن نسبت به مرد از خوف و هراس خارج گردیده و مردان نیز که میلشان نسبت بزن طبیعی و شهوانی بود بعلقه قلبی مبدل شد واژدواج بر پایه های دوستی و صمیمیت استوار گردید و انسان بارشدون نمو قوای عقلانی و غلبه بر احساسات حیوانی علاقمند بحفظ و بقای نسل گردید و سبب ازدواج منظم تری شد و در واقع عشق بتولید و حب ذات ازدواج حقیقی بیار آورد وزن دارای مقامی بلند و صاحب جمال و کمال گردید که با توجه بزیبائی انتخاب میشود.

ازدواج که بکم و بیش مراحل فوق را پیموده در میان ملل بصورت مختلفی جلوه نموده است که مختصر آن بیان میشود.

ازدواج در عربستان - در میان اعراب زمان جاهلیت چند نوع ازدواج وجود داشت بدین قرار:

۱- نکاح استبدال - بدین معنی که دو تفر مرد زنان خود را باهم مبارله مینمودند و در قرآن نیز بآن اشاره شده (سوره نساء آیه ۲۴) . عربی از پیغمبر اسلام تقاضا نمود که زنش را باعایشه که زیبا بود مبارله کند ولی آنحضرت با نزول آیه ئی آنرا منسخ فرمود.

- ۲ - نکاح استیضاع- اگر کسی فرزند رشیدی میخواست زن خود را نزد مردقوی میفرستاد تا بار گیرد .
- ۳ - نکاح مقت- گرفتن زن پدررا هیگفتند و در اسلام این نوع نکاح حرام شده (لاتنکحوا مانکح اباء کم من النساء)
- ۴ - نکاح متبع- یا ازدواج منقطع (صیغه) همانست که در مذهب شیعه باقیمانده و در موقع خود شرح داده خواهد شد .
- ۵ - نکاح شغار- برای فرار از زمام دو ازدواج باهم صورت میگرفت که هر کدام را مهر دیگری قرار میدادند اسلام آنرا منع کرد پیغمبر میفرماید (لا شغار فی الاسلام) .
- ۶ - زواج ضمد- یا ازدواج مشاع بدین معنی که زنان دارای شوهران متعدد بودند .
- ۷ - تعدد زوجات- همانطور که زنان چندین شوهر داشتند مردان نیز زنان متعدد میگرفتند .
- ۸ - نکاح سفاح
- ۹ - نکاح خدن- هردو شبهیه بزنابود شاعر عرب شعبی گوید: الزنا ضربان السفاح وهو الزنا على سبيل الاعلان واتخاذ الخدن وهو الزنا في السر
- ۱۰ - اجاره دادن- مردان بازای کاری یا وجهی زنان خود را اجاره میدادند در کتاب فتوح الشام آمده که در زمان عمر خلیفه دوچوپان در شام باهم قرار گزاردند که یکی گوسفندان دیگری را بچرا برد و در عوض زن اورا یک شب در اختیار داشته باشد عمر از این قضیه مطلع شده جلو گیری کرد ولی آن دوچوپان با کمال تعجب اظهار کردند که ما نمیدانستیم اسلام با این امر مخالفست .
- ازدواج در میان هندوان- در سابق بطرق مختلف صورت میگرفت از آن جمله :
- ۱ - اورا- پدر و مادر داماد را احضار و پول و جنس و دختر باومیدادند.
 - ۲ - اسروداه- مرد با پول جبراً دختر را از خانه والدین بیرون کشیده عقد میکرد.

۳ - کانه بروداه - پسر و دختر بدون رضای ابوین فقط با رضایت خود عقد مینمودند.

۴ - راجهه دواه - لشگریان بازور دختری را گرفته نکاح میکردند

۵ - یشاچمدواه - بدون رضای والدین دختر را باطلسم وجادو نیرنگ برده نکاح میکردند.

ازدواج در بین زرده شیان و ایرانیان - انواع مختلفه ازدواج وجود داشت و بر هر یک

آثار حقوقی مترقب بود ۵ نوع از این ازدواج در روایات هر مزد یار بشرح ذیل تعیین شده:

۱ - خود سرزن - دختری بود که بدون رضایت اولیای خود ازدواج کند.

۲ - سترزن - مرد کبیری که قبل از ازدواج بمیرد اقوامش دختری را انتخاب و بمردی تزویج نموده و جهیز او را میدهند بشرطی که نیمی از فرزندانش از آن مرد متوفی باشد و این زن نیز در آن دنیا زن آن مرد خواهد بود زیرا در مذهب زردشت کسی که بی اولاد بمیرد گذشتن روح او از پل چینوات (پل صراط) خالی از اشکال نیست.

۳ - ایوکزن - دختری که اولاد منحصر بفرد پدر بوده باین اسم ازدواج میکند که اولین پرسش را بپدر خود بدهد و آنوقت پادشاه زن میشود و اگر پسر نیاورد دختر او باین اسم ازدواج میکند و تافر زند یا نوه ذکوری نیاورد این عمل را ادامه میدهند زیرا تنها فرزند ذکور است که حافظ آئین و آداب نیاکان بوده و احراق خانه پدر را روش نگه میدارد ولی دختر بالازدواج جزء خانواده شوهر خود میشود. مادر اردشیر با بکان بنام گهر آفرید دختر بابک، ایوکزن بود که پرسش اردشیر را بپدر خود بابک داد و در حقیقت بابک جد مادری اردشیر بود نه پدر او

۴ - چاکرزن - بیوه ئی که برای دومین بار ازدواج کند و از شوهر اول خود فرزندی نداشته باشد نیمی از فرزندان حاصل از شوهر ثانی متعلق بشوهر اول بوده و خود او نیز در آن دنیا زن شوهر اولش خواهد بود

۵- پادشاه زن یا زن ممتازه بر سه قسم است:

الف - دختری که اولین بار بارضایت اقوامش ازدواج کند بشرط اینکه منحصر بفرد نباشد .

ب - ایوک زنیکه فرزند ذکور آورده و آنرا پسر خود بدهد تا حافظه میراث او باشد .

ج - خودسر زنیکه فرزند ذکور آورده واپس از کبیر شدن ازدواج مادرش را بجای اقوام او اجازه دهد و ازدواج با شوهرش تجدید میشود. در کیش زردشت پادشا زن نسبت بدیگران دارای حقوق و مزایای بیشتری است و تنها زنی است که از شوهر خود از دارث میبرد و در بعضی مواقع ریاست خانواده که خاص مردانست بعده میگیرد . صور دیگری از ازدواج نیز وجود دارد که مهمنترین آن بشرح ذیل میباشد

۶- ازدواج موقت - بیکنون ازدواج دیگری در میان زرتشتیان عصر ساسانی بر میخوریم که آنرا ازدواج بازن عاریتی یا استقراری میتوان نامید در این مورد مرد علاوه بر زن اصلی خود احتیاج بیک زن دیگر دارد که برای پرستاری کودکان بطور موقت بعنوان همسری میگیرد با این زن عاریتی مال و دارائی داده نمیشود این واگذاری موقت زن بر اساس پیمان خاصی صورت میگیرد کودکانی که از این زناشویی حاصل میشوند پسر اصلی خود تعلق دارند نه بشهربدلی ولی حق قیمومت در تمام موارد ازدواج استقراری از این شوهر موقت خواهد بود

۷- ازدواج قهری - اگر مردی با دختری هم بستر شود و او آبستن شود باید اورا نگهدارد .

۸- اگر زنی بدون تقصیر آبستن شود مردی از اقوامش برای حفظ آبروی او اقدار بپدری آن طفل نموده و اورا محافظت مینماید .

۹- تعدد زوجات - داشتن زنان متعدد نیز میان زرتشتیان وجود داشته که در فصل دیگری بیان شده است

ازدواج در مذهب زردشت امر اجباریست و والدین موظفند برای فرزندان

خود همسر انتخاب کنند و منظور از ازدواج نیز تولید نسل است و کسیکه بی اولاد میمرد فرزند خوانده برای انتخاب میکردن تا تکلیف دینی را انجام دهد دروندیداد بخشی ازاوستا آمده (ای زردشت هر آینه من مرد زن دار را بر بی زن و مرد فرزند دار را بر بی فرزند بر تری دهم). سن ازدواج در دختر ۱۵ و در پسر ۲۰ سالگی بود . در ازدواج دختر رضایت پدر لازم ولی پسر احتیاجی با آن ندارد. از هر دختر صراحتی در کیش زردست نیست ولی داماد برای جلب رضایت ولی دختر پولی باومیپرداخت و دختر جهیزی مطابق سهم الارث خود بخانه شوهر میبرد زیرا دختر با ازدواج از این خانواده خارج شده دیگر ارشی باو تعلق نمیگرفت از اموال زن تحت اختیار شوهر بود و پس از انحلال نکاح (طلاق - مرگ) اگر دارائی شوهر کفاف دیون اورا نمیکرد از اموال زن میپرداختند و بقیه را باو میدادند

ازدواج در بیوه - در میان ملت اسرائیل ازدواج‌های متعددی وجود داشت
که در تورات بآن اشاره شده بقرار ذیل:

۱- ربودن دختران - برده نمودن اسرا و گرفتن کنیز کان از جمله رسوم قدیم است که در تورات نیز پیش بینی شده است (سفر داوران باب ۲۱ آیه ۲۱) و اصولاً کنیز بصاحب خود حلال بوده و احتیاج به تشریفات عقد ازدواج ندارد و در بین اکثر ملل این قاعده مجری است و بعد در مرور کنیز در اسلام درباره آن مفصل صحبت خواهد شد ولی در تورات تأکید شده که کنیز اسرائیلی که ۶ سال ترا خدمت کرد بسال ۷ آزادش کن (سفر تثنیه باب ۱۵ آیه ۱۲)

۲- خریدن دختر - این اصل ازدواج است (سفر روت باب ۴ آیه ۱۰) و قیمت آن بنام مهریه بپدر دختر پرداخت میشود

۳- ازدواج قهری - اگر کسی بزور بادختری فزدیکی کند میباشد ۵۰ مثقال نقره بپدر او داده و آنرا نگهدارد (سفر تثنیه فصل ۲۲ آیه ۲۹) و اگر پدر حاضر نباشد که دخترش زن آن مرد باشد تنها بگرفتن وجه اکتفا میکند (سفر خروج باب ۲۲ آیه ۱۶) بنابراین حق ازدواج با اولیای دختر است و قیمت آن بنام

مهریه بپدر دختر پرداخت میشود و ممکنست پدر از گرفتن مهریه صرفنظر کند (کتاب اسموئیل باب ۱۸ آیه ۲۵) ولی بعدها رضایت دختر را نیز در نظر گرفته و درسفر اعداد باب ۳۶ آیه ۶ آمده که بهر کس مایلند دختر ازرا شوهر دهید

۴ - ازدواج اجباری - بنام لویرا Levira بدین معنی که مرد باید بیوه برادر متوفای خود را درصورتیکه اولاد نداشته باشد بگیرد چه خود متأهل باشد چه مجرد وتناسب سن نیز رعایت نمیشود و اولین فرزندیکه ازاین زن متولد شود متعلق به برادر متوفای او خواهد بود زیرا مقصود حفظ میراث برادر است (سفر روت باب ۴ آیه ۵) و اگر کسی از گرفتن زن برادر خود ابا کنند مشایخ قوم اورانصیحت نموده و درصورت امتناع مجدد اورا مجازات ورسوا مینمایند (سفر تثنیه باب ۲۵ آیه ۵ تا ۱۰) این نوع ازدواج در میان اقوام قدیم مرسوم بوده و همانطور که در مورد زرتشتیان ملاحظه شد این عادت بنحو شدیدتری بنامهای سترزن و چاکر زن عمل میشد بطوریکه این تعلق ونسبت اولاد وزن بشوهر اولیه دردنیای بعد نیز محفوظ بود ولی مسیح معتقد بود که دردنیای دیگر نکاحی نیست (انجیل متی باب ۲۲ آیه ۲۴ - مرقس باب ۱۲ آیه ۱۵ - لوقا باب ۲۰ آیه ۲۸)

۵ - نکاح متعه - گویا صیغه در میان یهودیان وجود داشته و یهودیان مراکش از ۳ تا ۶ ماه میگرفتند و در تورات نیز با آن اشاره شده (کتاب پادشاهان فصل ۱۱ آیه ۱) ولی معلوم نیست که این ازدواج همان متعه است یاداشتن کنیز؟

داشتن زنان متعدد نیز درین یهود رایج است که در فصل خود بیان خواهد شد. اما معلوم نیست که ازدواج در یهود واجب است یا نه؟ ولی تأکید و تشویق فراوان شده و کسیکه ازدواج کند یکسال از خدمت در لشگر معاف است (سفر تثنیه باب ۲۲ آیه ۲۳ و سفر لاویان باب ۲۰ آیه ۱۰) وجود بکارت نیزیکی از شرایط اساسی عقد ازدواج است و بطوریکه در تورات (سفر تثنیه فصل ۲۲ آیه ۱۳) نوشته شده کسیکه زن خود را با کرہ نیابد اورا بمشایخ نشان داده اگر نتوانست زن با کرہ بودن خود را ثابت نماید سنگسار میشود و درصورتیکه ثابت نمود شوهرش صدمثقال تقره جریمه

شده و مجبور است که اورا نگهداری نماید. از جمله موائع ازدواج آنستکه اگر زنی بعد از طلاق شوهر دومی اختیار کرد و او نیز ویرا طلاق داد شوهر اول دیگر نمیتواند اورا بگیرد (تشنیه باب ۲۴)

ازدواج در مسیحیت - در مسیحیت ازدواج جنبه مقدس و عالی دارد و زن و مرد را یکتن شمرده که هر یک دیگری را چون نفس خود باید دوست داشته باشد (نامه بافسسیان باب ۵ آیه ۳۱ - انجیل متی باب ۱۹ آیه ۵) ولی ریاست و سلطه خانوادگی مانند سایر ملل همواره با شوهر است (نامه ایا به تیموتاؤس باب ۲ آیه ۱۲). اما ازدواج در مسیحیت نه تنها تشویقی نشده بلکه عدم رعابت و بی میلی شدیدی نسبت بآن ابرازگرده است حضرت مسیح که در تمام عمر بحال تجرد بسر برد آنرا از تأهل بهتر دانست (انجیل متی باب ۱۹ آیه ۱۱) و پولس رسول نیز که ازدواج ننموده مجردین و بیوه زنان توصیه مینمود که مثل من باشید و معتقد بود که شخص مجرد در امور خداوند میاندیشد ولی صاحب زن یا زن منکوحه در امور دنیا فکر میکند (نامه ۱ بقرنیان فصل ۷ آیه ۸ و ۳۳). در سال ۱۵۹۳ انجمان مذهبی از روحانیون مسیحی در ترافت با کثیریت آراء این قول را که زناشوئی بر عزویت ترجیح دارد رد کرد ولی با وصف این تجردی که منجر بفساد گردد تقبیح و نکاح از آن بهتر دانسته شده، پولس (در نامه ۱ بقرنیان باب ۷ آیه ۹) مینویسد که نکاح از آتش هوں بهتر است اگر از آن پرهیز ندارید نکاح کنید و مسیح در انجیل متی باب ۵ آیه ۲۷ میفرماید شنیده اید که باولین «حضرت موسی» گفته شده زنا مکنید لیکن من بشمامیگوییم هر کس بزنی نظر شهوت اندازد همانند در دل خود با او زنا کرده است.

ازدواج در اسلام - قبل از بیان انواع نکاح لازم است اهمیت موائع و شرایط ازدواج را مورد مطالعه قرار دهیم

اهمیت ازدواج - درباره وجوب یا استحباب نکاح صراحت کاملی نیست در قرآن میفرماید (وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عباد کم و امائکم ان یکونوا

فقراء یغنهم الله من فضله «سورة فور» پیغمبر اسلام میفرماید (النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی رغب عنی - شر ارمota کم العزاب - ما استفاده امرء فائدة بعد الاسلام افضل من زوجة مسلمة تسره اذا نظر اليها و تحفظ اذا غاب عنها فی نفسها و ماله) و همچنین این بیان نبوی تناکحوا تناسلوا تکثروا بر منظور ازدواج یعنی تولید و تکثیر نسل دلالت میکند . استنباط علماء از قرآن و روایات مختلف است ابو حنیفه نعمان بن ثابت نکاح را واجب دانسته میگوید (النکاح واجب فطري تدعوا اليه الطبيعة البشرية و واجب ديني او جبه الشرع) امام حنبل و جوب ازدواج را مشروط کرده گویند (متى تاقت نفس الانسان الى النكاح وخشنى الفيت وجب) اما علماء شیعه آنرا مستحب یا مستحب مؤکددانند خواجه نصیر طوسی در اخلاق ناصری گوید علت ازدواج حفظ مال و تولید نسل میباشد نه شهوت و غرض دیگر^(۱)

شرایط ازدواج - ازدواج در اسلام عقد است و جنبه تحمیل و یک طرفه ندارد و مالکیت زن از بین رفته و تملیک نفس به تملیک بعض محدود شده است بنا بر این از شرایط اساسی عقد ازدواج وجود قصد و رضاست که معهولاً کودک سفیه و مجنون فاقدان میباشند. سن ازدواج بین شیعه همان بلوغ ۹ سال برای دختر و ۱۵ سالگی برای پسر است ولی در مذهب حقیقی ۱۸ سال برای پسر ۱۷۹ سال برای دختر و در فرد امام شافعی ۱۵ سالگی برای هر دو چه کافی است . ممکن است عقد نکاح بین دختر و پسر که یکی یا هر دوی آنها صغيرند توسط ولی آنها منعقد شود ولی مباشرت پس از بلوغ صورت میگیرد . زوال عقل بطور موقت یاداهم هنگام عقد موجب بطلان آن میشود و اجبار، اکراه و تدلیس سبب فسخ نکاح میگردد ، اما قائم یا ولی شخص سفیه میتواند در صورت صلاح و مصلحت او را تزویج نماید . در مرور دختر رضایت

(۱) با وجود تأکیدات شدیده در باره ازدواج جامی شاعر معروف که قطب صوفیان

بود مردم را بتجرد تشویق نموده میگوید :

مده نقد تجرد را ذکف مفت	چو عیسى گرتوانی خفت بی جفت
به از همخوابگی با حور کردن	زدیده خواب راحت دور کردن
به از پهلوی ذن بر بستر نرم	بگلخن پشت بر خاکستر گرم

ولی او در ازدواج شرط است (ایما امراء نکحت بغیر اذن ولیها فنکاح‌ها باطل) ولی رضایت برای رشید و بیوہ و پسر بالغ لازم نیست.

موانع ازدواج – عبارتند از قرابت، استیفاء عدد، مصاهرت، عده زن، مطلقه بودن بسه یانه طلاق، کفر، لعان، احرام.

۱- قرابت برسه قسم است نسبی، سببی و رضاعی در فصل مربوط به ازدواج با خویش و بیگانه بیان می‌گردد.

۲- استیفاء عدد. منظور عدم تجاوز از داشتن ۴ زن عقدیست در یک زمان که در فصل تعدد زوجات از آن بحث می‌شود.

۳- مصاهرت – یعنی وصلت نمودن و حرمت ناشی از آن در ازدواج صحیح در فصل قرابت بیان می‌شود و اینک در باره زنا، و طی بشبهه، نظر و لمس صحبت می‌کنیم.

زنا – هر کس باعمه یا خاله خود زنا کند دختران آنها بر وی حرام می‌شود و این امر مورد اجماع فقهاء است ولی آیا زنا در مردم دیگران نیز نشر حرمت می‌کند و یا در باره عقد سابق نیز مانند عقد لاحق مؤثر است اختلاف وجود دارد.

وطی بشبهه – یعنی اشتباه‌آ بازن دیگری نزدیکی نمودن بنظر بعضی مثل نکاح صحیح است بنا بر عقیده برخی حرمت ایجاد نمی‌کند ولی نسب بان ملحق می‌شود بموجب (الولد للفراش)

نظر و لمس – کسی که با شهوت بقسمتی از بدن زنی که دیدن آن جایز نیست نظر کند یا آنرا لمس نماید بنظر عده‌ئی از فقهاء بین ناظر و منظوره و لامس و ملموسه ایجاد حرمت می‌کند و نمیتواند اورا بگیرد و حتی بعضی این حرمت را در مردم دختر و مادر آنها نیز قبول کرده‌اند ولی اکثر آنرا مکروه دانسته و حرام نمیدانند.

۴- عده زن – زنرا در زمان عده نمیتواند گرفت و فقط شوهر اوحق رجوع دارد زیرا بغیر از نزدیکی تمام روابط زوجیت بین آنها برقرار است.

عده عبارت از مدتی است که زن پس از انحلال نکاح (طلاق، مرگ)، قلل القضای

آن نمیتواند شوهر کند و برد و قسم است .

عده طلاق - و آنهم برد و قسم تقصیم میشود : الف - اگر زن حامله باشد عده او تا هنگام وضع حمل است (واولات الاحمال اجلهن ان يضعن حملهن «قرآن») ب - اگر زن حامله نباشد در نکاح دائم عده او سه طهر است (والمطلقات يتربصن بانفسهن ثالثه قروه «قرآن») و در نکاح متعدد طهر است و اگر زن مسترا به بود و با اقتضای سن ، حائض نشود در نکاح دائم سه ماه است (واللاتي يئسن من المحيض من فسائقكم ان ارتبتكم فعدتهن ثلثه اشهر «قرآن») و در نکاح متعدد ۴ روز است .

زنانيکه عده طلاق ندارند عبارتند از ^{بجزء اول} ^{www.barestarinfo.com} پائسه و زنيکه با شوهر خود نزديكى نکرده باشد (يا ايها الذين آمنوا اذا نكحتم المؤمنات ثم طلقتموهن من قبل ان تمسووهن فما لكم علیههن من عدة تعتدونها «قرآن») زن در وطی بشبهه نيز باید عده طلاق نگهدارد .

عده وفات - مدت آن ۴ ماه و ده روز است (والذين يتوفون منكم ويدرون ازواجا يترصن بانفسهن اربعه اشهر و عشرة «قرآن») و در زن حامله تا هنگام وضع حمل است بشرطیکه بين فوت شوهر تا وضع حمل کمتر از اين مدت یعنی ۴ ماه و ده روز نباشد (ابعد الاجلين) اين نظر علماء شيعه است ولی علماء تسنن عده وفات حامله را مانند عده طلاق تا وضع حمل دانند (فعدتهن ثلثه اشهر واللاتي لم يحصلن واولات الاحمال اجلهن ان يضعن حملهن «قرآن») .

علم نگهداشتمن عده طلاق را پاک شدن رحم و جلوگیری از اختلاط نسب دانند و علماء شيعه عده وفات را احترام بشوهر دانسته اند ولی هيچيک دليل قانع كننده ئي نیست بالاخص كه این احترام يك طرفه بوده و طهر و عده متعدد با نکاح دائم فرق دارد و علم آن معلوم نیست جزاينكه گفته انه تفاوت آن در حیثیت و شرافت بين زن متعدد وزن دائم است و بعد الاجلين نيز مورد اختلاف است ولی علم اساسی عده در جمیع شرایع همان جلوگیری از اختلاط و آمیزش نسب است و در قوانین اروپا مدت آن سیصد روز است .

۵- مطلقه بودن به ۳۹ یا طلاق- اگر کسی سهرتبه زن خود را طلاق دهد گرفتن مجدد او احتیاج به محلل دارد یعنی مردی باید زن سه طلاقه اورا گرفته و سپس طلاق دهد تا شوهر اول او بتواند دوباره با او ازدواج نماید^(۱) و اگر نه مرتبه طلاق داد بهیچوجه نمیتواند اورا بگیرد بشرطی که ۶ تای آن عدی باشد (الطلاق مردان ... فان طلقها فلاتحل له من بعد حتى تنکح زوجا غيره فان طلقها فلا جناح عليهما ان يتراجعا «قرآن»)

۶- کفر- یکی از موانع ازدواج کفر است که در فصل ازدواج با خویش و بیگانه بیان شده است

۷- لعان- این امر از تأسیسات اسلام نیست از رسوم عصر جاهلیت میباشد و کسیکه در عربستان نسبت به قبیله و خانواده اظهار بی میلی میکرد او را از قبیله طرد و لعن میکردند اسلام آنرا محدود بارث و نکاح نمود و بد و طریق ممکنست صورت گیرد الف- نسبت دادن زنابزن خود ب- انکارولد که در این مورد نیز من غیر مستقیم نسبت زنا داده شده است در صورتیکه لعان بین زن و شوهر واقع شود (۴ هرتبه این نسبت داده میشود) حرمت ابدی بین آنها برقرار میشود (والذین یرمون از واجهم ولم يكن لهم شهداء الا انفسهم فشهادة احدهم اربع شهادات بالله انه لمن- الصادقین «قرآن»)

۸- احرام- کسیکه برای زیارت کعبه در حال احرام است نکاح با او ممنوع

(۱) محلل در هیچیک از قوانین دنیا سابقه ندارد ولی بنظر علمای اسلام این دستور برای تنبیه شوهر مفید است تا از اختیارات خود در طلاق دادن زن تمجیل و سوء استفاده نکند ولی در آن معايبی نیز وجود دارد اولاً ممکنست محلل از طلاق دادن زن خودداری کند زیراطلاق صرفاً باراده شوهر است و زن نمیتواند خود را مطلقه نماید و در عقد ازدواج نیز نمیتوان شرط طلاق نمود زیرا نکاح معلق بهیچ قید و شرطی نیست ثانیاً احتمال دارد که فرزندی از آنها بوجود آمده و علاقه‌منی ایجاد شود که اصولاً حاضر به طلاق نباشد ثالثاً بطوریکه در سابق اتفاق میافتد افرادی بنام محلل اذین موقعیت سوء استفاده نموده و باسانی حاضر به طلاق دادن نمیشدند و ازین راه در آمدی کسب میکردند رابعاً معلوم نیست که شوهر اول او بعد از جداشدن ذنش از محلل از گرفتن او منصرف نشود! خامساً در اینجا زن مودد ملعنه قرار گرفته باید کفاره گناهان شوهر خود را بدهد .

است و شخصی که باعلم با احرام ازدواج نمود صرفنظر از بطلان عقد موجب حرمت ابدی بین آنها میگردد

موارد فسخ نکاح - صرفنظر از اکراه و تدلیس نکاح در چند مورد برای زن و مرد فسخ ایجاد میکند، که میتوان چندمورد آنرا فسخ ناشی از اشتباه دانست
موارد فسخ مرد - عبارتست از اقران (برآمدگی در رحم) ۲ جذام(خوره)
۳ برص (پیسی) ۴ افضل (یکی شدن دومخرج) ۵ عرج (زمین گیری) ۶ عمی (نابینائی از دوچشم) ۷ جنون . ۱ اگر در هین عقداین عیوب در زن باشد میتواند نکاح را فسخ نماید بشرط آنکه از آن بی اطلاع باشد بغیر از جنون که در هین عقد سبب بطلان و بعد از عقد موجب فسخ میشود .

موارد فسخ زن - عبارت است از عنن(نامردی)، خصاء ، جب(مقطوع بودن آلت) و جنون. این عیوب اگر هنگام عقد در مرد باشد حق فسخ برای زن ایجاد میکند بشرط عدم اطلاع از آن بغیر از جنون و عنن که بعد از عقد نیز سبب فسخ میشود .

أنواع ازدواج - در اسلام سه جور ممکن است ازدواج صورت گیرد

۱- نکاح دائم - آنچه در فوق بیان شد منوط بنشانح دائم بود که با تشریفات و شرایطی که گفته شد توأم میباشد

۲- نکاح منقطع (متعه) - یا صیغه اختلافی که متعه با نکاح دائم دارد دانسته باید در متعه مهر و مدت ذکر شود و اگر مدت قید نشود بنظر بعضی منتهی عقد دائم میشود و نیز حقوقی که در نکاح دائم بین طرفین ایجاد میشود هانند اثر بردن از یکدیگر و نفعه وغیره در این نکاح وجود ندارد مگر شرط خلاف کنند زیرا متعه صرفاً بمنظور تمنع در مدت معین انجام میگیرد و زن نیز در عوض مستحق مهر است که قبول کرده یعنی در این مدت خود را بمبلغی اجاره داده است و جز این وظیفه دیگری نسبت بیکدیگر ندارند در متعه طلاق نیست و پس از انقضای مدت و یا بدل مدت و انحلال نکاح زن باید عده نگهدارد که مدت آن دو تا ریا ۴ روز است. علت تفاوت عده متعه با عده نکاح دائم را تفاوت در حیثیت بین زن متعه وزن دائم دانند تمام شرایط

دموانع ازدواج در هنر نیز رعایت میگردد

نکاح متعدد رمیان اعراب عصر جاهلیت و زمان پیغمبر مرسوم و حالیه فقط بین شیعه برقرار است و از اهل سنت تنها مالکی بجواز متعه قائل میباشد و سایر فرق اسلام آنرا قبول ندارند زیرا عمر آنرا منع کرد و گفت (متعتان کانتان علی عهد رسول الله محللین فانا احرمهما واعاقب عليهما متعة النساء ومتعة الحج) یعنی متعه زمان و متعه حج زمان رسول الله حلال بود بود و من هر دو راحرام کردم. استناد شیعه در مجاز بودن متعه این آیه قرآنست (واحل لكم ماوراء ذلك ان تتبعوا بالهو لكم ممحصين غير مسافحين فما استمتعتم بهمنهن فاتوهن اجرهن فريضه) اهل سنت گویند پیغمبر متعدرا نهی کرد چنانکه علی فرمود که در جنک خیبر پیغمبر منع کرد و همچنین مرویست که در حجۃ الوداع نهی گردیده و نیز آنحضرت در یوم فتح مکه فرمود (ایها الناس ان كنتم لكم في الاستمتاع في النساء والله قد حرم ذلك) و این بیان در حرمت متعه دلالت صریح دارد شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر آیه استنادی شیعه گوید که حکم متعد زمان پیغمبر عرفی بود نه شرعی و عمر نیز آنرا منع کرد زیرا او نتواند که حکم شرعی ویا آیه قران را نسخ نماید و متعه را از آیه مزبور استنباط نمیکند و مینویسد اگر مهر صرفاً بجهت تمتع داده میشود اگر تمتعی برای مرد حاصل نشود ویا بعلل دیگری لذت نبرد نباید مهر بدده و حال آنکه عقیده اجماع فقهاء براینست که زن قبل از نزدیکی مالک نصف مهر میشود. این روایت نیز از حضرت علی درباره متعه نقل شده که فرمود (لولان عمر نهی المتعه مازنا الاشقی) یعنی اگر عمر متعدرا نهی نمیکرد هیچکس جز شقی زنا نمیکرد. بنظر این جانب متعه نوعی ازدواجی است که در دوران اولیه بین بشر غیر متمدن وجود داشته و اشخاص زنانی را موقتاً باز اعم بلغ معینی اجاره میکردند و بقول وزیر عدله در مجلس شورای اسلامی ایران زن متقطعه مستأجره ئی بیش نیست اکنون با اندکی تغییر در مذهب شیعه باقیمانده است.

۳- نکاح کنیز (مالك یمین) - در جمیع ادوار و شرایع تاریخی که کنیز و برده وجود داشت هر کس مالک کنیز میشد میتوانست بدون هیچگونه تشریفات با او

نژدیکی کند و مانند سایر اشیاء با اوهر نوع معامله‌ئی انجام دهد نکاح کنیز در اسلام
سچور صورت میگرفته است :

الف- حلال شدن کنیز به حضن مالک شدن او

ب- کنیز غیر را بعقد خواستن و نکاح کردن (مانند نکاح دائم یا متعه)

ج- اجازه دادن نژدیکی نمودن غیر با کنیز خود . این قسمت مثل متعه اختصاص به شیعه دارد و دیگران قبل ندارند این نوع ازدواج و اجازه که ناشی از حق مالکیت میباشد نمونه آن در ادوار اولیه وجود داشته و اصولاً با اجازه مرد دیگران میتوانستند بازن او نژدیکی کنند .

حدود ازدواج

با خویش و بیگانه

ابتداً ترین جامعهٔ بشری در روی زمین عبارت از خانواده بود که بعدها از اجتماع خانواده، قبیله و اتحاد قبائل و شهرها، ملت‌ها و مملکت‌ها بوجود آمدند. در هر یک از این مراحل تاریخی بر اثر اصطکاک منافع و برخورد جوامع با یکدیگر همواره جنگ و نزاع و دشمنی و نفرت بین اجتماعات انسانی برقرار بود و مقتنيین برای حفظ وحدت و استقلال جامعه و عدم آمیزش با دشمنان و بیگانگان مقرر اراتی وضع مینمودند از جمله این اصول رعایت قوانین ازدواج بود بنحوی که افراد هر جامعه مستقلی باید در میان خود وصلت نموده و از ازدواج و اختلاط بادیگران و سایر اجتماعات خودداری کنند و در صورت تخطی و تجاوز از این دستور از جامعه و مذهب طرد و لعن می‌شدند تاریخ بمانشان میدهد اجتماعاتی که بر مبنای طبقاتی تقسیم شده بود اختلاط طبقات نیز ممنوع بود مثلاً در ایران زمان ساسانی، روحانیون و نظامیان مجاز نبودند با پیشه‌وران و برزگران وصلت نمایند و گزنه از حقوق و مزایای طبقاتی خود محروم می‌شدند.

پس از آنکه ازدواج از جنبهٔ فحشاء خارج شد و تابع تشریفات و مقرراتی گردید مسئله ازدواج با خویش و بیگانه و حدود آن نیز مورد توجه واقع شد. در اجتماعات اولیه برای تحکیم همانی خانوادگی و حفظ خون اقوام و اجاد خود ازدواج با خودی را بهتر از بیگانه دانسته و تامم کن بود از نزدیکان خودزن می‌گرفتند و این امر در جوامع اشرافی که به نسب و شرف خود مبیانند بیشتر بچشم مینخورد عمل اقتصادی نیز در این باره بی اثر نبوده است.

در میان اقوام و ادیان قدیمه ازدواج بامحاب محتی اقرباً درجه اول و دوم

مرسوم و معمول وامری ممدوح و مقبول بود زیرا بحفظ خون و نژاد خود میکوشیدند و هر قدر بزمان معاصر نزدیکتر شویم این نوع ازدواج ممنوع و مورد نفرت واقع میگردید.

بدیهی است که ازدواج امرقراردادیست که در میان هر ملتی مطابق باطرز تفکر آنها احرامیشده و با تکامل حقوق بشری هر دم در تغییر و تبدیل است و مهر میت و نامهر میت نیز اعتباریست و حدود آن همه وقت و همه جای کسان و یکنواخت نبوده است و هیچ قاعده و قانون ثابت ولایز الی (جز قوانین طبیعی) در جوامع بشری وجود ندارد زیرا انسان بارشد و نموا فکار خود همواره وضع زندگی خود را عوض مینماید و قوانین فیز که برای حفظ روابط ضروریه انسانی بوجود آمده با تغییر عوامل و روابط زندگی بالطبع دستخوش تغییر و تبدیل میگردد و اصولاً مقررات و نظام جوامع و ملل مختلفه رادر از منه مختلفه نمیتوان باهم مقایسه نمود و هر قانونی با مقتضیات زمان و مکان خود سازگار است و اوضاع اقتصادی، اخلاقی، اجتماعی و آب و هوای محیط عوامل مؤثر در وضع قوانین بوده و میباشد و در اثر تغییر روحیه و افکار و اخلاق مردم مقررات ناظر بر اعمال و روابط افراد نیز عوض میشود.

درین ملل متعددن که پابندی بانی اخلاقی بوده اند ازدواج با اقارب وجود داشته است چنانکه فیلون گوید در اتن ازدواج با خواهر پدری ممکن بود و سیلانوس خواهر خود را گرفت ولی گرفتن خواهر مادری غیر ممکن بود و این رسم که از جمهوریت مانده بود باین علت بود که یکنفر دوارثیه نبود ولی در لاسدمنون بر عکس خواهر بطنی یا مادری رامیتوانستند بگیرند ولی خواهر صلبی (پدری) را نمیتوانستند بجهت اینکه جهیزیه و دارائی خانواده خواهر به خانواده برادر منتقل نشود ازدواج با خواهر در آتن محدود ولی در اسکندریه عمومیت داشت (روح القوانین) و بطوري که در تورات آمده ابراهیم نبی نیز با خواهر ناتنی خود ساره ازدواج نمود (سفر پیدایش فصل ۲ آیه ۱۲۹) و در داستان لوط نبی آمده که در یک شب بادو دخترش هم بستر شد (سفر پیدایش باب ۱۹ آیه ۳۱)

از میان ادیان سالفه پیروان زردشت بیش از دیگران بمحارم نزدیک ازدواج

میکردن و این نوع ازدواج بنام خوتك داس (خوید و گداش) موسوم است هر چند زردشتیان حالیه آنرا به عقد پسرعمو و دخترعمو تعبیر نموده و از این طبقه نزدیک تر را جاین نمیدانند ولی متأسفانه تاریخ خلاف آنرا ثابت کرده است و عموم مورخین و مستشرقین از قبیل آمین مارسلن، ارتور کریستن سن با این موضوع اشاره نموده اند بنابر تعالیم اوستادر (ورشتمان سرنشک) زناشوئی میان برادر و خواهر موجب جلب روشنائی در خاندان و طرد دیوان است^(۱) ازدواج با خواهر و دختر وغیره در میان اشراف و بزرگان فراوان صورت میگردد این مطلب فوق را تأیید نموده اند . ابوالمعالی در کتاب بیان الادیان و شهرستانی در مطلع و محل متعرض این این موضوع شده اند و نعلی در کتاب غر ر اخبار ملوک الفرس و سیرهم کویه (احل نکاح الاخوای والبنات و احتاج فی ذلك بتزویج آدم) یعنی زناشوئی میان برادر و خواهر را میدارد و در این مورد بازدواج آدم علیه السلام استناد نمینمایند . در زمان اسلام و خلفاء مخالفین شعوبیه مسئله فوق را بهانه و مستمسکی برای حمله به ایرانیان و زردشتیان قرارداده بودند . شیخ مفید و شیخ طوسی روایت کرده اند که شخصی نزد حضرت امام جعفر صادق دشمن به مجوس میگفت که چرا با محارم خود ازدواج میکنند امام او را منع نموده فرمود که آیا نمیدانی این امر در نزد مجوس نکاح است هر قومی میان نکاح و زنا تقاویت می نهد و نکاح هر گونه باشد تازمانیکه مردم ملزم بحفظ پیمان خود هستند جائز است و این بهترین جوابی است در مورد اشکال وايراد دشمنان و کوتاه فکران اصل روایت در جلد دوم لمعه کتاب میراث بدینگونه نقل شده است (و قول الصادق لمن سبب مجوسیا وقال: انه تزوج بامها ماعلمت ان ذلك عندهم هو النكاح بعد ان زبر الساب و قوله: ان كل قوم دانوشئی يلزمهم حکمه)

اما در دیانت یهود ملت اسرائیل که ازدوازده سبط بوجود آمده بودند تا کید شده است که هر قدر ممکنست از ارقاب سبط خود دختر بگیرند (داوران باب ۱۴ آیه ۲۴) و اصولاً باید با اسپاطدوازده گانه ازدواج نمود (سفر خروج باب ۳۴ آیه ۱۶ - حقزیال باب ۴۴ آیه ۲۲) و عز رای کاهن برای حفظ وحدت ملیت یهود و عدم اختلاط با دیگران

(۱) برای اطلاع بیشتر به کتاب تاریخ و تعالیم زرتشت از نگارنده مراجعه شود

ازدواج با بیگانه و غریب را ممنوع نمود (کتاب عرزاباب آیه ۱۱ و کتاب نجمیا باب ۱۰ آیه ۳ و باب ۱۳ آیه ۲) زیرا ازدواج با بیگانه سبب انحراف عقیده و غضب خداوند میشود (سفر تثنیه باب ۷ آیه ۳۰) و یکنوع خیانت و بیحرمتی محسوب میگردد (کتاب ملا کی باب ۲ آیه ۱۱) علاوه بر آنکه ازدواج با غیر اسرائیلی ممنوع است بلکه تاممکن است باید دخترانرا درین قبیله و سبط خود بنکاح درآورد (سفر اعداد باب ۲۱ آیه ۳۶) بخصوص کاهن اعظم ابدآن باید دختر اجنبی بگیرد (سفر لاویان باب ۱۳ آیه ۱) و قائم مقام کهنه (جمع کاهن) تئیین شایسته تئیین شایسته زنی خارج از سبط خود بگیرد (سفر اعداد باب ۳۶ آیه ۵) بنابراین در دیافت یهود ازدواج با نزدیکان تا آنجا که مقدور است ممنوع میباشد.

اما محaram واقاربی که که در دیافت یهود ازدواج با آنان حرام است در سفر لاویان باب ۱۸ آیه ۶ بدین ترتیب تعیین شده است : مادر، زن پدر، خواهر، نوه پسری، نوه دختری، دختر، عروس، عمه، حاله و نیز گرفتن زنی با دختریا نوه اش تواماً و یاجمع بین الاختین (گرفتن دخواهر دریک زمان) ممنوع است و این ممنوعیت های فوق همگی در اسلام نیز حفظ شده است .

در دیانت مسیح نیز ازدواج با بیگانه یعنی غیر مسیحی ممنوع است و پولس در نامه ۲ بقرتیان باب ۶ آیه ۱۴ مینویسد که (زیر یوغ بی ایمانی نروید زیرا ظلمت را بانور چه شر کت و مؤمن را با کافر چه نصیب) ولی اگر کسی همسر بی ایمانی داشت نگهداری او اشکالی ندارد شاید بتواند اورا مؤمن گردد (نامه ۱ بقرتیان باب ۷ آیه ۱۲) چون مسیحیت فاقد قوانین مدنی و اجتماعی است حدودی برای ازدواج با خویش و بیگانه در انجیل تعیین نشده ولی اصولاً مسیحیان مانند سایر ادیان سلف ازدواج با ادیان دیگر را با نظر خوش تلقی نمیکنند و کسی که با غیر مسیحی ازدواج نماید از کلیسا طرد میشود .

در اسلام نیز سعی شده ازدواج میان نزدیکان و بستگان صورت بگیرد و از کودکی دختران و پسران را در فامیل نامزد مینمایند و این عادت از مذهب زردشت در

شیعیان ایران بجا مانده است و گویند عقد پسرعمو و دخترعمو در عرش بسته شده است . گفتیم که در ادیان گذشته ازدواج با بیگانه (کفار) ممنوع بود ، در اسلام نیز این امر مجری است و تنها تمایز آن با مذاهب سابق آنست که گرفتن دختر از اهل کتاب جایز است توضیح آنکه اسلام کفار را بچند دسته تقسیم کرده یک قسمت مشرکین نامیده میشوند که نه تنها ازدواج با آنان حرام است بلکه قرآن حق حیاتی نیز برایشان قائل نشده و قتل آنان بر مسلمین واجب است (فاقتلو المشرکین کافه) در تحریم ازدواج با آنها در قرآن آمده (لاتنكحوا المشرکات حتى يومن ... ولا تنكحوا المشرکین حتى يومنوا) و امادسته دیگر از کفار بنام اهل کتاب معروفند اینان پیروان ادیان حقه سبقند که در قرآن فقط یهود و نصارا را ذکر نموده ولی بعضی فقهاء ردشتیان را نیز جزء این دسته شمرده اند ، در هر حال اهل کتاب از این سه دیافت تجاوز نمینماید و گرفتن دختر از اینان مباح دانسته شده ولی عکس آن یعنی دادن دختر مسلمان بآنها حرام است ولی چون مسلمین بر طبق آیه قرآن (قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله .. من الذين اوتوا الكتاب حتى يعطواالجزيء عن يد وهم صاغرون) اهل کتاب را حقوق و صیرمیشمرند ازوصلت با آنان خود داری مینمایند بخصوص باکافر حریقی یعنی اهل کتابیکه با مسلمین در جنگ بوده و یا از دادن جزیه خود داری نماید . گروه سوم کفار را مرتد نامند و مرتد عبارت از مسلمانی است که کافر شود و اگر زن یا شوهری مرتد شوند عقد نکاح متفسخ میشود و توبه مرد مرتد فطری (کسیکه نطفه اش در اسلام بسته شده باشد) مقبول نبوده کشته شود ولی زن مرتد را نمیکشند بلکه حبس نموده هر روز هنگام نمازا و رما میزند تا توبه کند (شروع الاسلام) در واقع مجازات او حبس ابد باز جر و شکنجه است . و اما حدودیکه از لحاظ قرابت در اسلام در نظر گرفته شده است در این آیه قرآن تعیین شده است (حرمت عليکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم و اعماتکم و خالاتکم و بنات الاخ و بنات الاخت و امهاتکم الالاتی ارضعنهکم و اخواتکم من الرضاعه و امهات نسائکم و ربائیکم الالاتی فی حجورکم من نسائکم الالاتی دخلتم بهن فان لم تکو نواد خلتمن بهن فلا جناح عليکم و حلالیل ابناهکم الذين من اصلاحکم

وان تجمیع و ابین الاختین الاماقد سلف . . ، ولا تنكحوا اما نکح ابائکم من النساء)

قرابت را بسه قسمت نموده اند : نسبی، رضاعی، سببی .

قرابت نسبی - از لحاظ نسب ازدواج با شخصان زیر ممنوع است:

الف. نکاح با پدر و مادر و اجداد و جدات هرچه بالارود

ب - ازدواج با اولاد هرچه پائین رود

ج - نکاح با اخوه واولاد آنها هر قدر پائین رود

د - ازدواج با عمات و خالات حود و عمات و خالات ابوین و اجداد و جدات .

قرابت رضاعی (شیری) - این مسئله از ابتداء اسلام است و در حقوق سایر

ملل سابقه ندارد و از لحاظ حرمت مانند قربت سببی است (يحرمن الرضايع ما يحرم

من النسب - الرضايع لحمته كلحمة النسب «حدیث نبوی») این نوع قربت موجب

بطلان نکاح سابق و مانع نکاح لاحق میشود و آن عبارت است از قربت بین طفل رضیع

(شیر خوار) وزن مرضعه (شیرده) و بین هر یک از آنها با خویشان یکدیگر مشروط باشند که:

۱ - شیر از حمل مشروع باشد .

۲ - شیر مستقیماً از پستان مکیده شود ولی عده ای از فقهای سنی و شیعه

مکیدن را شرط ندانند

۳ - یک شبانه روز تمام یا ۱۰ و یا ۱۵ دفعه متواتی طفل بطور کامل بخورد .

۴ - شیر از یک زن و شوهر باشد ولی اهل تسنن تعدد شوهر زا نیز قبول کردہ اند

منتهی حرمت بین طفل و مادر ایجاد میشود .

۵ - قبل از رسیدن طفل بسن دو سالگی باشد (لارضاع بعد فطام)

قربت سببی - در موارد ذیل ازدواج ممنوع است .

۱ - گرفتن مادر زن یا جدات او هر درجه باشد از نسبی و رضاعی

۲ - گرفتن زن پدریازن یکی از اجداد

۳ - گرفتن زن پسریازن یکی از اولاد خود هرچه پائین رود از نسبی و رضاعی

۴ - گرفتن اولاد زن از هر درجه از نسبی و رضاعی بشرط وقوع نزدیکی

- ۵- گرفتن دختر برادر یا دختر خواهر زن خود مگر با اجازه زن خود
- ۶- جمع بین الاخین
- احکام فوق مستند بایات و احادیشی است که فوقاً بیان شد ولی تمام موارد پیش بینی نشده و قسمتی از آن استنباطات فقهاست ازینرو اختلافاتی بین فقهای شیعه و سنی ایجاد شده است.

حدودیکه بیان گردید تنها درمورد نکاح دائم و منقطع رعایت میگردد و در باره ازدواج کنیز موردي ندارد.

تعدد زوچات

در بین ادیان و ملل

ابتدا که ازدواج منظم نشده بود تعدد زوچات نیز معنی و مفهومی نداشت بعدها مقتضیات زمان و مکان وحدت یا تعدد زوچات یا تعدد ازدواج را بین ملت‌ها بوجود آورد بنظر منتسکیو در میان ملل فقیر که احتیاجات آنها کم و باسانی میتوانند عائله بزرگی را اداره کنند و همچنین در نقاط گرمسیر مانند آسیا و آفریقا که احساسات شهوانی زیاد است داشتن زنان متعدد رایج است و بر عکس در اروپا که هوا معتدل میباشد مردها بیکزان قناعت میکنند زیرا احساسات ملایمی دارند ازین‌رو مسیحیت که با وحدت زن موافقست نتوانست بخوبی در آسیا و آفریقا مانند اروپا پیشرفت کند. والانتین امپراطور رم بعلی اجازه داد بمردها که چندین زن بگیرند ولی چون این قانون متناسب با آب و هوای اروپا نبود از طرف سایر امپراطوران لغو گردید. از دیاد دختران نسبت به پسران در بعضی نقاط نیز تعدد زوچات را ببار می‌آورد و همچنانکه بر عکس در اثر از دیاد پسران یک زن میتواند چندین شوهر اختیار کند.

قبل‌اگفتیم که بشر ابتدائی زنرا برای کار کردن و تمتع میگرفت و چون زن جزء تجملات و وسائل منزل محسوب میشد مردان ممکن زنان متعدد میگرفتند زیرا این امر لازمه زندگی اشرافی بود و یکنوع افتخاری برای آنان بشمار می‌آمد و چون مرد چندان محبتی نسبت بزنان ابراز نمینمود و ازدواج بر پایه‌های عشق استوار نبود، درنتیجه حсадتی نیز میان آنان ایجاد نمیشد بلکه آنها خودشان مایل بودند که شوهرانشان زنان متعدد داشته باشند تا کارهای منزل بین آنها تقسیم شده از سنگینی باز و مسئولیت آنان کاسته شود، استرابون مورخ معروف مینویسد که پادشاهان

ماد طبق قانونیکه داشتند مجاز نبودند که کمتر از ۵ زن بگیرند وزنهای پادشاه هم اینرا جزء افتخارات خود میدانستند که شوهر آنها هرچه ممکنست بیشتر زن داشته باشد در قانون حمورابی و بسیاری از ادیان و ملل تعدد زوجات پیش بینی شده است و چون داشتن زنان متعدد بعدها فتنه هائی برپا میکرد آنانرا در حرمسراها و پشت دیوارهای بلند جا داده و مقررات سختی از قبیل رعایت حجاب و عفت و اطاعت از شوهر، تماس نگرفتن و حتی حرف نزدن با مردان بیگانه بوجود آمد و هر قدر در این مجتمع زنان تماس کمتری با مردان داشته باشند پاکنرو دارای اخلاق بهتری هستند ولی در بعضی ملل بادیه نشین که وضع زندگی آنها اجازه نمیدهد که زنان را از مردان دور نگهدارند فاسد میشوند.

یکی از علل وحدت زن عدم تمکن واستطاعت مالی است و مردان تنگdest بیکرن اکتفا نموده و حتی ممکن بود که افراد ذکوریک خانواده مشترک کار یکزن بگیرند تا بکارهای آنان بر سردو آنرا ازدواج مشاع (زواج ضمد) مینامیدند در عربستان زمان جاهلیت تعداد شوهران یک زن گاهی به ده نفر میرسد ازین رو فرزندانشان به این العشره معروف بودند. در سواحل مالا بار قبیله ائی بنام نایر بودند که طبق مقررات آنها مردان نمیتوانستند بیش از یک زن بگیرند ولی زنان مجاز بودند که شوهران متعدد انتخاب کنند.

در دیانت یهود گرفتن زنان بیشمار معمول بوده و قید حصری برای آن نشده است. در کتاب تلمود آمده که آنقدر زن نگهدارید که قادر بدادن نفقه و کسوه آنها باشید و در تورات نیز از تعدد زوجات صحبت شده (سفر تثنیه فصل ۲۱ آیه ۱۵) ولی شرط گرفتن زن تازه را کم نکردن خوراک و پوشاش و هماشت زن سابق قرار داده است (سفر خروج فصل ۲۱ آیه ۱۰). انبیا و پادشاهان بنی اسرائیل نیز زنان متعدد گرفته اند چنانکه سلیمان ۷۰۰ زن بانو و ۳۰۰ متعه داشت (کتاب اول پادشاهان باب آیه ۱۱) و فرزندش رحیم که جانشین او بود ۱۸۰ زن و ۳۰۰ متعه گرفت (کتاب دوم تواریخ باب آیه ۲۱)

واما در مسیحیت از تعدد زوجات صحبتی نشده و مسیحیان حالیه گویند که بیش از یکزن نمیتوان گرفت و آیاتی نیز در این زمینه از انجیل ارائه میدهند (رساله ابیه تیمموتاوس باب ۱۳ آیه ۱۲۹۲ و نامه به تیطوس باب ۱ آیه ۶۶) و نیز در تفسیر آیه ۵ از باب ۱۲ انجیل متى که مینویسد زن و مرد یکتن هستند علمًا گفته‌اند که باشد بیکزن اکتفا نمود ولی آیات فوق به بیچوجه دلالت کامل بروحت زن ندارند . با توجه به بیان مسیح که فرمود نیامده ام تاتورات را باطل کنم و نقطه‌ئی از آن زایل نخواهد شد (متى باب ۱۵ آیه ۱۷۴)) و با توجه پایینکه تورات تعدد زوجات را حرامیز دانسته بعید بنظر میرسد که بتوان وحدت زن را در مسیحیت قبول کرد بخصوص که در سابق داشتن زنان متعدد در میان مسیحیان امری عادی بوده است و اخین نیز بعضی از علماء مانند سن اگوستن بمردیکه زنش عقیم است اجازه داده‌اند عیال دیگری بگیرد تا صاحب اولاد شود .

پیروان دیانت زرتشت نیز امروزه مانند مسیحیان معتقدند که هر دنیز مانند زن بیش از یکتن نتواند اختیار کند و در آثار زردشتی فقط یکجا از تعدد زوجات صحبت شده (ماتیکان هزاردادستان) ولی زردشتیان و ایرانیان قدیم بخصوص پادشاهان هخامنشی و ساسانی و روحانیون زنان متعددی داشته‌اند بطوریکه تعداد زنان اشراف بصفه انفر بالغ میشد و این امر بستگی بوضع زندگانی و بنیه مالی آنها داشت و مورخین و مستشرقین اکثرآ مانند گزفون و امین مارسلن باین قسمت اشاره نموده‌اند تاریخ درباره خسر و پر ویز شهادت داده که در حدود سه هزارزن داشت .

اما در اسلام گرفتن زنان متعدد مجاز است و در خصوص کمیز و متعه حد و حصری تعیین نشده و شخص هر قدر مایل است میتواند زن صیغه (متعه) و کمیز داشته باشد ولی در نکاح دائم یکزنمان بیش از چهار زن نمیتوان داشت مگر در صورت طلاق یافوت یکی از آنها دوباره میتوان زن دیگری گرفت تعدد زوجات در زمان جاهلیت وجود داشت و محدود نبود و خود پیغمبر نیز^۹ زن دائم گرفت ولی بعد در قرآن بچهار زن محدود نمود و در سوره نساء میفرماید (فَاذكِحُوا مَاطَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مُثْنَى و

ثلاث ورباع فان خفتم الاتعدالوا فواحده . . ولن تستطعوا ان تعدلوا بین النساء)
 گرچه در این آیه گرفتن زن از یک تا چهار برسیل مثال ذکر شده و محدودیت آن
 صراحتی ندارد ولی مسلمین چنین استنباط کرده اند که بیش از زن جایز نیست البته
 گرفتن زنان متعدد در آیه مذکور مشروط باجرای عدالت بین آنها میباشد و مخالفین
 تعدوزجات گویند اجرای عدالت محالست و در اینجا تعلیق با مرحال شده و مخالفین
 جواب میدهند که عدالت قلبی امر ممتعنی است ولی از لحاظ ظاهیر اجرای عدالت امکان
 پذیر است . خواجه نصیر الدین طوسی در کتاب اخلاق معاصری گوید مرد در منزل
 مانند جان باشد در بدن و چنان که دل منبع حیات دو بدن نتواند یک هم را تنظیم و منزل
 میسر نشود و تعدد زوجه را مخصوص ملوک قرارداده است نه دیگران دل هر حال در
 اسلام نیز مانند اکثر ادیان و اقوام گرفتن زنان متعدد رایج و مرسوم بوده ولی
 هر قدر بزم معاصر نزدیکتر شویم تنفر مردم دنیا نسبت باین موضوع محسوس تر
 شده و با پیشرفت فهشت زنان و طرفداری از تساوی حقوق آنان بامدان و حدت زن
 بتدریج مورد قبول واقع گردیده است و متجددین و روشنگران دینی را مجبور به تجدید
 نظر در عقاید قبلی خود و تفسیر آیات کتب آسمانی بمقتضای زمان حال نموده است
 ولی کهنه پرستان هنوز با سختی و دفاع از عقاید خود بدلازل و بر اینین متشبث
 گردیده اند مانند کثیر زنان نسبت بامدان در بعضی نقاط جهان بخصوص بعد از
 جنگها و عقیم بودن بعضی زنان ، زیرا که منظور ازدواج تولید مثل میباشد ولی
 طرفداران وحدت زن گویند که تعداد زنان و مردان تقریباً در دنیا برابر است و
 جنگ یک مرحله استثنائی است و قوانین باید عمومیت داشته باشد و از طرفی ممکنست
 زنان نیز در جنگها شرکت نموده و تلفات زن و مردیکسان باشد و نازائی نیز دلیل
 قاطعی بر گرفتن زنان دیگر نیست زیرا عقیم بودن مخصوص زن نیست و چه بسیار
 مردان نیز ممکنست دچار عوارضی شوند که از داشتن فرزند برای همیشه محروم
 باشند و معمولاً با معاینه نمودن ، عقیم بودن زن یا مرد محرز میگردد و اگر
 مرد عقیم باشد هیچ قانونی بزن او اجازه نمیدهد که با داشتن شوهر ، مجدد شوهر

دیگری انتخاب کند تا صاحب اولاد شود، تعدد زوجات سبب اهانت بزن و کم کردن ارزش اوست و نیز مفسده‌ئی است برای مردان لحاظ صحت حال و اخلاق و اولاد وغیره معمولاً زن تبدیل و اسراف مینماید تا شوهرش برای اتفاق نفقة بزوجه دیگر عاجز شود و نیز برای جلب محبت مرد بمداهنه میپردازد و آتش حسد و رفاقت بین زنان و دوستگی در بین آنان و اولادان آنها ایجاد شده و اختلاف و نزاع سبب تنزل روحی و افحاط اخلاقی و مانع رشد و ترقی خانواده میشود تاریخ بهمنشان میدهد که چگونه فرزندان ناتنی مانند یوسف و برادرانش و امین و مامون برای قتل هم قیام نمودند و ابراهیم نبی برای جلوگیری از اختلاف زناش هریک را به نقطه‌ئی منتقل نمود، ساره را با اسحق در فلسطین سکونت داد و هاجر را با اسماعیل بعزمیان روانه ساخت.

طلاق در نظر هلتها

طلاق در لغت بمعنی رها کردن و باصطلاح عبارت از آزادشدن زن از قيد ازدواج بامرد است چون در قدیم زن بمرد متعلق بود و قتی طلاق واقع میشد زن آزاد شده و مطلقه نامیده میشد (يعني رها شده) . در بين پیش اولیه که ازدواج منظمی نبود طلاق نیز بمفهوم امروزی وجود نداشت بعدها که زن بتملک مرد درآمد رها کردن زنان و یافروختن و واگذاری آنان را میتوان در حکم طلاق انگاشت ولی پس از آنکه زن از ملکیت مرد خارج گردید و جنبه انسانی بخود گرفت طلاق نیز مانند ازدواج تابع تشریفاتی شدمتهای درسابق اختیار مطلق طلاق بامرد بود و مرد هر زمان صلاح میدانست میتوانست بدون هیچ مجوزی زن خود را باسانی مطلقه سازد، سپس اندک اجازه‌ئی نیز بزن داده شد که در صورت استنکاف شوهر ازدادی حقوق او و یا بد رفتاری نسبت بوی شکایت نموده تقاضای طلاق نماید و کم کم جنبه‌های تشریفاتی آن نیز مثل ازدواج زیاد شد و هر قدر بزمان معاصر نزدیکتر شویم اختیارات مرد را زمینه کم شده تدریجاً جنبه اجتماعی بخود گرفت زیرا خانواده‌ها بمنزله سلوهایی هستند که هیکل جامعه بشری را بوجود آورده‌اند بنابراین اجتماع حق دارد که از متلاشی شدن آنها جلوگیری بعمل آورد و چون درسابق منافع فردی جایگزین افکار اجتماعی بود و قوانین نیز روی همین طرز تفکر و نوع زندگانی انسان وضع طلاق را مشخص مینمود.

منتسب کیودر روح القوانین گوید طلاق بارها کردن مقاوست است اولی بارضایت طرفین بوده و دومی یکظرفه و باقهر و غضب توأم است رمولوس مقتن رم بمرد اجازه داد که زنش را درمورد زنا و یا تهیه زهر رها نماید حضرت مسیح نیز که طلاق را منع نمود درمورد زناب مرد اجازه دارد که زنش را رها کند و در مذهب زردشت نیز مرد حق دارد که در ۴ مورد زن خود را رهاسازد در آتن اجازه رها کردن بمرد و بزن هر

دو داده شده بود در مردم مدت ۵۲۰ سال از قانون رها کردن استفاده نکردند طلاق در میان رومیان در برابر آتشگاه صورت میگرفت وزن و مرد بالادای کلمات خشم آگین از هم جدا میشدند ولی در بسیاری از قوانین سابق طلاق یکطرفه بود و بارها کردن چندان تفاوتی نداشت وزن نیز اراده و اختیاری در اینمورد نداشت مثلا در قانون حمورابی اختیار طلاق با مرد بود قوانین بعدی بتدریج مرد رادر دادن طلاق محدود نموده واورا ودار کردن که بدون علت مبادرت بطلاق ننماید. در آئین گنفو سیوس پر حرفی و بیمارشدن زن ویابی میلی شوهر و سیله طلاق و یافروختن او میگردید در ادیان بود ^۱ و بر هما طلاق با مرد است یکی از موارد طلاق در فرد هندوان عقیم بودن زن بود. در بین یهود آزاد کردن کنیز (سفر داوران باب ۲۱ آیه ۳۱) و بارها کردن

اسیر (سفر تثنیه باب ۲۱ آیه ۲۱) وجود داشت ولی طلاق رسمی که در اختیار مرد بود عبارت از نوشته‌ئی بوده و طلاق دادن دلیلی جز بدآمدن و بی میلی و عدم علاقه و رغبت شوهر بزن چیز دیگری لازم نداشته چنانکه در سفر تثنیه باب ۲۴ آیه ۱ نوشته است (چون کسی زنی گرفته بنکاح خود در آورد اگر در نظر او پسند نماید از اینکه چیزی ناشایسته در او بیابد آنگاه طلاق‌نامه نوشته بستش دهد او را از خانه اش رها کند و از خانه رو اندشه برو و دوزن دیگری شود) ولی گویا زن در اینمورد هیچ‌کونه اختیاری نداشت و نمیتوانسته خود را مطلعه سازد و در قاموس کتاب مقدس در ذیل کلمه طلاق نوشته شده که عادت قوم یهود در آن ایام براین مستمر بود که چون کسی خواستی که زوجه خود را رهانماید اورا نوشته‌ئی بنام طلاق‌نامه دادی که در آن نوشته تاریخ طلاق و سبب آن مرقوم افتاده و مأذونیت اینکه آن زن بتواند شوهر دیگری اختیار نماید در آن مسطور بود والبته مطلع را جایز بود که مدام امیکه مطلعه اش شوهر دیگر اختیار نموده بود خود بدو رجوع نماید آنگاه نویسنده قاموس از انجیل (مرقس باب ۱۱۰ آیه ۱۲) اینطور استنباط کرده که در ایام آخرین زوجه نیز زوج خود را طلاق میداده است (۱) نکته مهم اینکه اگر زن بعقد دیگری در آید و شوهر دوم نیز او را

(۱) در دو مورد مرد نمیتواند زن خود را طلاق دهد یکی در موقعی است که بزن خود تهمت زندو نتواند اثبات کند (سفر تثنیه فصل ۲۲ آیه ۱۸) و در مورد دوم اگر مردی با دختری هم بستر شود مجبور است همیشه اورا نگپدارد (تثنیه باب ۲۲ آیه ۲۸)

طلاق دهد دیگر شوهر اول نمیتواند اورا بگیرد (سفر تثنیه باب ۲۴ آیه ۳۴) با وجودی که طلاق دریپرورد تجویز شده ولی امر مذمومی تلقی گردیده است و در کتاب ملاکی باب آیه ۱۶۵ مینویسد (یهود خدای بنی اسرائیل میگوید که از طلاق نفرت دارم).

اما در مسیحیت طلاق حرام است و هیچیک از زن و مرد حق ندارد دیگری را رهانموده مجدد ازدواج کند زیرا زن و مرد یکتن میباشد که از پدر و مادر خود جدا شده بیکدیگر می‌پیوندند (نامه با فسیان باب ۵ آیه ۳۱) وزن بحسب شریعت بمرد بسته است و در زمان حیات شوهرش ازاد نبوده و نباید ازوی جداشود ولی پس از مرگ وی آزاد شده میتواند دوباره ازدواج کند (نامه بر ویان باب ۷ آیه ۲۴ و نامه ۱ بقرنیان باب ۷ آیه ۳۷) و مسیح در انجلیل (متى باب ۱۹ آیه ۳۴ مرقس باب ۱۰ آیه ۴) میفرماید که چون زن و مرد یک تنند جدائی بین آنها نشاید و هر کس زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن او شده و نیز گرفتن زن مطلقه در حکم زناست و در پاسخ اعتراض یهودیان فرمود که اگر موسی اجازه طلاق داد بجهت سنگدلی شما بود و ابتدا چنین نبود، فقط در یک مورد طلاق جایز دانسته شده و آن در مورد زناست که بشوهر اجازه داده که زن خود را رها کند (متى باب ۵ آیه ۳۲ باب ۱۹ آیه ۳ لوقا باب ۱۶ آیه ۱۸ - مرقس باب ۱۰ آیه ۴) . قوانین اروپا که تحت تأثیر عقاید مسیحی در قدیم طلاق را جایز نمیدانست بعدها آنرا غیر عملی یافت و طلاق موقت را با اسم جدائی جسمانی *separatiom de copis* قبول نمود بدین ترتیب که چند سال از هم جدا زندگی نموده هیچیک حق ازدواج ندارند و دوباره با هم آشتبی میکنند ولی این نیز عملی نشد و بتدریج طلاق در همه جایز دانسته شداما هنوز در بعضی از ممالک اروپا و برخی از کشورهای امریکای جنوبی آنرا قبول نکرده اند . از میان فرق مسیحی مذهب پرستستان طلاق را تجویز نموده است

در دیانت زردشت بعکس ادیان سلف طلاق امر اختیاری و یکطرفه نبوده و میباشست محکمه اجازه دهد و در صورتی که امکان داشت طرفین را از آن بر حذر میکرد فقط در موارد ذیل بشوهر اجازه طلاق داده شده است ۱ در صورتی که زن هر تکب زنا

شود ۲ اگر جادو کنندیا بدبیگران بیاموزد ۳ وضع مزاجی خود را از لحاظ ادوار طهر از شوهر مخفی نماید ۴ عقیم باشد در این صورت بانگه که داری او شوهر میتواند زن دیگری بگیرد. زنان نیز میتوانستند با بخشیدن مهر خود تقاضای طلاق کنند (ماتیکان هزار دادستان) ولی زمان هخامنشیان زنان محترمه میتوانستند طلاق بگیرند (تاریخ ایران باستان)

و اما در اسلام طلاق در اختیار مرد است و جزء طبیعت نکاح است (الطلاق بیدمن اخذ بالساق) وزن در این مورد هیچگونه اختیاری ندارد و اگر از مرد تقرت داشت با بخشیدن مهر و مبلغ اضافه‌ئی برای جلب رضایت او تقاضای طلاق میکند (طلاق خلع) ولی اگر هر دو از یکدیگر متفرق بودند زن فقط با بخشیدن مهر طلاق میگیرد (طلاق مبارات). شرایط طلاق عبارتست از عقل و بلوغ قصد و اختیار ، خالی بودن زن از حیض و نفاس ، عدم تعلیق بر شئی و شرطی ، در طهری باشد که مباشرت واقع نشده ، تلفظ طلاق بلفظ ماضی نه مستقبل طلاق بر دو قسم است باین و رجعی طلاق باین - عبارت از طلاقی است که شوهر حق رجوع بزن ندارد مگر باعقد نکاح مجدد و آن در موارد ذیل است : ۱ طلاقی که قبل از نزدیکی واقع شود ۲ طلاق یائسه (زن یا ظئه زنی است که دیگر عادت ماهانه نبیند) ۳ طلاق خلع و مبارات ۴ سومین طلاق بعد از سه وصلت متواالی بدون محل

طلاق رجعی - طلاقی است که مرد در زمان عده زن میتواند باور جوع کند (و بعولتهن اولی بردهن فی ذلك ان اراد واصلا حا «قرآن» در فصل ازدواج راجع به عده بحث شده است

طلاق مخصوص ازدواج دائم است و در ازدواج منقطع (متعه) طلاقی وجود ندارد زیرا محدود بزمانی است که پس از انقضای مدت و یا بذل مدت نکاح خود بخود منحل میگردد و در ازدواج کنیز با بخشیدن یافروختن یا آزاد کردن آن علقم روزیت قطع میگردد

پس در اسلام طلاق در انحصر مطلق مرد است (الطلاق بالرجال والعدة بالنساء)

تنها درمورد عقد ازدواج زن میتواند طلاق را برای خودشرط نماید. درصورتیکه زن ومرد وظایف خود را نسبت بهم انجام ندهند (شقاق) حاکم شرع موظف است که از کسان طرفین حکمیت تشکیل داده ورفع اختلاف نمایند واگر زیر بار نرفتند حکم به طلاق میدهند ولی درصورتی این حکم طلاق نافذ است که شوهر قبول کند و یازن بپخشیدن مهر ومال راضی باشد دراینکه انتخاب حکمها (داورها) برسبیل توکیل است یا تحریکیم بین فقهای عامه (سنی) وخاصه (شیعه) اختلاف است، واگر مرد از وظایف خود نسبت بزن سرپیچی نمود (نشوز) زن میتواند بحاکم شرع شکایت کند و امرد را ملزم با انجام آنها نماید و درصورت امتناع مجدد بعضی از فقهاء گفته اند که حاکم میتواند زنرا مطلقه سازد ولی در این موارد و اختلاف تکلیف زن را درست معین نکرده اند و قرآن مصلحت را در مصالحه دانسته میفرماید (ان امرات خافت من بعلها نشوزا اواعراض اضالا جناح علیهم ان يصلحها بینهمما صلحا والصلاح خيرا)

با وجودیکه طلاق در اسلام جائز و مباح و بسهوالت انجام میشود ولی امر مذمومی تشخیص داده شده و پیغمبر سعی کرده که مسلمین را از آن بر حذر دارد این بیانات از آنحضرت روایت شده است. ان الله لا يحب الذواقين ولا الذ واقات - ان اعظم الذنوب عند الله رجل متزوج امرات فلماقضي حاجته منه باطلقها وذهب بمهرها - مامن شيء ابغض الى الله عزوجل من بيت يخرب في اسلام بالطلاق لاطلقوا النساء الامن ربيه - اكره المباحات عند الله الطلاق - ابغض الحال الى الله الطلاق - ابغض الاشياء عندى الطلاق. مولوى گويد :

تا توانی پامنه اندر فراق ابغض الاشياء عندى الطلاق

درقوایین ممالک اروپائی همانطور که سبقاً ذکر شد راثر تأثیر عقاید مسیحی طلاق ممنوع بود و حتی امپراتوری مسیحی رم برای مردیکه بدون علت زن خود را طلاق دهد مجازات قائل شده بود و هنوز بعضی از ممالک امریکای جنوبی و ایتالیا طلاق را جایز ندانسته و بعضی مردم این ممالک برای رهایی از قید ازدواج به ممالک دیگری میروند که طلاق در آن مجاز دانسته شده و از این حق در آن مملکت استفاده میکنند.

ولی چون ممنوعیت طلاق توأم بادشواریهای بود بعدها جدائی جسمانی را
قوانین پیش‌بینی نموده و همچنین موارد فسخ نکاح را توسعه دادند تازن و شوهر در
صورت عدم توافق درادامه زندگی بتواند از آن راه از هم جدا شوندو سپس بتدیریج مجاز
بودن طلاق در همه‌جا شایع شدزیرا انقلابیون و آزادیخواهان اروپا آنرا موافق با
آزادی فردی دانستند.

اما در تحت چه شرایطی باید طلاق انجام گیرد عقاید مختلفی ابراز شده
است بنظر بعضی طلاق بارده زن یا شوهر باید مجاز دانست زیرا احیان بزندگی با
دیگری مخالف دموکراسی و آزادیست در شور و زن و مرد حتی بدون اطلاع دیگری
میتوانست بدفتر ازدواج و طلاق مراجعت و بدون اقامه دلیل تقاضای طلاق نماید ولی بعد
مخارج و شرایط سنگین تری برای آن قائل شدند.

وبنا بر عقیده جمیع طلاق بارضایت طرفین باید صورت تغیر دزیرا نکاح عقدیست
که بارضای زن و مرد منعقد شده و فسخ آن نیز بتراضی طرفین امکان پذیر است این
نوع طلاق در ممالک اسکاندیناو و بلژیک معمول است.

ولی برخی جنبه اجتماعی طلاق را مورد توجه قرار داده و عقیده دارند که
چون خانواده‌ها جامعه را بوجود می‌آورند اجتماع نیز باید در طلاق و فسخ نکاح نظارت
نماید بنظر اینان قوانین باید علل معینی را برای امکان طلاق پیش‌بینی نماید و زن یا
شوهر در صورت لزوم بآن علل استناد نموده در صورت اثبات آن در محکمه حکم
طلاق صادر واجرا گردد این موضوع در ممالک فرانسه، آلمان، انگلیس، سویس
متداول است ولی علل طلاق در این ممالک یکسان نیست. در فرانسه علت طلاق زن
محکومیت جنائی، زیاده روی یا اهانت شدید یکی از طرفین نسبت بدیگری می‌باشد
در انگلستان سابقاً زنا با شرایطی علت طلاق بود اما بعده سه علت برای آن قائل شدند
اول ترک خانواده در صورتیکه مسبوق بر ضای طرفین نباشد واقلاً سه سال بطول انجامد
دوم بدرفتاری و درشتی اگر بیم آن برود که از آن عمل خطری متوجه جان طرف
می‌شود. سوم جنون اگر ۵ سال لااقل ادامه یابد و غیرقابل علاج باشد در هر حال تاسه سال

بعد از ازدواج اصولاً تقاضای طلاق در محکمه پذیر فته نمیشود مگر ثابت شود که ادامه زندگی قابل تحمل نیست . در کشور آمریکا نیز دادگاه باید رأی طلاق دهد وزن و شوهر دراستفاده از این حق مساویند . در بهائیت علت طلاق کراحت است که پس از یکسال تربص و جدائی جسمانی در صورت عدم توافق رأی طلاق بمورد اجرا در می آید .

چون در سابقه طلاق یک طرفه بود جنبه اجتماعی آن مورد توجه قرار نمیگرفت درباره علل آن نیز چندان بحثی میان نمایمده و تنها مقنیین اند کی مردم را از آن بر حذر میداشتند ولی در قرون اخیره تعداد طلاق در بعضی از ممالک بوضع سراسام آوری بالا رفته بسحوى که توجه مسئولین امور و نویسنده گان را بخود جلب نموده است در سال ۱۹۱۰ در اروپا ۸۰ هزار فقره طلاق رخ داده ولی در سال ۱۹۶۰ چهارصد هزار طلاق اتفاق افتاده است یعنی در ظرف نیم قرن ۵ برابرشده که معمولاً ۰/۶۰ آنرا در اثر اختلافات مالی ۰/۴۰ آنرا ناشی از اخلاقیات میدانند و بنظر بعضی این از دیاد طلاق در اثر اعطای این حق بزنان میباشد چنانکه در سال ۱۸۹۰ دادگاههای فرانسه ۹۷۸۷ حکم طلاق دادند که ۰/۷۰ تای آن بتقاضای زنان صورت گرفت ولی محرومیت سابق آنان دلیل رضایتشان بادامه ازدواج و داشتن سعادت خانوادگی نمیتواند باشد در هر حال بحثهای فراوان شده و عمل و موجبات زیادی برای طلاق در نظر گرفته اند نگارنده علل عمده آنرا در طی مقاله ائی که در روزنامه اطلاعات شماره های ۱۷ مرداد ۱۸۹۱ مрداد ۳۹ درج گردیده نوشته ام و بمناسبت نیست که در اینجا نقل شود :

طلاق را علل و عوامل مختلف فردی و عمومی سبب میشود که ذیلاً بطور اختصار به برخی از آنها اشاره میشود .

عامل اخلاقی – بنظر اینجانب اخلاق پایه اصلاحات جوامع بشری را پی ریزی مینماید و سایر عوامل متفرق بر آن مینمایند البته در این مقاله فرصت اثبات چنین نظریه ویا بیان عقاید و آراء فلاسفه در این زمینه نیست همینقدر میتوان گفت که انحطاط اخلاقی مفاسد زیادی بیارمیآورد و امر و زه با اخلاقیات بمتابه علوم طبیعی

توجهی نمیشود و مدنیت روحانیه فرسنگها از تمدن مادی عقب‌مانده است. نتایج این وضع در خانواده‌ها عبارتست از عدم تمکین زن از شوهر، لاقدی در زندگی، بی‌علاقگی با خانواده، عدم زاد و ولد، سرپیچی فرزندان از والدین، نبودن محبت در بین افراد خانواده، ضعف عواطف و احساسات بشری مسلم است که هر یک از این عوامل برای ازهم گسیختگی خانواده وجودی بین زنان و شوهران کافی بنظر میرسد در این جوامع آمار طلاق رقم مهمی را بمانشان میدهد و مردم بازدواج چندان علاقه‌مند نشان نداده و ازدواج بر پایه عشق و صمیمیت استوار نبوده و شرافت و عفت مفهوم خود را از دست میدهد وزن و شوهر بمنزله رفیق و رفیقه برای رفع تنهایی و سرگرمی و تقویح چندی باهم زندگی نموده و پس از آن ازهم جدا می‌شوند از آنجائیکه خانواده سلول اجتماع را تشکیل میدهد باملاشی شدن آن خطرشیدی جامعه را تهدید می‌کند. بنابر آنچه که گفته شد عامل اساسی و مهم از دیاد طلاق فساد اخلاق عمومی است و برای رفع این نقصیه دولت و مردم باید باهم تشریک مساعی نموده و عوامل فساد را از جامعه و خانواده زایل نمایند و افراد و اطفال را در مسیر تربیت صحیح وارد نمایند.

عامل اقتصادی - اصولاً طلاق و فساد بین دو طبقه از مردم زیاد است کسانیکه با فقر شدید دست بگیری باند و نفوosi که از ثروت سرشاز بهرمند می‌باشد و در بین طبقه متوسط اجتماع این‌وضع کمتر دیده می‌شود فقر شدید مانند ثروت زیاد اخلاق را تباہ می‌کند و عواطف انسانی و علائق خانوادگی را از بین برده و منجر بطلاق بین زنان و شوهران و جدائی بین آشنایان و دوستان می‌گردد. بنابر این در جامعه‌هاییکه وضع معیشت افراد نسبتاً خوب بوده و با بحران‌های اقتصادی مواجه نبوده و اختلافات طبقاتی شدید حکم‌فرما نباشد طلاق نیز بهمان نسبت کمتر وجود دارد.

عامل عدم رشد فکری زنان - قبل از بیان این مطلب برای اینکه مورد اعتراض و انتقاد خانم‌ها واقع نشوم باید این نکته را یادآوری نمایم که چند سال قبل کتابی درباره حقوق زنان نگاشته (مرادچاپ اول اینکتاب) و اتساوی حقوق زن و مرد دفاع نموده ولی همین‌طور که در آنکتاب نگارش یافته باید متذکر شوسم که زنان در طول

تاریخ از مردان عقب بوده و در نتیجه همین تأخیر تربیت و عدم رشد فکری و عقلی نمیتوانند یکمرتبه از آزادی وتساوی استفاده نمایند. همانطور که دموکراسی در ممالک عقب افتاده نتیجه‌ئی جز شورش و انقلاب نداشته آزادی برای زنانیکه قرنها در کنج خانه‌بسر برده‌اند جز فساد چیز دیگری در بر ندارد زیرا ارشد افکار و تربیت اخلاق چیزی نیست که در ظرف چند سال عملی شود باید لااقل چندین نسل بگذرد تا آثار و نتایج آن مشهود گردد. افکار بسیاری از زنان ما که ظاهری آراسته دارند مخصوصاً صدتها سال قبل است اگر بعضی از زنها میتوانند در ساعتی خود را مطابق با آخرین مدنیت جهان زینت دهند ولی باید نسل‌ها بگذرد تا خویشن را بزیور علم و اخلاق بیارایند و برسدو کمال بر سند رهممالکیکه زنان تازه از پرده حجاب و کنج منزل بیرون آمده و با جماعت وارد شده‌اند فساد شدیدی در آن جامعه حکم فرما گردیده زیرا نهایا بارایش خود پرداخته و گاهی پا از جاده عفاف خارج نموده و خویشن را در آغوش شهرت و فساد ازداخته و این فساد را نمونه‌ئی از تمدن و مظہری ازتساوی حقوق دانسته و آزادی را در عدم انجام وظایف زوجیت و پشت‌پازدن بقيودات انسانیت دانسته‌اند و با بیقیدی در حجاب و آرایش جمال در برانگیختن آتش شهرت جوانان و فراگرفتن هزاران حرکات و سکنات دیگر جامعه‌را بطری سوق داده‌اند که جز خسaran و وبال نتیجه‌دیگری عاید نشده است. آمار نشان داده که درین این طبقه از مردم طلاق بیش از سایر طبقات وجود دارد و باید در قریب دختران کوشید تا بدریج بر شداجتماعی بر سند و بتوازن همگام مردان در اجتماع فعالیت نمایند.

عامل جمعیت – در شهرهای شلوغ و پر جمعیت و صنعتی طلاق بیش از سایر نقاط رایج است زیرا اعصاب مردم در اثر ازدحام و سر و صدای کارخانجات و وسائل نقلیه وزندگی ماشینی ضعیف شده و افراد عموماً عصبی مزاج و کم ظرفیت اندوه‌ردم بر تعداد مرضای روحی و عصبی و مجانین اضافه می‌شود شک نیست که اداره امور خانه و خانواده بازحمت و مرارت توأم بوده و با فراد پر حوصله و خونسرد احتیاج دارد ولی نفوسيکه دارای اعصاب ضعیفی هستند کوچکترین ناراحتی و اختلاف در نظر شان

بزرگ جلوه نموده بطوریکه فقط چاره رامنحصر بطلاق و رهائی از آنوضع میدانند دردهات و کوهستانها و شهرهای کوچک که مردمدارای اعصاب سالم و زندگی راحتی هستند بندرت طلاق اتفاق میافتد ولی در شهرهای وسیع این اختلافات زناشوئی و طلاق و طلاق کشی از امور عادی محسوب میشود.

عامل اختلاف طبایع - اختلاف شدید بین زن و شوهر از نظر تربیت ، اخلاق ، فقر و غنا ، علم و جهل ، عقیده و مذهب سبب ازهم پاشیدگی خانواده میشود در انتخاب همسر شخص باید وضع زندگی و خصوصیات خانوادگی اورا موردن توجه قرار دهد و شخصیرا که تقریباً همطراز اوست برگزیند از قدیم گفته اند که باید در و تخته بهم بخورد و توجه باین موضوع در تحکیم مبانی خانواده و جلوگیری از جدائی و طلاق بسیار جائز اهمیت است .

عامل تحمیل ازدواج و جهل یکی از طرفین - طرفین قبل از ازدواج باید کاملاً از وضع یکدیگر مطلع شده و چیزیکه موجب فریب خوردن دیگری میشود پنهان نموده و باصطلاح چشم و گوش بسته بزنشوئی تن در ندهند و بخصوص ازدواج یک طرفه و قهری صورت نگیرد پدر و مادر باید نظریه دختر و پسر را درامر ازدواج دخالت داده و عقیده خود را برآنها تحمیل نکنند ، و یا آنکه دختر را سیله معامله قرار ندهند شک نیست که اگر ازدواج بدون رضایت ابین و صرفاً روی احساسات و هوای هوس دختر و پسر صورت گیرد نتیجه مطلوبی نخواهد داشت و اظهار نظر آنان ضروریست زیرا با تجریبه و پختگی بعواقب کارتوجه دارند ولی باید دختر و پسر را در انتخاب همسر آزاد گذاشت و راهنمایی کرد ، درواقع انتخاب همسر با فرزند و تصویب آن با پدر و مادر میباشد . بدیهی است که ازدواج قهری و یکطرفه و جهل طرفین از یکدیگر راه اختلاف را بازو بالاخره منجر بجدائی و طلاق میگردد .

ارث زنان

در تاریخ ادیان و ملل

زن قبل از احراز مقام انسانی واجتماعی نه تنها از ارث محروم بود بلکه خود او موضوع ارث بوده و جزء ماترک متوفی قرار گرفته بوارث منتقل میگردید بنابراین حق تمتع و حق استیفاء نداشت و در جوامع اشرافی که قدرت پدری حکم فرما بود پس از مرگ رئیس خانواده تمام ماترک به پسر ارشد میرسید و او موظف بود که احاق خانه پدر را روشن نگهداشته و حافظ آداب و رسوم نیاکان خود باشد ضرب المثل یونانی میگوید پسر ارشد پسر مذهبی است و دیگران زادگان عشقند

پس از آنکه زن از جنبه مالکیت خارج و درجرگه انسانیت وارد گردید با او اجازه داده شد که اموالی را تملک نماید ولی از ارث همچنان محروم بود و در اموال خود نیز بدون اجازه پدریا شوهر حق تصرف واستیفا نداشت و امر و زه نیز در بعضی از ممالک اروپائی زنان پس از ازدواج از لحاظ مداخله در اموال خود محجور میشوند بعدها که زن مانند دیگر افراد خانواده در تقسیم ترکه وارد گردید دونکته مورد توجه واقع شد یکی حق پسر ارشد بود که با وجود از دست دادن مقام ریاست خود باز امتیازاتی بدست آورد فی المثل خانه و یا بعضی اثاثیه متوفی متعلق با و بود و دیگر آنکه زنان بمراتب کمتر از مردان ارث میبرند زیرا آنان از جهیزیه و مهریه برخوردارند و بخصوص زن پس از ازدواج چون جزء خانواده شوهر میگردد و از خود استقلال خانوادگی ندارد دیگر از خانواده پدری خود ارث نمیبرد. بهر حال ارث نیز مانند سایر مسائل عمومی مرافقی را در تاریخ طی نموده و قوانین ادیان و ملل وضع آنرا مشخص نموده اند و بتدریج راه کمال پیموده است مثلاً تا سال ۱۲۶۲ در اسکاندیناویا زن از ارث محروم بود و در این سال سهم الارث اویکسوم پسر شد و در سال

در قانون رم قدیم ابتدا دو طبقه وارث وجود داشتند طبقه اول اولاد این که تحت اداره پدر زندگی میکردند و در صورت فقدان آنها طبقه دوم ارث میبردند و آنها نزدیکترین خویشان خانواده بودند بشرط آنکه از یک عضو ذکور خانواده بوجود آمده باشند بنا براین فرزندان امی از ارث محروم و نیز زنان از فرزندان خود ارث نمیبردند و علت محرومیت آنان در تمام این موارد جلوگیری از انتقال ثروت از یک خانواده بخانواده دیگر بود. در قانون الواح دوازده گانه مقرر بود که مادر و فرزند از هم ارث نمیبرند و اگر زنی که ارث با او رسیده بود شوهر میکرد اموال موروثی او بخانواده پدری بازگشته و دست خالی بخانه شوهر میرفت زیرا زن جزو خانواده شوهر میگردد نتیجه دیگر آنکه نوه‌های پسری از پدر بزرگ ارث نمیبرند ولی نوه‌های دختری محروم بودند و چون هدف مقننهن رم در ارث مربوط بنگهداری اراضی در یک خانواده بود در صورتی زن ارث نمیبرد که اراضی انتقال پیدا نکند. بعدها همین ثروت محدود و مجب تجمل پرستی زنان شده و در قوانین بعدی زن را بلکه از ارث محروم کردند حتی اگر وارث متوفی دختر منحصر بفرد او باشد بعدها برای تشویق مردم بازدواج بزنانی که دارای فرزند بودند اجازه داده شد که از شوهر خود ارث بردند و در قانون بعدی بخواه ران پدری نیز ارث تعلق گرفت و سپس مقررا شد که مادران در ازای داغ وفات پسر حق ارث بردند از او داشته باشند و چون تجمل پرستی شدید شده مردان در صورتی ازدواج میکردند که زن ثروتمند باشد آنگاه محدودیتها کم شده و حتی نوه‌های دختری نیز مشمول ارث بردند از پدر بزرگ شدند و بالاخره ژوستینین و راث را به قسم تقسیم کرد

۱- اسلاف مانند پدر و مادر وجود جده

۲- اخلاف مانند پسر و دختر و نوه پسری و نوه دختری

۳- منسوبيین مانند عمو، عمه، دائی، خاله و فرزندان آنها

در اين طبقه بندی تقاضت ارث زن و مرد را که در قوانین سابق رم وجود داشت

از بين برد

در بسیاری از قوانین طوایف زرمن نیز دختران نمیتوانستند از اراضی پدر ارث ببرند و این امر نیز مانند بعضی از قوانین مملک ناشی از تیول بودن زمینها بوده است و بر طبق قانون سالیک خانه و زمین به پسرها میرسید که در آن زندگی کنند و دختران با آن احتیاجی نداشتند زیرا در منزل شوهر سکونت اختیار مینمودند و محرومیت ارث زنان در ادیان نیز که بعداً اشاره خواهد شد باین علت است مطابق

قانون سالیک چگونگی تقسیم ارث بشرح ذیل میباشد

- ۱- اگر مردی بدون فرزند بود بعد از فوتش پدر و مادر ازاو ارث میبرند
- ۲- اگر متوفی پدر و مادر نداشته باشد برادر یا خواهرش و ارث او خواهد بود
- ۳- در صورتیکه برادر یا خواهر نداشته باشد ارث بخواهر مادرش (حاله خواهد رسید)

- ۴- هر گاه متوفی خاله نداشت خواهر پدرش (عمه) وارث او خواهد بود
- ۵- اگر عمه نداشته باشد نزدیکترین اقوام ذکورش ازاو ارث میبرند
- ۶- در صورتیکه فرزند داشته باشد فرزندان ذکور ارث خواهند برد و هیچیک از اراضی سالیک بفرزندان انان نخواهد رسید

صرفظر از ماده آخر در سایر مواد این قانون رعایت حال زنان شده و حتی خاله در ارث بردن بر عمه مقدم داشته شده و علت این امر محبتی بود که بخانواده مادری خود داشته اند

- ارث در یهود - در تورات (سفر اعداد فصل ۲۷ آیه ۱۲ تا ۸) طبقات و راث را به ترتیب ذیل تعیین نموده است :

- ۱- در صورتیکه پسر متوفی وجود داشته او وارث خواهد بود
- ۲- هر گاه پسر نبود دختر ارث خواهد برد
- ۳- اگر متوفی اولاد نداشت مادر کاوبه برادر ارش میرسد
- ۴- اگر متوفی برادر نداشت و راث او عموماً هایش خواهند بود .

۵- در صورت فقدان وراث فوق نزدیکترین قوم از قبیله متوفی وارث او خواهد بود .

در این قانون نیز برتری جنس ذکور در ارث بردن بر جنس اناث پیش‌بینی شده است. نکته مهم دیگر اینکه مطابق قانون تورات (سفر تثنیه باب ۲۱ آیه ۱۵) سهم پسر فحستین (پسر ارشد) دو برابر سهم هر یک از پسران دیگر می‌باشد .

قانون فوق در تورات مر بوط به انتقال ملک (زمین) متوفی است و بنحو اجمالی بیان گردیده ولی در کتاب (ابن‌هاعرز) که یکی از کتب معتبره فقهی یهود است (۱) وراث را بطريق زیر طبقه‌بندی نموده است .

اگر شخصی بمیرد وراث باین ترتیب در صورت تقدیر ارث خواهد بود
 ۱- اولاد او تمام‌تر که را بین خود تقسیم مینمایند سهم الارث ذکور دو برابر از انان خواهد بود (مانند اسلام) باین شرط :

الف- در صورتی دختران ارث می‌برند که شوهر نکرده باشند زیرا هنگام خروج از خانواده پدری بخانواده شوهر می‌پیوندند (مانند قانون رم - زردهشت)

ب- اگر فرزندان متوفی همه پسر یا همه دختر باشند بالسویه ارث می‌برند
 ج- هر گاه پسر متوفی قبل از پدر فوت کند فرزندان او از پسر و دختر مانند دختر و پسر صلبی در دردیف او قرار گرفته از پدر بزرگ خود ارث خواهد برد (این قانون نیز در اسلام بنام فرضیه قائم مقامی اجرامی‌شود)

۲- در صورتی که متوفی اولاد و نوه نداشت پدر او وارث منحصر بفرد می‌باشد.
 ۳- اگر اولاد و پدر نبود برادران متوفی هاترک را بالسویه بین خود تقسیم می‌نمایند و در صورت نبودن آنها برادرزاده‌ها و با فقدان آنها خواهران متوفی ارث خواهند برد .

۴- در موردی که هیچیک از طبقات فوق نباشند این افراد بترتیب حق تقدیردارند:
 (۱) کتاب مزبور بنابری نوشته شده و توسط یکی از دوستان این قسمت بفارسی ترجمه و در اختیار نگارنده قرار گرفته است

عمو، عموزاده، عمه، عمهزاده، جدپدر، عمومی پدر، اولاد و نوه‌های عمومی پدر که هر یک در صورت نبودن دیگری ارث می‌برند بقول فقهای اسلام الاقرب یمنع البعد.

ارث در مذهب زردشت - در این دیانت نیز مانند یهود و قانون رم زن بازدواج چون تغییر خانواده میدهد دیگر از اقوامش ارث نمی‌برد و همچنین اقوام او ازوی ارث نمی‌برند بلکه شوهر و فرزندانش وارث او هستند و معلوم نیست که اگر شوهر او زنده باشد و ارث منحصر به فرد اوست یا با فرزندانش باهم ارث می‌برند و اگر مردی فوت کند

تبرستان

www.tabarestan.info

- ۱- سهم الارث پسر دو برابر دختر (مانند یهود و اسلام)
- ۲- در صورتی که زنش پادشاه زن باشد ارث می‌برد و سهم او برابر سهم یک پسر و دو برابر سهم یک دختر است و سایر زنان فقط مهر و جهیزیه و اموالی که با خود آورده‌اند پس از پرداخت دیون شوهر می‌برند.
- ۳- اگر عضوی از اعضاء پسر یا دختری ناقص و معیوب باشد سهم او دو برابر کسی است که سالم است.

-۴- در صورتی که فرزندان متوفی از زنان متعدد باشند فرزندان پادشاه زن دو برابر فرزندان چاکر زن ارث می‌برند (پسر و دختر به نسبت سهم خود) بنابراین زن ممتازه یا پادشاه زن و فرزندان، وراث درجه اولند و در صورت نبودن نیز آنها برادران و خواهران متوفی ارث می‌برند. و اگر شخصی فقط دارای دو دختر باشد پسر خوانده‌ئی برای انتخابین و سهم او را حساب کرده با میدهند و مابقی را به قسمت نموده دو قسمت آنرا بطور مساوی بدو دختر و یک قسمت را به آتشکده میدهند

در این بودا و برهم زن از ارث محرر و در آئین کنفوشیوس نیز محرر و میت زن از ارث پیش‌بینی شده ولی میتواند اموالی را که با هدیه کرده‌اند تملک نماید در مسیحیت که فاقد قانون و مقررات است از ارث نیز بحثی نشده است.

ارث در اسلام - موجبات ارث در اسلام نسب و سبب است و راث نسبی ۳ طبقه‌اند:

طبقه اول - پدر و مادر و اولاد آنها هر چه پائین رود

طبقه دوم— اجداد وجدات و اخواه و اولاد آنها
 طبقه سوم— اعمام و عممات و اخوال و خالات و اولاد آنها
 وجود هر طبقه مانع ارث بردن طبقه دیگر میشود و هر طبقه نیز بدرجاتی
 هم قسم و هر کس از لحاظ درجه و طبقه نزدیکتر باشد دیگران را از ارث محروم میکند
 (الاقرب یمنع البعد) براین اصل دو استثنای وارد است یکی فرضیه قائم مقامی مانند یهود
 بدین معنی که در هر طبقه اگر یکی از وراث درجه اول نباشد اولاد او بجا ای او در ردیف
 دیگران ارث میرد و دوم اینکه در طبقه سوم ~~گرمه توفی~~ فقط پسر عمومی ابیینی و عمومی
 امی داشت پسر عموم ارث میرد.

وراث نسبی بدو قسم تقسیم میشود ۱ زوجیت ~~ولایع~~

از موانع و حجب در ارث بحثی نمیکنیم. وراث نسبی و سبی که در فوق بیان
 شده نوع ممکنست ارث برند:

- ۱— فرض بر (سهم المسمی) سهمی است که همیشه نسبت آن معین و ثابت است.
- ۲— قرابت بر— سهمشان معلوم نیست و بستگی بدرجات و طبقات و تعداد
 وراث دارد.

۳— کسانی که بفرض و بقرب اب و هر دو ارث میرند.

فرض برها— ۶ فرض داریم: نصف، ربع، ثمن، ثلثان، ثلث، سدس و هر فرض
 دارای چندسته است که ذیلا با استناد به آیات قرآن بیان میگردد.

- الف— نصف برها سه دسته اند: ۱ شوهر بابوند اولاد (ولکم نصف ما ترك)
 ازواجکم ان لم يكن لهن ولد) ۲ دختر منحصر بفرد (وان كانت واحدة فلهما النصف) ۳
 خواهر منحصر بفرد ابیینی یا ابی (ان امرء هلك ليس له ولد ولها خفت فلهما نصف ما ترك)
- ب— کسانی که از ربع ماترك ارث میرند دو دسته اند: ۱ شوهر با بوند اولاد
 (فإن كان لهن ولد فلهم الرابع ما ترك) ۲ زوجه یا زوجان با بوند اولاد ذکور
 (ولهن الرابع مماتركم إن لم يكن ولد)
- ج— وراثی که فرض آنها دو ثلث ما ترك متوفی است دو دسته اند: ۱ دو دختر

لاقل بانبودن اولاد ذکور(فان کن نساعه فوق اثنینیشان مماثل ماترک) ۲ خواهران ابیینی
بانبودن برادر (فان کانتا اثنینیشان فلهما المثلثان مماثل ک)

د- ثمن بریکدسته است زوجه یا زوجات بابودن اولاد (وان کان لکم ولدو
لهن الشمن مماتر کتم)

ه- افرادیکه فرضیشان ثلث ماترک است دودسته‌اند: ۱ مادر بشرط نبودن
اولاد (فان لم یکن له ولد وورثه ابواء الامه المثلث) ۲ کلاله‌امی بشرط اینکه بیش از یکتقر
باشند (وان کانوا اکثر من ذلك فهم شرکاء فی المثلث)

و- سدس برها سه دسته‌اند: ۱ پدر و مادر بابودن اولاد (والابوین لکل واحد
منهم مالسدس مماترک ان کان له ولد) ۲ هادر با وجود اولاد (فان کان لله اخوه فلامه
سدس) ۳ کلاله‌امی بشرطیکه تنها باشد (وان کان رجل یورث کلاله او امره وله اخ
واخت فلکل واحد منهم مالسدس)

فرض برها همیشه مقدم بر قرابت برها هستند و اگر چیزی زائد آمد قرابت
برها میپرسند و سهم الارث صاحبان فرض ممکن است بامیزان ماترک مساوی شده یا کم
(تعصیب) و یا زیاد (عول) آید که در مذاهب شیعه و سنی در تقسیم مزاد و یا سرشکن
نمودن کسری آن باهم اختلاف دارند زیرا نص صریحی در قرآن نیست واژبحث آن
میگذرد

قرابت برها- عبارت از وراث طبقات سه گانه‌اند که از لحاظ نسب ارث
میپرسند و هر طبقه ماقبل مادون رامحروم میکند .

فرض بر و قرابت بر- بعضی وراث گاهی بقرب اب و گاهی بفرض بعنوان رد
ماترک ارث میپرسند .

سم الارث طبقه‌اول ۱ اگر متوفی پدر و مادر داشته باشد یکسوم مادرو دو
سوم پدر برده و اگر مادر حاصل داشته باشد یکششم برده بقیه پدر میرسد و اگر هریک
به تنها یک زنده باشد تمام ارث را میپرسند ۲ اگر متوفی ابیین نداشته اولاد داشته باشد
سهم هر پسر دو برابر دختر است (وللذ کر مثل حظ الا نشین) و اگر همه پسر یاد ختر

باشند بالسویه ارث میبرند و اگر منحصر بفرد باشد تمام تر که رامیبرد^۳ - اگر متوفی ابوین واولاد باهم داشتیدیک ششم پدر و مادر مابقی باولاد رسیده به نسبت ۱۶۲ به پسر و دختر میدهند، اگر اولاد چند دختر بود یک ششم را پدر و مادر و دو سوم را دختران برده بقیه به نسبت فرض آنها تقسیم م بشود ، اگر ابوین با یک دختر بودند یک ششم ابوین و یک دوم دختر و بقیه به نسبت فرض تقسیم میگردد، اگر یکی از پدر یا مادر با یک دختر بودند یک ششم بیکی از آنها و یک دوم بدخت و بقیه به نسبت فرض با آنها میرسد، اگر بیش از یک دختر بودند سهم پدر یا مادر یک ششم و دخترها دو سوم و بقیه علی حسب فروضهم میبرند ، اگر متوفی بجای اولاد نوه داشت با ابوین مثل اولاد بالفصل در تقسیم تر که شرکت میکنند درمورد فرزند پسر اجماع است ولی درباره اولاد دختر اختلاف موجود در تمام موارد حق زوج یا زوجه محفوظ بوده اگر تر که کم و زیاد آید طبق قاعده عول و تعصیب یا منع آنها عمل میکنند .

حبوه - پسر ارشد متوفی لباسها ، انگشتی ، شمشیر و قرآن مورد استفاده متوفی رامیبرد بشرط آنکه ترکه منحصر باینها نباشد بدون اینکه از این حیث چیزی از سهم او کم شود . حبوه را اهل سنت قبول ندارند و در قران ذکر شده و شیعه باستناد روایتی بآن قائلند .

سهم الارث طبقه دوم - در صورت فقدان طبقه اول طبقه دوم بدین طریق ارث میبرند : ۱ هر یک از راث اگر تنها باشند تمام تر که را میبرند اگر متعدد باشند اخوه ابوینی اخوه ابی را محروم میکنند و اگر ابوینی نباشد ابی جای او را میگیرد اگر اخوه امی چند نفر باشند همیشه یک سوم تر که را برده و به نسبت مساوی بین خود تقسیم میکنند و اگر یک نفر باشد یک ششم را برده و در هر مورد مابقی باخوه ابوینی یا ابی رسیده مطابق قاعده ذکور در برابر انان سهم میبرند، اگر چند برادریا چند خواهر که همه ابوینی یا ابی و یا امی باشند و یا اخوه همه امی باشند تمام ارث را در تمام این موارد بالسویه تقسیم میکنند . اگر اخوه ابوینی یا امی باشند مردها دو برابر زنان خواهند برد (ابوینی همیشه ابی را محروم میکند) ، و اگر باهم باشند ابوینی یا ابی دو

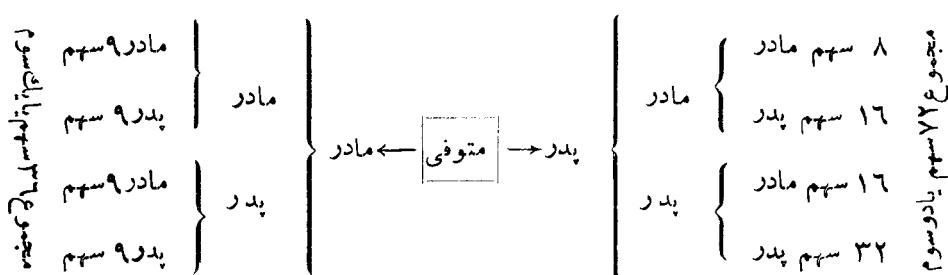
سوم تر که رامطابق قاعده هر مرد دو برادر و یک سوم را طرف امی برده و اگر متعدد باشند بالسویه تقسیم مینمایند ۴ - اگر اخوه و اجداد با هم باشند دو ثلث بطرف ابوینی یا ابی رسیده و حصه ذکور دو برادر انان خواهد بود و اقربای امی اگر یکی باشد یک ششم و اگر متعدد باشند یک سوم برده بالسویه تقسیم میکنند ۵ - اولاد اخوه در صورت نبودن آنها با اجداد در تقسیم تر که شرکت مینمایند. حق زوج یا

زوجه در هر حال محفوظ و نقص بر اقربای ابی یا ابوینی وارد می‌اید

اجداد ثمانیه - هر گاه متوفی هشت جد اشته باشد اجداد مادری یک سوم

تر که را بالسویه برده و بقیه طبق قاعده ذکور دو برادر انان خواهد برد و مجموعه

تر که را به ۱۰۸ قسمت نموده بطريق زیر تقسیم مینمایند.



سهم الارث طبقه سوم - در صورت نبودن هیچیک از وراث طبقه دوم، طبقه سوم بدینظریق ارث میبرند: ۱ - اگر هر یک به قنهائی باشند تمام تر که را میبرند ۲ - اعمام یا احوال ابوینی، ابی رامحروم میکنند اگر ابوینی نباشد ابی جای او را میگیرد، اگر ابوینی یا ابی باشند ذکور دو برادر انان و اگر باهم باشند طرف امی یک ششم در صورت وحدت، و یک سوم در صورت تعدد برده بالسویه تقسیم مینمایند و بقیه به ابوینی یا ابی رسیده ذکور دو برادر انان خواهد برد ۳ - هر گاه چنددائی یا چند خاله و یا چند دائی اگر و خاله باهم باشند که همه ابوینی یا ابی و یا اعمامی باشند تر که را بالسویه تقسیم میکنند و اگر متعدد باشند یک سوم را برده بالسویه تقسیم نموده و بقیه نیز با ابوینی یا ابی میرسد که بطور تساوی قسمت مینمایند ۴ - اگر یک یا چند اعمام با یک یا چند خوال باشند دو سوم با اعمام رسیده در بین آنها اگر امی یک قصر باشد

سدس و اگر چند نفر باشند ثلث را برده بالسویه تقسیم میکنند و بقیه را اعمام ابوینی یا ابی مطابق قاعده ذکور دوبرابر انان میبرند و یک سوم نیز باخوال رسیده اگر بین آنها امی یکنفر باشد سدس و چند نفر باشند ثلث را برده بالسویه تقسیم مینمایند و بقیه نیز که باخوال ابوبینی یا ابی میرسد بالسویه قسمت میکنند . فرضیه قائم مقامی حق زوج وزوجه و عول و تعصیب در اینجا نیز مانند طبقات دیگر رعایت میگردد فقط اگر متوفی پسر عمومی ابوبینی و عمومی امی داشت پسر عمود از خواهد برد قرابت سببی - اگر طبقات سه گانه نباشند تر که با قوام سببی میرسد و آن بر دو قسم است ۱ زوجیت و ۲ لاء

۱ - زوجیت - زن و شوهر از هم ارث میبرند و فرض آنها را یاد آور شدیم که در جمیع طبقات شرکت نموده فرض خود را میبرند ولی اگر هیچ وارثی برای زن نبود شوهر تمام تر که دامیبرد و اگر برای مرد وارثی نباشد زن فقط یک چهارم فرض خود را برده بقیه با مام میرسد اگر زنان متعدد باشند ربع تر که بالسویه بین آنها تقسیم میشود . شوهر از تمام تر که زن ارث میبرد ولی زن اموال منقول و قیمت اشجار و اینه بافرض بقاء آنها در زمین ارث میبرد و باعیان و عرصه حقی ندارد .

۲ - لاء - بر سه قسم لاء عتق، لاء جریره، لاء امامت است که از بحث آن میگذریم

میراث ختنی - اگر یکی از وراث ختنی بود سهم او عبارت از نصف مجموع سهام یک دختر و یک پسر از همان درجه و طبقه خواهد بود .

زنا (فحشاء)

در بین ملل و ادیان

رابطه‌ئیکه برخلاف حقوق متداول (شرعی- عرفی- مدنی) بین زن و مرد برقرار شود زنا نامیده میشود و آن بر دو قسم است اگر طرفین یا یکی از آنها همسری داشته باشند آن زنا می‌حصنه گویند و در صورتیکه زانی وزانیه آزاد بوده باشند زنا می‌حصنه گفته می‌شود.

در ابتدای که بشر رابطه زوجیت نمی‌شناخت ازدواج و فحشاء فرقی نداشت پس از آنکه زن بتملک مرد رآمد ازدواج اند کی از فحشاء فاصله گرفت ولی مردان جنبی میتوانست بالاجازه شوهر بازن او نزدیکی کند چنانکه در مکزیک میزبان از مهمان خود خواهش میکرد که بازن او هم بستر شود و اگر نمی‌پذیرفت آزرده میگشت و نیز در شیعه اسلام همانطور که قبل از دو فصل ازدواج کنیز بیان گردید مرد غریب با اجازه صاحب کنیز میتوانست با او نزدیکی کند و البته این اجازه ناشی از حق مالکیت است زیرا که در سابق زن ملک مرد بود و در اسلام هم کنیز چنین وضعی داشت (ملک یمین) و در بعضی قوانین بنحویکه سابق اشاره شد قرض دادن زن بدیگران تجویز شده بود بدیهی است که این امر از نظر آنان زن محسوب نمی‌شد زیرا که برخلاف مقررات زمان نبود. در پولینزی زن قبل از ازدواج آزاد بود و میتوانست مرتکب فحشاء شود ولی پس از ازدواج دست درازی بوى منوع بود، متأسفانه چنین وضعی در دنیا متمدن امروزی نیز برقرار است و در ممالک غرب دختران پس از بلوغ و قبل از ازدواج مجاز ند هر نوع ارتباطی با جوانان برقرار سازند و معمولاً قوانین ممالک دموکراسی نیز با این امر مخالفتی ندارد. بنابر عقیده فردیون و انقلابیون فرانسه قانون باید اعمال افرادی را تعقیب کند که بحقوق اجتماع و یا آزادی افراد خللی وارد سازد و اگر در

روابط جنسی اکراه واجباری نباشد جرمی واقع نشده است زیرا هدف قانون حفظ آزادی مردم و حقوق جامعه است و عمل منافی عفت اگر باین دو هدف لطمه نزند از لحاظ قانونی مباح است در این ممالک فحشاء و عمل خلاف عفت در موارد ذیل محقق میشود :

۱- باجبر و عنف صورت گیرد (سلب آزادی فرد)

۲- یکی از طرفین صغیر یا مجنون باشد زیرا فاقد عقل و اراده میباشد

(تعدی بفرد)

۳- یکی از طرفین یاهردو متاهل باشد (زنای محسنه) زیرا در ازدواج

خللی وارد میآید (سلب آزادی جنسی)

۴- در صورتیکه طرفین مجرد و بالغ باشند ولی جنبه علنی داشته و اخلاق

عمومی راجریحه دار نماید (تجاوز بجماععه)

۵- ترویج فحشاء (لطمه بجماععه است)

بنابراین در قوانین امروزه دنیا اعمال فوق جرم است ولی در مذاهب در

تمام موارد ولو با رضایت باشد گناه محسوب شده و در صورت اثبات زنا (فقط در

عمل مواقعه) مجازاتی برای آن در نظر گرفته اند که اینک بیان میشود :

در دیانت یهود زنا در حکم هفتم از احکام عشره تورات نهی شده است (سفر

خروج فصل ۲۰ آیه ۱۴ و سفر تثنیه باب ۵ آیه ۱۷) و در باره زنای محسنه حکم رجم

الصادر شده وزانی هردو سنگسار میشوند (تثنیه باب ۳۲ آیه ۲۳ - لاویان باب

۲۰ آیه ۱۰) و اگر دختر کاهنی زنا کند باید سوخته شود (لاویان باب ۲۱ آیه ۹۶) و اگر

زن یامردی با حیوانی نزدیکی کند آنسchluss با حیوان کشته میشوند (لاویان فصل

۲۰ آیه ۱۵) و اگر مردی موقع ازدواج منکر بکارت زن خود شد اورا بمسایخ قوم نشان

داده و اگر زن نتوانست با کرده بودن خود را ثابت نماید سنگسار میشود (تثنیه باب

۲۲ آیه ۱۳) وزن زانیه بحسب شریعت نجس است (سفر اعداد باب ۵ آیه ۱۳) و اسم

او باسگ قرین است (تثنیه باب ۲۳ آیه ۱۸) و اگر زنی دور از چشم ان شوهر ش زنانمود

و شاهدی برای فعل او وجود نداشت کاهن اعظم با تشریفاتی آب لعنت تلخ بزن مینوشاند و اگر آن آب شکمش را منتفح و ران اورا ساقط نمود خیانت او روشن میشود و اگر اثر نکرد پاکومبر اخواهد بود (سفر اعداد باب ۱۵ آیه ۲۸ تا ۳۴) و کفاره زنای با کنیز قربانی نمودن است (سفر لاویان باب ۱۹)

در مسیحیت مجازاتی برای مرتكب زنا قائل نشده و تنها در مورد زنا زن بشوهر اجازه داده که اورارهاسازد (متی باب ۱۵ آیه ۳۲ و باب ۱۹ آیه ۳-لوقا باب ۱۶ آیه ۱۸) - مرقس باب ۱۰ آیه ۴) و مسیح فکر زنا رانیزه حکوم نموده و در انجیل متی بباب ۵ آیه ۱۷ میفرماید: شنیده اید که باولین گفته شده زنا مکن ولی من بشمام میگویم هر کس بزفی نظر شهوت انداده هماندم در دل خود با او زنا کرده است و پولس رسول در نامه ۱ بقرن تیان باب ۵ آیه ۱۱ مینویسد که با زانی معاشرت مکنید و در فصل ۶ آیه ۱۶ میگوید که هر کس با فاحشه به پیوند باوی یکتن باشد. و اشخاص زانی وارث مملکوت نخواهند بود (نامه بغلاطیان باب ۵ آیه ۲۱ و نامه با فسیستان باب ۵ آیه ۵) و خداوند براین افراد داوری خواهد فرمود (رساله بعبرانیان باب ۱۳ آیه ۴ - نامه ۱ بقرن تیان باب ۵ آیه ۱۶)

وامازنا در اسلام نیز نهی شده وامر زشتی تلقی گردیده است (فر قان آیه ۶۸) ممتحنه آیه ۱۲ بنی اسرائیل آیه ۳۴ نور آیه ۱۷) و زانی وزانیه در ردیف مشرکین محسوب شده اند (الزانی لا ينكح الا زانیه او مشرک که والزانیه لا ينكحها الا زان او مشرک و حرم ذلك على المؤمنین) . زنا در موقعی ثابت و محقق میشود که چهار شاهد عادل (برای هر یک ۲ نفر) عمل مبادرت و مواقعه را شهادت دهنند (وا شهدوا ذوی عدل منکم و استشهدوا علیہن اربعۃ منکم— ولو جاؤ اعلیه باربعۃ شہداء فاذلم یاتوا بالشهادۃ افاؤ لئک عند اللہ ہم الکاذبون «قرآن»). در کتب فقهی آمده که بینه زنا دو قسم است: ۱- اقرار بدین معنی که باید ۴ دفعه اقرار بعمل خود نمایند حضرت صادق فرمود لا یرجم الزانی حتی یقر اربع مرات . ۲- شهادت - باید گواهان روئیت عمل را شهادت دهند دخول در دبر و چه در قبل هر دو صحیح است ولو بقدر حشفه باشد و چون شهادت زن نصف مرد است

(فان لم يكُن نارجلين فرجل وامر اتان «قرآن») شهادت چهار مرد، یا سه مرد و دوزن، و یاد مرد و چهار زن قبول میشود ولی شهادت ۱ مرد و ۶ زن و یا ۸ زن مورد قبول نیست (كتاب جامع الرضوى ترجمة شرائع الإسلام) و نيز فقهاء گفتند که نحوه موافقه را طوری باید شهادت دهنده مچنانکه میله در سرمدان درحر کت است و اگر شهادت كامل نباشد بعنوان مفترى هشتاد دفعه تازیانه میخورند (والذین لا يرمون المحضرات ثم لم يأتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثم ائن جلده ولا تقبلوا الهم شهاده ابدا «سورة نور آية ۴» در کتاب علی و فرزندانش (از طه حسین) آمده که مغیرة بن شعبه حاکم بصره هتم بزناد خلیفه شاهد خواست سه نفر رؤیت عمل را شهادت دادند و یک نفر طور دیگر بیان کرد در نتیجه سه شاهد حد خوردن ذیرا ثابت نشد بنابراین دیدن زن و مرد اجنبی در فراش واحد و یا مغازله و معاشقه آنان وغیره دلالت بر زنا ننموده بلکه ثبوت آن با شهادت ۴ شاهد عادل یا القرازانی و زانیه محقق میگردد بدیهی است که این نحوه شهادت و رؤیت عمل مباشرت برای ۴ نفر در یک زمان مشکل و از جمله محال است از طرفی شخص شاهد که باید عادل باشد در این شهادت ابتدا افراد به گناه خود (که رؤیت عورت زن و مرد است) نموده و چنین شخصی نه تنها عادل نتواند بود بلکه شهادتش نیز مقبول نیست و در فصول گذشته دیدیم که اگر مردی بین زنی نظر نماید یا المس کند بنظر فقهاء علاوه بر ارتکاب گناه حرمت ابدی بین ناظر و منظوره ولا مس و ملموسه ایجاد میشود بنابراین ثبوت زن در اسلام تعلیق با مر محال شده است. این اشکال زمان پیغمبر نیز مورد توجه قرار گرفت و در ناسخ التواریخ جلد هجرت مینویسد که یکی از صحابه بنام سعد بن عباده (رأس الخزرج) به پیغمبر عرض کرد اگر مردی را بازن خود در حال جماع وزنا بینم تا بر و م و شاهد بیاورم کار آنها تمام میشود تکلیف چیست؟ پیغمبر روابط صحاب نموده فرمود شنیدید که چه گفت واورا ملامت کرد و فرمود حکم خدا همانست که بیان شده است (یعنی شهادت ۴ شاهد) مردم گفتند یا محمد او را مسخره مکن زیرا وی مرد غیوریست و یکزن دارد و اگر طلاق دهد کسی او را نمیگیرد پس از چندی هلال بن امیه هر اسان آمد و گفت یا رسول الله زنم را با مردی در حال زنا

دیدم و شاهد ندارم و تهمت نمیز نم مراحد نز نید صحابه گفتند همین اشکالی بود که قبل اسعد بن عباد گرفته بود ولی پیغمبر فرمود اور امام طابق آیه قبلی حذف شد و بعد برای رفع این مشکل در صورت عدم شهادت شاهد این آیه را نازل فرمود (والذین يرمون ازواجهم ولم يكن لهم شهداء الا انفسهم شهاده احدهم اربع شهادات بالله اند لمن الصادقين والخامس لعن الله عليه ان كان من الكاذبين ويذرؤ عنهم العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله انه لمن الكاذبين والخامسة ان غضب الله عليه ان كان من الصادقين) یعنی کسانی که نسبت زنا بزن خود میدهند و جز خودشان شاهدی ندارند یعنی بخداشهادت داده که در این تهمت از راستگویانند و یکبار لعنت بر دروغ گوکویینما یند وزن نیز یعنی مرتبه بر دروغ گوی لعنت کند و یکبار بر خود لعنت نماید اگر آن مرد از راستگویان باشد. این عمل که لعان نامیده میشود زمان جاھلیت نیز وجود داشته است وزن و مرد با فحش و لعنت و خشم و غضب از هم جدا شده و حرمت ابدی بین آنان ایجاد میگردد لغان بالفاظ مذکوره بدون تغییر بلطف عربی در حضور حاکم باید ادا شود

اما بر فرض ثبوت زنا به بینیم مجازات آن چیست درباره زن زانیه در آیه ۱۹۰ سوره نساء حبس ابد در نظر گرفته شده میفرماید (واللاتی یاتین الفاحشه من نسائكم فاستشهد واعلیهنهن باربعه منکم فان شهد و افامسکوهن فی الیوت حتى یتو فیهن الموت او بجعل الله لین سبیلا) یعنی آنان که زنا دهندا زنان آنها پس گواه طلبید بر آنها بچهارتا از شما اگر شهادت دادند آنان را در منزل نگهداری کنید تا مرگشان بر سر دیا خداراهی برای ایشان قرار دهد. و اما در باره حذر زانی و زانیه در سوره فور آیه ۲۶ میفرماید (الزانیه والزانی فاجلد واکل واحد منهما مات جلد) یعنی زن و مرد زنا کار را صد تازیانه بزن نید این مجازات را در این آیه فقهها مربوط بزنای غیر محسنه داند ولی در باره زنای محسنه با وجود یکه نصی دیگر در قرآن نیست ولی اجماع مسلمین حکم رجم را معتبر دانسته گویند محسن و محسنه (زانی و زانیه) را مانندیه و باید سنگسار نمود ولی در مذهب شیعه اول تازیانه زنده بعد رجم مینمایند و روایتی نیز نقل نموده اند که حضرت علی زن جوانی را که اقر ارزش نای خود نمود اول تازیانه زد و روز دیگر رجم فرمود علت آن را جویاشدند

فرمود ابتدا بکتاب خدا و بعد به سنت رسول الله عمل کردم: درباره کنیز و بنده زنای محسنه وجود ندارد زیرا شان و شرافت آنان کمتر از آزاد است در مورد عمل خلاف طبیعت (لواط) در کتب آسمانی (کتاب مقدس-قرآن) اشاره‌ئی با نشده است ولی پیروان ادیان معمولاً مجازات آنرا در دیف زنا قرار داده‌اند و بعلت عدم نهی در قرآن بعضی از فرق اسلام آنرا مباح دانند چنان‌که در کشور عثمانی و در بار خلفای آن جادر حرم‌سر اها بجای زنان، پسران جوانی نگهداشته از آنان متعتمع می‌شدند (سفر نامه برادران شرلی - روح القواین)

عفّت و حجاب

در نزد ملل

قبل از آنکه ازدواج منظم شود چون علاوه‌ئی بین زن و شوهر برقرار نمی‌شود شرم وحیائی وجود نداشت و عفت و حجابی نیز در میان نبود و لی پس از آنکه زنان تحت رقیت مردان در آمدند برای عدم تجاوز زنان و خارج نشدن از دایر عفاف آنها را در خانه دور از چشم بیگانه نگهداشت و مقررات سختی برقرار نمودند و بعد از آنها را در خانه دور از چشم بیگانه نگهداشت و مقررات سختی برقرار نمودند و بعد از اثرباره این حس تقویت گردید در این زمان مسائل اخلاقی از قبیل اطاعت زنان از شوهران و عدم خروج از منزل بدون اجازه آنان و حرف نزدن با مردان نامحرم بیان آمد که در فصول گذشته بتفصیل بیان گردید . زن تنها برای اقوام نزدیک خانواده محرم بود در اسلام برای اینکه زن و مرد نما محرومی بتوانند آزادانه با هم معاشرت نمایند عقد نکاحی بین خود و فرزندانشان برقرار نموده سپس فسخ مینمودند و با صطالح صیغه محرومیت جاری می‌کردند ،

بزرگترین مسئله‌ئی که دلالت بر طهارت و عفت دختران نموده وجود بكارت است و در بعضی نقاط اگر دختری در شب عروسی فاقد آن بود اورا متهم بزن نموده بقتلش میرسانیدند چنانچه در دیانت یهود نداشتن بكارت موجب سنگسار شدن عروس می‌شده است (سفر تثنیه باب ۲۲ آیه ۱۳) برای اطلاع بیشتر به (فصل زنا) مراجعه فرمایند و همچنین در اسلام بطوریکه قبل اشاره شده عدم بكارت موجب تقلیل مهر شده و مهر المسمی به مهر المثل مبدل می‌گردد و در بعضی ملل بقدری این مسئله اهمیت داشته که گرفتن زنان بیوه راعیب میدانستند یک ضرب المثل چینی می‌گوید (مرد نجیب هر گز زن شوهر کرده را نمی‌گیرد) سعدی شاعر ایرانی نیز در این زمینه گوید دختر با کره بگیر اگرچه کور باشد و بیوه مگیر هر چند حور باشد ولی بر عکس در بعضی

از نقاط ازالة بکارت رانحس دانسته و عروس راشب زفاف برئیس یا شیخ قبیله داده تاوى رفع این نحوست بنماید نمونه ان درجز ایرانیلیپین و ماداگاسکار آیده شده است امر و زه در ممالک غرب باين موضوع چندان اهمیت نداده و عموماً دختران قبل از ازدواج با يك عمل جراحی رفع بکارت مینمایند.

ديگر ازموارد عفیف بودن زنان وجود حجاب است والبته درسابق بصورت فعلی وجود نداشته و در هر موقع در بین قبائل مختلف بصور گوناگونی جلوه میکرده است هملاً در تائیتی زن از کمر پستان بود و در چین بزرگس سپاه رامپوشانیدند واسمی از آن نمیبردند و دشمن آن بودند و نقاشان نیز تصویر پا خودداری میکردند وجود حجاب در بعضی ادیان روشن نیست در تورات از پوشیدن زنان بوسیله برقع (چادر- نقاب) بخشی بمیان آمده (سفر پیدایش باب ۲۴ آیه ۲۵- باب ۳۸ آیه ۱۴ سفر روت باب ۴ آیه ۱۵) ولی از کم و کیف آن اطلاعی در دست نیست و گویا تابع عرف و عادت بوده است .

واما مسئله حجاب در اسلام بيش از ساير ملل حائز اهمیت بوده و درباره آن قلمفرسائی کرده اند بنظر بعضی يکي از عمل انحطاط زنان در اسلام همین حجاب است زيرا که درسابق بچنین صورتی وجود نداشت و مسلمین از سایرین اقتباس کردن در تاریخ آمده پیغمبر بزنانی برخورد میکرد که با مردان معاشرت میکردند سعدی حکایتی نقل میکند که دختر و پسر یکجا تعلیم میبافتند . آنچه از تاریخ استنباط میشود در زمان عباسیان حجاب رونق گرفت و باين وضع در آمد یعنی جدائی بین زن و مرد از زمان متوكل عباسی شروع شد و در طواف خانه کعبه ظاهر گردید

درباره زنان پیغمبر در قران آمده که با مرد نامحرم خلوت نکنند و انانرا بسکونت در منزل وزینت نکردن دعوت نموده است (لا يخلون رجل با مرأة الامعذى محرم- و قرن في بيوتكن ولا تبرجن تبرج العاجله «قرآن») در مردم نزول آیدا خير عايشه آنقدر گريست تامقتعه اش ترشد و سوده زن دیگر پیغمبر جز برای حج از منزل خارج نشد (تفسیر ابوالفتوح رازی) آيدیگر در قرآن آمده (قل لله مominin يغضاوا

من ابصارهم و يحفظوا فوجهم ذلك از کي لهم ان الله خبير بما يصنعون و قل للمؤمنات
يغضضن من ابصارهن ويحفظن فروجهن) درباره عورت گفته‌اند که منظور تمام بدنست
و بنابرایاتی دو کف دست و پا و صورت جزء آن نیست (تفسیر صافی) در تفسیر مجمع
البيان آمده که در این آیه آنچه مرد را امر فرموده زنرا نیز مأمور داشته در چشم
پوشی و حفظ عورت بنابراین از آیه مزبور برای زنان حجاب به معنی خاص استنباط نمی‌شود.

در سوره احزاب میفرماید (قل لازواجك و بناتك و نساء المؤمنين يدتن
عليهن عن جلا بيهن ذلك ادنی ان يعرفن فلا يوذبن) در این آیه بتزنان توصیه شده که
خود را با جلب بپوشانند تا شناخته نشده و موردا ذیت واقع شوند معلوم می‌شود که در
آن‌زمان زنان مورد ایذاء و اذیت مردان قرار می‌گیرند و هم‌چنین در آیه دیگر از همان
سوره احزاب درباره حجاب میفرماید (و اذا سئلتموهن متاعاً فسائلوهن من وراء
حجاب ذلكم اطہر لقلوبکم و قلویهن) یعنی اگر زنان چیزی بخواهند از مردان
پس از پشت حجاب (پرده) سؤال کنند پاکیزه‌تر است برای قلوب شما و آنها. در
ناسخ التواریخ جلد هجرت درباره شأن نزول این آیه آمده که پیغمبر سر زده وارد خانه
زینب شد که او سر بر هنے بود وی اعتراض کرد پیغمبر فرمود خدا هارا تزویج کرده و
جب رئیل گواه بود آنگاه خطبه عقد بخواند و مردم را در آنجا اطعام کرد و سپس از
منزل بیرون شد بعد از بر گشت بخانه انصهارت ملاحظه نمود که دو مرد در منزل با
زینب خلوت کرده‌اند در این وقت این آیه نازل شد (یا ایها الذين امنوا اتدخلوا بیوت
النبي الا ان یوذن لكم الى طعام غير ناظرين اناه ولكن اذا دعیتم فادخلوا فاذا طعمتم
فانتشر و ولا مستانسین لحدیث ان ذلكم کان یوذن النبي ... و اذا سالتموهن متاعاً
فاسئلوهن من وراء حجاب) در این آیه به مؤمنین خطاب میفرماید که بدون اذن پیغمبر
برای اطعام بمنزل او وارد نشوید و اگر دعوت شدید داخل شوید پس از صرف طعام
پر اکنده گردید تا پیغمبر رنجیده نشود و در دنباله آن بزنان امر میفرماید که از پشت
حجاب با مردان صحبت کنند از این آیه استنباط می‌شود که زینب بدون حجاب بادو
هر داجنبی طعام خورده صحبت می‌کرد

بنظر گروهی مخفی کردن زنان و محرومیت آنان در اجتماعات و عدم حشر و نشر با مردان مانع انجام وظایف و پیشرفت آنان میگردد و حجاب برای زنان مضاری در بودار دارد آن جمله ضعف اعصاب، عروض اعراض واختلال در توازن قوا و مزاج ایجاد مینماید و نیز مانع تهذیب اخلاق و تعلیم وارضاء قوای عقلی میگردد و ندیدن نامزد در موقع ازدواج سبب کثرت طلاق و عدم رفاقت میشود مخالفین گویند که قوای عقلی و قوت اعصاب و صحت مزاج شرقیان که در حجاب بسرمیبرند بیش از غربیان و دیگرانست و در مدارس جدا گانه مینتوانند بفرار گرفتن دروس پردازند و تعداد طلاق در نقاط بی حجاب بمراتب زیادتر از سایر نقاط جهانست (دائرۃ المعارف فرید وجدی) برای اطلاع از عمل از دیاد طلاق به آخر فصل طلاق مراجعه شود آنچه که مسلم است در هیچ زمانی حجاب و مستور بودن در نقاب جلو مفاسد اخلاقی را نگرفته و در حقیقت حجاب ملازمتی با اخلاق ندارد اما افراط بعضی از زنان در ایش جمال و بی قیدی در حجاب هزاران حرکات دیگر که ناشی از عدم رشد اجتماعی و فقدان تربیت اخلاقی است فساد اجتماع را شدیدتر و انحرافات جوانان را زیادتر مینماید.

ولد الحرام

طفلی که براثر وصلت نامشروع و غیرقانونی بدنیا آید ولد الزنا نامیده میشود چنین فرزندی قانوناً منتب بدهیچ پدر و مادری نیست. سابقًا مقررات بعضی کشورها مانع ایجاد حرامزاده میگردید مثلاً در چین مردان را با وجود داشتن زنان شرعی وغيرشرعی فرزندانشان متعلق بزن اولشان بود و در نقاطی که تعدد زوجات مرسوم بود حرامزاده کمتر پیدا میشد زیرا فرزندان نیز مانند زنان شرعی بودند ولی در ممالکی که وحدت زن برقرار است اگر طفلی از زنان دیگر بوجود آید حرامزاده است. شکی نیست که لازمه از دیاد حرامزادگان فساد اخلاق عمومی است و جوانان بجای ازدواج بوصلتهای ناجور و نامشروع متسل میشوند برخی از ملل برای جلوگیری از این امر قوانین سختی گذرانیده اند افلاطون عقیده داشت که باید دولت درامر ازدواج دخالت کند تا از این مفسد جلوگیری شود در رم و یونان قدیم حرامزادگان جزء افراد ملت محسوب نمیشدند و درنتیجه فاقد حقوق سیاسی و اجتماعی بودند ویکی از شرایط انتخاب شدن در مجلس حلالزادگی بود، ولی بعضی مواقع دولتها مجبور میشدند حرامزادگان را جزء افراد رسمی کشور قلمداد کنند چنانکه زمانی قرارش پادشاه مصر برای مردم اتن گندم بفرستید یونانیان برای اینکه گندم بیشتری دریافت کنند تمام افراد را حلالزاده معرفی کردند. اسطوره کتاب سیاست هینویسد قلت سکنه بعضی از شهرهای یونان نیز سبب میشد که حرامزادگان را در ردیف سایرین قرارداده تا از حقوق مدنی و اجتماعی بهره مند شوند.

اصولاً در سابق ادیان و ملل حقی برای این قبیل اطفال قائل نبوده و طفل ولد الحرام را موجب ننگ خانواده و قبیله میدانستند در دریانت یهود حرامزاده تا پشت دهم داخل جماعت خدا نمیشود (سفر تثنیه باب ۲۳ آیه ۲۵) و از پشت دهم ببعد پاک و حلالزاده شده میتواند جزء موهمنین بخدا درآید.

در اسلام نیز برای حرامزاده حقوقی نمی‌شناختند^۱ و پدر و مادر الحاق نمی‌شید واژ ارث محروم بود زیرا علت ارث نسب است که در اینجا وجود ندارد قانون ایران نیز این موضوع را تأیید نموده و البته در صورتی جرم زنا واقع می‌شود که طرفین آزادانه مرتكب شده واجبار و اشتباہی در میان نباشد و اگر یکی از دو طرف در اشتباہ یا اکراه باشد نسب طفل با وملحق می‌شود نه دیگر.

زمان ساسانیان این کودکان نامشروع را پیک خدایان مینامیدند و تا حدی قانون از آنها حمایت می‌کرد.
تبرستان

امروزه در مالک ثبت ازدواج و ثبت موالد در دفاتر رسمی دولت اجباری است تا اطفال حاصله از نظر قانون حلالزاده باشند ولی بعضی نقاط بعلت عدم اطلاع و نداشتن آشنایی و آمادگی برای ثبت مراجعته نمی‌کنند و چون این اطفال نمی‌توانند از حقوق و مزایای مملکتی استفاده کنند دولتها بعلت قلت جمعیت و احتیاج با آنان هر چند سالی یکبار قانونی گذرانیده و آنانرا حلالزاده اعلام می‌کنند.

اکنون در مالک بعکس سابق به حمایت این افراد بی‌سرویست برخاسته و برای رسیدگی بانان مقرر اتی وضع نموده اند زیرا این نقوص بشخصه مرتكب جرمی نشده‌اند که از حقوق اجتماعی محروم شوند و تردشان سبب می‌شود که از جامعه‌ئی که حامی آنان نیست انتقام گرفته و بیشتر مرتكب جرم و فساد گردند بلکه مقص پدر و مادر و یالا اقل جامعه‌ئی است که نتوانسته مانع این قبیل وصلت‌های غیرقانونی شود در بعضی کشورها برای اینکه این اطفال بی‌سرویست نباشند مقرر داشته‌اند که اگر زن و مردی حین تولد طفلی بپدری و مادری وی اقرار نمودند دولت الحاق طفل را راتأیید و برای چنین زنان غیر قانونی نفقة تعیین نموده که باید شوهر بپرداز در صورتی که در ایران هنوز طبق قوانین شرع برای زن منقطعه (صیغه) نفقة قائل نشده بدیهی است که سابقاً جنبه اجتماعی قوانین ضعیف بود.

ورود زنان در اجتماع فاصله زن و مرد را از میان برده و سهولت در امور جنسی و عوامل صنعتی و اقتصادی و تجدید نظر در اخلاق جنسی موجب افزایش روابط

نا م مشروع گردید و از طرفی جنگهای جهانی اول و دوم باین امر کمک نموده و سر بازان ماهها و سالها از زن و فرزند خود دور بوده و برای اطفال عزیزه خود بازنان دیگر را ب طه آزاد ب قرار می کردنده و همچنین چه بسیار زنانی که پس از جنگ شوهران خود را از دست داده و بدنبال آن عفت خود را نیز از دست میدادند و فدای مصیبت جنگ می شدند بنحوی که کثرت مادران شوهر نا کرده و اطفال حرامزاده، حس ترحم و خیر خواهی عمومی را برانگیخت و حتی کلمات حرامزاده، ولدالزنا، کودکان نامشروع باصطلاحات محترمانه‌ئی مانند کودکان روابط آزاد و زادگان ^{لذت عشق} تبدیل شد و پس از جنگ دوم جهانی مجسمه‌ئی بنام «مادر شوهر نکرده» که طفلي در آغوش دارد در شهر لیل فرانسه بنا کردند و او را نماینده هزاران مادری دانند که همسران غیر قانونی داشته‌اند و بموازات مجسمه سرباز گمنام بنظر احترام باو مینگرن.

زنان فابنجه در آدیان

همانطور که در مقدمه یاد آورشديم شرح حال چندزن که در آديان مقامی کسب کرده‌اند مينويسيم هر چند که در گذشته برای زن ارج و مقامي قائل نبوده و به مقام نبوت، ولایت، خلافت وغیره نرسيده‌اند ولی با وجود اين بعضی از زنان توانيسته‌اند مقام و شهرتی بعده است آورند در فصول گذشته چندزن مشهور در ديانات يهود مختصرآ معرفی گردید و اکنون برای نمونه بشرح حال زندگی و خدمات پرخی دیگر از زنان ميپردازيم .

ملکه سما – بلقيس ملکه یمن تاج و تخت از پدر و شوهر با و رسید و تخت او از نقره و طلا مرصن شده بود و باز مردو ياقوت احمر مزين بود در وصف تخت او در قرآن آمده (واتيت من كل شئ ولها عرش عظيم) وي رفاه و آسایش اهالي کشور را فراهم نمود و در ظرف پانزده سال سلطنت چنان قدرتی حاصل کرد که هنگام رفتنه بطرف سليمان صدهزار نفر از امراء در را کابش بودند سليمان که در آنوقت در فلسطين سلطنت ميکرد او را بدین خود خواند بدین نامه (اوه من سليمان و انه بسم الله الرحمن الرحيم الاعلو اعلى و اتونى مسلمين «قرآن»)

بلقيس پس از دریافت نامه او امراء را جمع کرد و گفت من با شما در اين باره شور ميکنم آيا با سليمان بجنگم يانه؟ و عواقب جنگ را برشمرد و بعد گفت هدیه‌اي بینظير برای او ميفيرستم اگر قبول کرد شهوت دنيا داري دارد آنوقت ميتوانيم او را از پادر آوريم اگر نپذيرفت در دين خود برق حق است سپس تحفه‌ئي روانه نمود سليمان در جواب نوشت (اتمدوني بمال فما اتفى الله خير ما اتاكم بل انت به دتيم تفرحون) بعد از دریافت نامه بطرف سليمان حرکت کرد و دعوت او را اجابت نمود و با حشمت وجه عظيم بحضور سليمان آمد و از حکمت وی آگاه شد و در مملکت داري

وسعادتمندی رعایایش تمجید نمود و یکصد و بیست و زنده طلا و عطیریات و سنگهای گرانبهای دیگر بوی بخشید که با انفرادی دیگر نیاید (کتاب اول پادشاهان باب ۱۰ آیه ۱-۶-۷-۸) کتاب دوم تواریخ باب ۹۶ آیه (در قرآن از زبان وی مینویسد که گفت (اسلمت مع سلیمان) و پس از مراجعت پرستش آفتاب و بت پرستی را از یمن برآورد اخت در دستان-های یهود و اسلام آمده که با سلیمان وصلت نمود و فرزندی از آنان بوجود آمد که خاندان سلطنتی کشور حبشه خود را از نسل وی میدانند.

هریم مجددیه - یکی از پیروان مسیح بود که قبل از گرویدن زانیه و بد کاره و صاحب دولت و شهرت بسیار بود در انجلیل (لوقا باب ۸ آیه ۲) مینویسد که گرفتار ۷ دیو (شیطان) بود که مسیح آنها ازوی دور کرد ولی پس از آیمان از همه چیز گذشت در هنگامی که مسیح را مصلوب میکردند و جمیع حواریون از ترس بخارج شهر و کوه و بیابان فرار کرده و متواری شده بودند اور پایی صلیب حاضر شد (انجلیل یوحنا باب ۱۹ آیه ۲۵) و در کفن و دفن آنحضرت نیز شرکت کرد (مرقس باب ۱۵ آیه ۴۷) و سپس بسراغ حواریون رفت و آنانرا جمع آوری نموده بقیام و تبلیغ تشویق نمود و روح تازه‌ئی در آنان دمید و اینکه مسیح در انجلیل فرمود که بعد از سه روز از مردگان برخواهم ساخت اشاره بچنین قیامی است که توسط من یعنی صورت گرفت وی دارای قدرت معنوی و شهامت اخلاقی بود حتی پطرس حواری سه مرتبه مسیح را انکار کرد (انجلیل یوحنا باب ۱۳ آیه ۳۸ - باب ۱۸ آیه ۲۷) ولی وی با کمال قدرت کم رهمت بمیان بست و در ترویج دین مسیح کوشید حالیه هزاران کلیسا بنام او (ماریا مادر گریت) در سراسر جهان ایجاد شده است.

فاطمه - ۸ سال قبل از هجرت متولد گردید یگانه دختر پیغمبر اسلام که بعد از ازوی در قید حیات بود و مادرش خدیجه بنت خویلد که او نیز در اسلام و عرب شخصیت فوق العاده‌ئی داشت تمام ثروت خود را برای پیشرفت اسلام در اختیار شوهرش گذاشت و تازنده بود کسی جرأت جسارت به پیغمبر نداشت فاطمه در دامان پرمهرو محبت چنین پدر و مادری پرورش یافت و چون کوچک‌ترین دختر خدیجه بود عادتاً

عزیزتر از همه بار آمده و بعد از خدیجه یگانه دلسوز پیغمبر بود واورا بلقب سیده نساعی العالمین ملقب فرمود و در مبارله با مسیحیان تنها او را با خود بر داد مدینه اشخاصی مانند ابو بکر و عمر بخواستگاری اور فتنه و جواب رد شنیدند تا سرانجام علی با فقر و تنگستی او را گرفت و با فروش شتر و زرهی که در جنگ بغایمت گرفته بود بقیمت ۴۸۰ درهم مهر فاطمه نمود. کارهای منزل را غیر از کنیز و غلامی که بنام فضه و قبیر داشت با همسر خود انجام میداد یکبار کدورتی بین علی و فاطمه رخ داد که با وساطت پیغمبر بر طرف شد از این وصیت دو پسر ^{بود} و ختر بر جای ماند. پس از مرگ پیغمبر دوران خوشبختی فاطمه سپری شد علی و عیالش مشغول کفن و دفن پیغمبر شدند و ابو بکر و عمر برای تعیین خلیفه در تقیفه بنی ساعده ^{گرد آمدند}. فاطمه که دید خلافت که حق شوهرش بود بدیگری تفویض شده شبها بر شتر سوار شده به مرأه علی بخانه های مهاجر و انصار میرفتند و آنها را برای خلافت و بیعت باعلی دعوت و نصیحت می فرمود و خدمات شوهر خود را میستود مسلمین در جواب میگفتند چرا زودتر مراجعت نکردید حالا کار از کار گذشته است فاطمه پاسخ داد که آیا شایسته بود که جسد پیغمبر بماند و خلیفه معین کنیم . ابو بکر خلیفه اول باغ فدک که ملک شخصی پیغمبر بود بفاطمه نداد بد لیل بیان نبی (نحو معاشر الانبیاء لانورث) (۱) عمر از فتنه و مخالفت بنی هاشم ترسید و با گروهی بخانه علی آمد که او را وادرار به بیعت نماید و برای تهدید مقداری هیزم نزدیک منزل آتش زدند فاطمه از همه همه آنها فریاد و شیون برآورد و تفرین کرد و آنها متفرق شدند ولی شیعیان اضافه نموده اند که در منزل را آتش زده و آنرا بپهلوی فاطمه زدند و طفلی بنام محسن که در رحم داشت ساقط نمود آنگاه باری سمان دستهای علی را بستند فاطمه عبای شوهرش را گرفته فرمود (یا ابا بکر مالسرع ما لغرتم عنی اهل الیت رسول الله لا اکلم عمر حتى القی الله) ولی علی را از فاطمه جدا نموده واورا برای بیعت بمسجد بردن. ولی اهل سنت گویند این مطالب صحیح نیست و علی بعد از چندی برای بیعت با ابو بکر مراجعت نمود . بهر حال بعد از

(۱) بعد ابو بکر قسمتی از باغ فدک را بفاطمه داد و بقیه را در راه مسلمین صرف

کرد عمر بن عبد العزیز همه را با ولاد فاطمه بر گردانید ولی عباسیان مجدد گرفتند .

اینواقعه ابوبکر و عمر برای تسلی و تسليت و عذرخواهی بخانه فاطمه آمدند فاطمه روی از آنها بر گرداند ابوبکر گفت ای فاطمه تو از عایشه نزدمن محبوبتری ایکاش هنگام رحلت پیغمبر من هم می‌مردم من بفضل و شرافت تو آگاهم اگر ارشی بتودادم بدليل بیان پیغمبر بود.

فاطمه در جواب فرمود مگر در قرآن نخوانده اید که می‌فرماید (وورث سلیمان داود) وبعد فرمود این حدیث راهم از پیغمبر شنیدید که در حق من فرمود (فاطمه منی یوذینی ماذاها و بربینی مارابها) یعنی هلوکس فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده، آنها حدیث را تصدیق کردند آنگاه فاطمه فرمود بخدا شمامرا آزردید اگر پیدم را بینیم شکایت خواهم کرد ابوبکر از این بیان سخت هتأثر کردید و بشدت گریست و بقولی از مردم تقاضا کرد که از بیعت وی دست بردارند ولی حاضر نشدند.

گویند فاطمه این اشعار را در هنگام زیارت قبر پدرسرود

شمس النهار و اظلم العصران	اغبراً فاق السماء و كورت
اسفا عليه كثير الاحزان	والارض من بعد النبي كئيبة
ولتبكم مضرء كل يمان	فلتبكم شرق البلا و غربها
وللبيت ذوالاستار والاركان	وللبكم الطود المعطم جودة
صلى عليك و منزل الفرقان	يا خاتم الرسل المبارك وصفه

ولی بی شک اشعار فوق از آنحضرت نیست و بنظر بسیاری از محققین تنها دو بیت ذیل منتب باوست که در هر ییه پدرسرود است

ماذ اعلى شم تربة احمد	ان لا يشم مدى الزمان غواليا
صبت على مصائب لوانها	صبت على الايام عدن لياليا

فاطمه بعد از پیغمبر ۶ماه بیشتر زنده نبود و آنقدر گریست تا مریض شده با پیوست (۱۸ سالگی) و بنا بوصیت مخفیانه اورا دفن نمودند. آنحضرت یکی از زنان نابغه اسلام است خانه او ملجا ضعفا و بینوایان بود در جنگ احده برج راحات مسلمین مرهم مینهاد عایشه درباره فضیلت او اینطور شهادت داده (مارایت افضل من فاطمه الابیها)

علی باو علاقه و افراداشت و تاحیات وی زن دیگری نگرفت ۶ ماه بعد از فاطمه

آنحضرت بیتاب شده این اشعار را در حق وی انشاء نمود :

اری علل الدنیا علی کثیرة
و صاحبها حنی الممات علیل
و کل الذی دون الفراق قلیل
دلیل علی ان لا یدوم خلیل

یعنی چنان دردهای دنیافزونی یافته که تا آخر عمر خود را رنجور می بینم
اجتماع هردستی را جدائی در پی تحمیل هزجیز جز فراق آسان رفتن فاطمه بعد از
احمد(پیغمبر) دلیل نایابداری دوست است

زینب - دختر ارشد فاطمه بسال هجری در مدیه متولد گردید و بالقب
فضلله، عالمه و عارف معروف بود درباره فصاحت و بلاغت و زهد و عبادت او اشخاص
شهادتها داده اند شهامت و شجاعت او در صحرای کربلا و بعد از آن ظاهر گردید. زینب
با پسر عمومیش عون بن جعفر و بعد از مرگ او با برادرش شقیقة بن جعفر ازدواج کرد
بعد از قتل عام کربلا یگانه زنی بود که اهل بیت و اسرای را اداره میکرد و غم خوار همه
بود و امام زین العابدین را که طفلی بود تسلی میداد و تمام حوادث و بلایا همگام برادر
خود بود سید سجاد درباره او فرمود (یاعمه انت بحمد الله عالمه غیر معلم و فهمت غیر
مفہوم) هنگامی که اسرای کربلا را باسرهای بریده شهدا از کوفه عبور میدادند مردم
برای تماشا بروی پشت باهم موج میزدند و گریه میکردند زینب پس از دیدن
سر برادر در میان جمعیت این اشعار را بخواند :

یا هـ لـ لـ لـ اـ سـ تـ کـ مـ لـ
غاله خـ سـ فـ اـ بـ دـی غـ رـ وـ بـاـ
ماـ توـ هـ مـ کـ مـ کـ توـ باـ

و پـ اـ زـ آـ نـ کـ هـ مرـ دـ رـ اـ بـ سـ کـ وـ دـ عـ وـ دـ کـ هـ خـ طـ بـ هـ ئـ خـ وـ اـ نـ دـ کـ هـ قـ سـ مـ تـ اـ زـ آـ نـ

نقل میشود :

ای مردم کوفه ای اهل غدر و مکر بر ما گریه میکنید! آب چشم شمانایست
وساکت نگردد شما بدان زن مانید که رشته خود را نیک می تایید و بازمیگشود و تار تار

میکرد شما بیدینان نیز رشته ایمان خود را گستته و بکفر اصلی خویش باز گشته می‌شد ... خشم خدا بر شما هیاست و در عذاب مخلد خواهید بود آیا بر ما گریه وزاری می‌کنید ای والله بسیار بگریب و کم پختن دید عیب و عار ابدی را برای خود گذاردید و این ننگ راه را گز نمیتوانید از خود دور کنید ... ذلت و مسکنت برای خود خریدید و ای بر شما ای مردم کوفه چه جگر گوش رسالت را پاره پاره کردید و چه پر گیانی از مخدرات اورا از پرده بیرون آوردید.

پرسنل www.tafrestan.info

پس از آنکه اسرارا بمحل عبدالله بن زیاد برداشت و مجلسی آراست و زینب بطور ناشناس وارد آن مجلس شدابن زیاد باو گفت شکر خدا را که شما را مفتخض و رسوا کرد از بذلت و دین تازه‌ئی که درست کرده بودید، زینب فرمود خدار سوانح می‌کند مگر فاسق و فاجر را آنها غیر از ما هستند ابن زیاد گفت دیدی خدا با برادرت چه کرد زینب فرمود ماجز خوبی از خدا ندیده ایم کشته شدن برای آنها مقدر بود ... زود باشد که خداترا با آنها برساند و آنوقت در حضور او دادخواهی خواهی شد آنگاه خواهی فهمید حق با کی است.

بعد از آنکه اسرار اب sham بردن دید خایله مجلسی ازاعیان و رؤسای عشایر و رجال کشورهای بیگانه و افراد مختلفه از یهود و نصارا و سیاستمداران ترتیب داد و دستور داد اسرارا بی حجاب بریسمانی بسته وارد مجلس نمایند آنگاه سر امام حسین را گرفته و با چوب بدستی بدنداشهای او اشاره نموده و اشعار ذیل را بخواند :

جزع الخرج من وقع الاش	لیت اشیاخی بیدر شهد و
ثم قالوا يا يزييد لا تشن	لاهلـوا و استهـلو اـفرـحا
خبر جاءـ ولا وحـى نـزلـ	لـعبـتـ هـاشـمـ بـالـمـلـكـ فـلاـ
من بنـي اـحمدـ ماـكانـ فعلـ	لـستـ مـنـ خـنـدـفـ انـلـمـ اـنـتـقـمـ
انـماـ تـنـدبـ اـمـرـأـ قـدـ فعلـ	ياـ غـرـابـ الـبـينـ انـشـئتـ فعلـ (۱)

خلاصه معنی اشعار فوق اینست که ایکاش شهداء مشایخ جنگ بدر بودند و

(۱) ابن زبیری و بعضی دیگران اشعار را بدیگران منسوب کرده‌اند

شاهد این انتقام کشی من بودند و هلهله و شادی میکردند بنی‌هاشم ملک را ملعنه
قرار دادند و وحی و خبری بر آنان نازل نمیشد آنگاه یزید این شعر را بخواند.
يَفْلُقُنَّ هَا مَأْمُنَ رِجَالَ اعْزَةَ عَلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا أَعْقَ وَأَظْلَمَا
يعنى شمشیرهای ما سرهای مردانیکه ازما عزیز ترند میشکافد ولی آنها
نسبت بمامستمگرتر بودند

یکی از صحابه پیغمبر که در آن مجلس بود گفت یا یزید باین لب و دندان
کمتر چوب بزن زیر امکر دیده ام که پیغمبر براین لبلان بوسه میزد آنگاه از مجلس
بلندشده بیرون رفت

زینب پس از اشعار یزید از جا بلند شده فرمود (صدق الله رسوله ثم كان عاقبة
الذين اساء السؤى ان كذبوا بآيات الله و كانوا بهايسته زئون) یزید در محاوره با زینب این
آیه را بخواند (قل اللهم مالك الملك توئي الملك من تشاء و تعز من تشاء وتذل من تشاء)
زینب در پاسخ او این آیه را تلاوت کرد (ولاتحسبن الذين قتلوا في سبيل الله بل احياء
عند ربهم يرزقون) آنگاه خطبه معروف ذیل را که قسمتی از آن ترجمه میشود
ایراد نمود :

شکر خدا را که هارا بسیارت بر گزید و بشهادت مفتحن ساخت ای یزید
همانا راه اطراف زمین را بر ماه گرفتی واکناف آسمانرا مسدود کردی ... آیا از این
خيال گمان میبری که حالانزد خدا خوار شدیم و توعزیز ... بچشم تکبر باطراف
خویش همی نگری ... آهسته باشدمی چند بیارام آیا فراموش کردی که خدای تعالی
در قرآن خبر داده و فرموده زنپار گمان مباری نکه ما کفار را مهلت دهیم ... ای پسر
رهاشد گان یوم فتح آیا این از عدل و دادتست که زنان و کنیزان خود را در پس پرده
میداری و دختران پیغمبر خدا را مثال اسیران میرانی در حاليکه پرده حرمت ایشان را
دریده ای ... چگونه اميد مراعات از کسی توان داشت که دهانش جگر پاکان در
انداخته و گوشتی از خون شهیدان روئیده (۱) ... پیوسته میگوید کاش بزر گان

(۱) اشاره به هنده مادر معاویه که در جنگ احمد چگر حمزه سید الشهداء را
بدندان خاید

قبيله من که در گذشته اند بودند و با خرمي و شادی اين کينه کشي را ديده يزيد را تمجید ميکردن (اشاره با شعار او) به نايای ابي عبدالله سيد جوانان بهشت ميپردازد و با چوب دستی خود دنداهای اورا کاوش مينماید اي يزيد چرا شادي نکني... و بزرگان در گذشته خود را همی دعوت نمائی بيخبر خود عنقریب با آنها ملحق شوی و آرزو کني که کاش در دنیا نهدستی داشتم و نه زبانی تانمي گفتم آنچه گفتم و نميکردم آنچه کردم بخدا اي يزيد هرچه کردي بخود کردي و ندريدي مگر پوست خويش را ونه بريدي مگر گوشت خود را ... اگر ازما امروز بنعمتی رسيد یعنی فردابعزمي درافتی آنگاه چيزی نيايی ... اي يزيد از کينه فرو گذار مکن و دست آركوش بازدار و بکن آنچه تواني بخدا قسم که ذكر هارا از صحنه جهان محو نتواني کرد ... حمد خدارا که اول هارا بسعادت و نيكبختی سرانجام داد و آخر بشهادت و رحمت اختتام بخشيد.

يزيد خواست زينب را بکنیزی بینخد گفت نتواني بخشيد مگر از دين خارج شوي زير اعترت پيغمبر را نمي بخشد. بعدها يزيد از عمل خود پشيمان شد و تقصیر را بگردن ابن زياد گذاشت و اموال و نقودی بزنيداد و گفت بگير و گمان کن حسين مرد زينب پاسخ داد در عوض قتل او مال دنیا ميدهی قبول نکرد و اموال خود را که گرفته بودند قبول نمود. اين اشعار را در صحراي کربلا پس از شهادت برادر انشاء نمود:

ماذا تقولون ان قال النبي لكم بعترتي و باهلى بعد فرقتكم ما كان هذا جزائي اذا نصحت لكم ضعitem خفتا فالله ضيعكم	ماذا فعلتم و انتم اخر الامم منهم اسارى و منهم خضوابدم ان تخلفونى بسوء فى ذوى رحми و قد دعى القليل حق البيت والحرم (۱)
---	--

يزيد دستور داد زينب هر جاما يلست برو جز مكه و مدینه او بقولی در شام اقامت نمود و در آنجا رحلت کرد (بسال ۶۲ھجری) و بگفته دیگر بمصر رفت و مورد استقبال مردم قرار گرفت اکنون يك مقبره زينب دختر فاطمه در شام و يكی در مصر است و درست معلوم نیست آرامگاه واقعی او کدام است در آرامگاه زينب در مصر اين اشعار نوشته شده است

(۱) ابن اثیر اين اشعار را بدیگری نسبت داده است

بنت الامام شريفة الا بوبين
نور الوجود و سيد الثقلين
شمس الضحى و كريمة الدارين
هذا ضريح شقيقة القمررين
و سليلة الزهراء بصفة احمد
نسب كريم للفصيحة زينب

عايشة - دختر ابو بكر دومین وزیباترین زن پیغمبر بودسایر زوجات پیغمبر از بخشش و هدایای زیاد آنحضرت بعایشه نزد اسلامه جمع شده شکایت کردند و او نیز به پیغمبر گفت پیغمبر فرمود (لاتوذننی فی عایشہ فانہ واللہ مانزل علی الوحی و انافی لحاف امرأة منکن غیرها) و نیز در باره او فرمود (قدسر رئیس سرکالله یاعایشه - خذوا نصف دینکم عن هذا الحمير) وی عالم و خطیب و شاعر بود عروة بن الزبیر گوید (ما رایت احدا اعلم بفقه ولا بطبع ولا بشعر من عایشه) پیغمبر دلهرسفر یکی از زنان خود را بقید قرعه انتخاب و با عایشه با خود بسفر میبردوی بنام المؤمنین معروف و گویند آیاتی در شان او نازل شده از آنجمله آیات ۱۰۵ از سوره نور در برائت او است زیرا اویک شب درین طایفه بنی مصطلق مانده بود و مورد اتهام بعضی واقع شده بود . انس بن مالک گوید (اول حب ظهر فی الاسلام حب الرسول صلی الله علیه وسلم و ام المؤمنین عایشه) معاویه در باره او گوید (الم اسمع خطیبا ابلخ ولا افصح من عایشه) عایشه همواره بتلاوت قرآن و عبادت مشغول بود و اهالی مدینه با علاقه شدیدی داشتند عطاء بن ابی ریاح گوید (كانت عایشة افقة الناس و اعلم الناس و احسن الناس) پیغمبر فرمود (فضل عایشه على النساء كفضل النّوّيّة على سائر الطّعام)

عايشه زمان وفات پیغمبر ۱۸ سال داشت و از خلفا مستمری دریافت میکرد ولی عثمان قطع نمود و عایشه از در مخالفت درآمد ولی هنگام مراجعت از مکه بمدینه شنید که اورا کشته اند بمکه برق کشت و مردم را بخونخواهی عثمان دعوت نمود و در حضور گروهی از مردم برابر حجر الاسود ایستاده خطابه مفصلی ایراد کرده گفت (ایها الناس ان الغوغا من اهل الامصار و عبید اهل المدینه اجتمعوا على هذا الرجل - المسکین يعني عثمان فقتلوا ظلاما فسفکوا الدم الحرام والبلد الحرام في الشهر الحرام) وبعد مردم دستورداد متوجه بصره شوند و خود او نیز عازم آنجا گردید و خطبه در گری

بخواهد وباين آيه ختم کرد (المترالى الذين اتو انصبنا من الكتاب يدعون الى كتاب الله) بيان او موثر شده و ۳۰ هزار نفر برهبری او وظلحه وزبیر جمع شده جنگ جمل را علیه حضرت علی برآمداختند در لحظات اخر که شکست در سپاهیان افتاده بود برای تحریک و تشویق آنان بجنگ سوار بر شتری شده جنگ را رهبری کرده و تا شتر در میان قشون بود مردانه میجنگیدند حضرت علی دستورداد شتر را پی زدن د تا هوج سقوط نموده شکست خوردند و بفرمان علی برادر عایشه محمد بن ابابکر او را بخانه برد و بمدینه مراجعت نمود گویند از دخالت در جنگ کج محل پیشیمان شد و تو به نمود و آنقدر گریست تام معنی اش ترشد ولی بعضی قبول ندارد حتی عداوت خود را با امام حسن به ثبوت رسانید و مانند دیگران بر جنازه آنحضرت تیرا نه اخت وفات او در سال ۷۰ هجری اتفاق افتاد.

قرة العین طاهره - (نقل از روزنامه اژنگ شماره ۴۱ مورخ ۳۰ بهمن ۱۳۳۴) بقلم آقای اسلامی) - مدیر محترم جریده اژنگ هفته گذشته در ضمن مطالعه جریده شریفه تان بستونی که گویا اخیراً تحت عنوان در حاشیه ادیان و مذاهب افتتاح فرموده اید بر خوردم در ابتدانامه آقای مشیری «چرا بهائیها به قرة العین و اشعار و اهمیت میدهند» بود از خواندن این نامه بی اندازه متأسف شدم زیرا ایشان مطالب آنرا از روی کمال تعصب نگاشته بودند در صورتی که معروف است میگویند انتظر الی ماقبل لانتظر الی من قال بنگر که چه میگویند منگر که کی میگوید. اصولاً باید اقرار کرد که اینطور عادت کرده ایم که اگر مطلب صحیحی ازدهان شخصی که عقیده اش با عقیده شخصی مامخالف است در آمد آنرا غلط تلقی نموده میکوشیم غلط بودن آنرا بهزاد لیل اثبات کنیم و این عیب بزرگی است. باری منظور از نگاشتن این عرضه آن نیست که از بهائیان طرفداری کرده باشم و یا عقیده قرة العین را بیان و از حق او دفاع نمایم. قرة العین عقیده اش هر چه بوده برای خودش بوده خوب یا بد بلکه از این لحاظ که قرة العین یکزن ایرانی بتمام معنی شجاع و دانشمند و نابغه عصرش نه تنها در ایران بلکه در تمام دنیا بوده و تا ابد مایه افتخار ایران و ایرانی بلکه افتخار دنیا خواهد بود بنگارش این مختصر میپردازم.

جای تعجب است که زنی را که خارجیان با احترام میگذارند و بنامش مباهات میکنند و تابحال کتابهای بیشمار در شرح زندگی، معلومات و شهامت او چاپ کرده‌اند و معتقدند یگانه زن نایخواه ایران است ما اورا از خود میرانیم و بعنوان اینکه او بهائی بوده تمام معلومات و خدمات اورا که بایران و ایرانی کرده زیر پای میگذاریم و بهدر میدهیم و چیزی نمانده که اصلاً اورا ایرانی ننامیم و متأسفانه باید عرض کنم که این از اشتباهات ما ایرانیانست که برای افتخار نمان ارزشی قائل نیستیم و باین نحو آنها را از کفداده‌ایم و هر کدام از آنها نام کشوری ثبت شده . مطالبی که آقای مشیری نوشتهداند آنقدر زننده است مثل اینکه میخواسته‌اند لکه ننگی را از خود دور کنند در صورتی که مقام قرة‌العين و ارزش اورتاریخ دنیا بالاتر از آنست که امثال ایشان بعنوان بهائی بودن او از آن بگاهند و بد نام کنند و یا بی ارزش جلوه دهند آنها که منصفند و از شرح حال قرة‌العين اطلاع دارند میدانند که چه عرض میکنم والا برای افراد بی اطلاع عجب نیست که بعنوان اینکه قرة‌العين بهائی بوده مقامی برای اوقائی نشوند و از خدمات او چشم بپوشند .

گرچه نامه‌ام طویل خواهد شد ولی برای رفع اشتباه آقای مشیری و روشن شدن اذهان خوانندگان عزیز فهرست و از شرح زندگی پر ماجرا ای قرة‌العين رامینگارم و امیدوارم بتوانم وظیفه‌ام را در مقابل خدمات قرة‌العين ایفانمایم

البته همانطور که در ابتدای نامه‌ام تذکر داده شد من بعقیده کسی کار ندارم و در شرح زندگی قرة‌العين عقیده‌اور اد نظر نگرفته‌ام فقط بعلت آنکه زن نایخواه ایران بوده شرح زندگی و آثار اور امطال‌العه کرده‌ام هم از کتب بهائیها وهم از کتب مخالفین بهائی وبالاتر از همه کتب مورخین خارجی که در زمان زندگی طاهره در ایران بوده‌اند و بعضی وقایع اورا بچشم خود دیده‌اند و کتب این مورخین را مستند تر میدانم زیرا بهائیها بعلت اینکه قرة‌العين را بخود منسوب میدانسته‌اند در شرح زندگی او طریق اغراق پیموده‌اند و مخالفین بهائیت آنچه نوشتند ممکنست در اثر تعصب مذهبی کم و یا نادرست باشد ولی مورخین خارجی که کمتر تعصب مذهبی دارند مطمئن‌موشکافی

کرده‌اند و حقیقت را نوشتند برای این منظور از منابع ذیل استفاده کرده‌اند و توصیه می‌کنم آنهاei که بزبان خارجی آشنائی دارند و مایلند از قراءة العين وزندگی‌شیوه مطلع باشند از این منابع استفاده کنند ولاقل به بینندی یک زن ایرانی که مورد توهین و تمسخر هموطنانش قرار گیرد در خارج از ایران چه مقامی دارد و خارجیان اوراچگونه معرفی کرده‌اند و با و بچه نظری مینگرن و برای اطمینان بیشتر ممکن است با بعضی از آشنایان او که الان مسلمان و فکر می‌کنم در قزوین هستند تماس بگیرند مورخینی که شرح حال اورا نوشته‌اند بقرار ذیلند:

تبرستان

کنت گبینو نویسنده مشهور فرانسوی در کتابش موسوم به (مذاهب و حکم در آسیای مرکزی) صفحه ۱۳۶-۱۳۷ که در سال ۱۸۵۵-۱۸۵۸ بطبع رسیده اردکور زن نویسنده و مورخ معروف انگلیسی و تألیفش بنام (ایران و مسئله ایرانی) جلد اول

دالتنین شیرل در کتابی موسوم به (مسئله خاورمیانه) صفحه ۱۲۴

سرفرانسیس یانک در کتابی بنام (پرتو) صفحه ۲۰۳

دکتر ت. د. چین کتابش بنام (صلح مذاهب) صفحه ۱۱۴

جریده‌ئی که درباره زندگی قزه‌العین نگاشته جریده (آسیاتیک) سال

۱۸۶۶ مجله ۷ صفحه ۴۷۴ است که مینویسد:

... چطور ممکن است یک زن یا یک مخلوق ضعیف در ایران آنهم در قزوین

جائی که علمای آن مشهور و فراوان و نفوذی را دارا هستند که حتی توجه دولت را

بخود جلب نموده‌اند در یک چنین محیط نامساعدی قیام کنند و یک جماعتی تشکیل دهد.

این نکته حتی تاریخ نویس ایرانی سپهر را بتعجب واداشته است.

قراءة العین بالقاب مختلف قراءة العین، زرین تاج. طاهره نقطه نامیده شده و

بطوریکه مورخین مینگارند در ۱۸۱۷ میلادی مطابق ۱۲۳۳ هجری قمری در

قزوین متولد و در سن ۳۶ سالگی در طهران کشته شد. اجداد او از علمای معروف

قزوین و بعضی مراجع تقلید بودند پدرش حاجی ملا صالح و دوامویش حاجی ملا علی

و دیگر حاجی ملام محمد تقی امام جمعه معروف قزوین بودند. قرة العین نه تنها شاعر بود بلکه زنی بود مطلع از آیات قرآن و احادیث و بطور کلی شاید بتوان گفت کمتر کسی در عصر او بقرآن مجید و احادیث ائمه اطهار مانند او وارد بوده و بقول یکی از مورخین تمام آیات قرآن و اغلب احادیث را از برداشته است مسترد وارد - بر اون فارغ التحصیل از دانشگاه کمبریج لندن که کتابی در در بهائیها نوشته و معروف است درباره قرة العین مینگارد ظهر چنین زنی مانند قرة العین در هر مملکت و هر عصر که باشد از نوادر است مخصوصاً در مملکتی رمانند ایران از عجائب خلقت و خوارق العادات است ظهور زنی مثل او از لحاظ زیبائی، هوش، ذکاءت . بالاغت، شهامت بالاترازهمه مقاومت وایستادگی او در برابر علمای ایران و بالاخره شهادت تاریخی و مجلل او در تاریخ دشمن بی سابقه است .

قرة العین ابتدا با پسرعمویش ملام محمد پسر ملاتقی ازدواج کرد ولی بعد بعلت تغییر عقیده و با بی شدن او (از قول هورخین است) بین آنها اختلاف شدیداً بیجاد شد و منجر بجدائی آنها گردید. قرة العین در اثر مطالعه کتب سید کاظم رشتی علاقه مخصوص ابتدا آثار سید کاظم و بعد ملاقات او پیدا کرد این علاقه با رد و بدل نامه هائی بین قرة العین و سید کاظم شروع شد و قرة العین و سیله نامه بعضی مسائل را از سید کاظم سئوال میکرد و سید کاظم با ولقب قرة العین داد .

بعد قرة العین در سن ۲۳ سالگی بقولی یعنی در ۴۰ میلادی و بقول دیگر سن ۲۶ سالگی بکر بالارفت ولی قبل از رسیدن او سید کاظم وفات نمود قرة العین چندی در کربلا بماند جلساتی تشکیل داد و از پیش پرده برای مردم وعظ نمود در مجالس وعظ اعلامی کربلا حضور میافتند و از اینکه زنی با این معلومات و هوش و فراست وعظ میکند متوجه میمانند. از کربلا بیگداد رفت و مجالسی هم در آنجا دائر و شهرت عجیب یافت بحدی که علمای کربلا برای استماع بیانات او طی طریق نمودند و بیگداد آمدند قرة العین در بغداد مورد توجه مفتی بغداد قرار گرفت (۱) و وقتی خواست

(۱) شیخ الوسی مفتی بغداد در کتاب مشهور روح المعنی مینویسد که طاهره ۲ ماه در منزل اودر بغداد بود و دارای فضل و کیاست و مقام عجیبی است .

بغداد را بخيال ايران ترک نماید مفتی بغداد برای او اسب سوارانی تا کرمانشاه در التزام رکاب او قرارداد در کرمانشاه نیز مجـالـسـش معـرـفـشـ وـ اـدـامـهـ يـافتـ وـ اـزـ کـرـمـانـشـاهـ عـازـمـ هـمـدانـ شـدـ وـ درـ بـینـ رـاهـ حـاـکـمـ صـحـنـهـ اوـ رـاـ استـقـبـالـ نـمـودـ .ـ قـرـةـ العـيـنـ تصـمـيمـ دـاشـتـ بـطـهـرـ انـ رـفـتـهـ وـ مـحـمـدـ شـاهـ رـاـ مـلـاقـاتـ نـمـايـدـ ولـیـ پـدرـشـ نـگـذاـشتـ وـ اـورـاـ بـقـزوـينـ بـرـدـ حاجـیـ مـلاـ مـحمدـ تقـیـ اـمامـ جـمـعـهـ قـزوـينـ عمـوـیـ قـرـةـ العـيـنـ يـکـیـ اـزـ مـخـالـفـینـ سـرـ سـخـتـ شـیـخـیـهـ وـ شـیـخـ اـحـسـائـیـ وـ سـیدـ کـاظـمـ رـشـتـیـ بشـمـارـمـیرـفـتـ وـ اـغـلـبـ بـرـ منـبـرـ دـرـ مـوـقـعـ وـ عـظـ بـلـعـنـ وـ طـعنـ آـنـهاـ مـیـپـرـ دـاخـتـ یـکـیـ اـزـ پـیـروـانـ شـیـخـیـهـ بنـامـ مـلاـ عـبدـ اللـهـ صـالـحـ کـهـ تـاـ اـنـداـزـهـ ئـیـ درـ عـقـیدـهـ اـشـ مـتـعـصـبـ بـودـ اـزـ تـکـرـ گـفـتـهـهـایـ حاجـیـ مـلاـ مـحمدـ تقـیـ بـهـ تـنـگـ مـیـآـیدـ وـ تـصـمـيمـ بـقـتلـ اوـمـیـگـیرـدـ وـ یـکـیـ اـزـ شـبـهـایـ جـمـعـهـ بـمـسـجـدـ مـیـرـدـ وـ تـاـ صـبـحـ بـیدـارـ مـیـمـانـدـ وـ قـتـیـکـهـ صـبـحـ مـلاـ لـاقـیـ بـرـایـ نـمـازـ مـیـآـیدـ اوـرـاـ باـخـنـجـرـ مـیـکـشـدـ وـ فـرـارـ مـیـکـنـدـ وـ خـنـجـرـشـ رـانـزـدـیـکـ مـسـجـدـ درـ جـوـیـ آـبـیـ پـیـهـانـ مـیـکـنـدـ صـبـحـ کـهـ رـدـمـ جـمـعـ شـدـنـدـ مـلاـ لـاقـیـ رـاـ کـشـتـهـ یـافـتـنـدـ وـ بـسـرـاغـ آـشـنـایـانـ اوـرـفـتـنـدـ چـونـ مـلاـ لـاقـیـ وـ پـسـرـشـ شـوـهـرـ سـابـقـ قـرـةـ العـيـنـ سـابـقـهـ مـخـالـفـتـ وـ دـشـمـنـیـ شـدـیدـ باـقـرـةـ العـيـنـ دـاشـتـنـدـ مـرـدـ فـکـرـ کـرـدـنـدـ قـاتـلـ مـلاـ مـحـمـدـ تقـیـ قـرـةـ العـيـنـ اـسـتـ وـ يـاـ لـاـقـلـ بـدـسـتـوـرـاـوـ بـودـهـ اوـرـاـ بـرـدـنـدـ وـ بـرـایـ اـقـرـارـ گـرـفـتـنـ بـهـ شـکـنـجـهـ وـ آـزارـ پـرـ دـاخـتـنـدـ قـرـةـ العـيـنـ اـظـهـارـ مـیـکـرـدـ منـ اـزـ اـینـ وـاقـعـهـ بـیـ خـبـرـ وـلـیـ وـقـتـیـ حاجـیـ عـبدـ اللـهـ صـالـحـ شـنـیدـ قـرـةـ العـيـنـ رـاـ بـایـنـ عنـوانـ دـسـتـگـیرـ وـ شـکـنـجـهـ مـیـدـهـنـدـ اـزـ جـمـعـیـتـ خـودـ رـاـ بـحاـکـمـ قـزوـينـ رـسـانـیدـ وـ گـفـتـ بـیـجـهـتـ زـنـیـ بـیـگـنـاهـ رـاـ تـحـتـ شـکـنـجـهـ قـرـارـنـدـهـیـمـنـ قـاتـلـ هـسـتـ چـونـ مـلاـ مـحمدـ تقـیـ هـمـیـشـهـ بـهـ سـیدـ کـاظـمـ وـ شـیـخـ اـحـسـائـیـ توـهـیـنـ مـیـکـرـدـ اوـرـاـ کـشـتمـ وـ اـگـرـ بـاـورـنـدـارـیـدـ بـرـ وـیدـ وـ خـنـجـرـیـ رـاـ کـهـ اوـرـاـ باـ آـنـ کـشـتـهـامـ وـ درـنـزـدـیـکـ مـسـجـدـ درـ جـوـیـ پـیـهـانـ کـرـدـهـامـ بـیـاوـرـیـدـ رـفـتـنـدـ وـ آـورـدـنـدـ وـیـقـینـ کـرـدـنـدـ کـهـ قـاتـلـ اوـسـتـ وـ قـرـةـ العـيـنـ رـاـهـاـ سـاخـتـنـدـ وـلـیـ مـلاـ مـحمدـ شـوـهـرـ سـابـقـ اوـ دـسـتـ بـرـدارـ نـبـودـ وـ بـایـنـ وـ بـآـنـ بـرـایـ دـسـتـگـیرـیـ قـرـةـ العـيـنـ مـتـوـسـلـ مـیـشـدـ .ـ

درـ خـالـلـ اـیـامـ قـرـةـ العـيـنـ اـزـ قـزوـينـ بـطـهـرـانـ رـفـتـ وـ اـزـ طـهـرـانـ بـهـ دـبـشـتـ مـسـافـرـتـ نـمـودـ وـ درـ کـنـقـرـانـسـیـ کـهـ بـاـبـیـانـ تـشـکـیـلـ دـادـنـدـشـ کـتـ نـمـودـ(عـینـ تـرـ جـمـهـاـستـ)

وبطهران باز گشت ولی اقدامات ملام محمد سبب شد که او را دستگیر و در منزل کلانتر زندانی نمودند . قرة العین مدتها در منزل کلانتر زندانی بود (۱) و در همین ایام ناصرالدین شاه که از شجاعت و بسالت و معلومات قرة العین مطالب بسیار شنیده بود با ونامه‌ئی نگاشت که اگر توعییده اات را نسبت بباب ترک گوئی و مسلمان حقیقی شوی من تورا مقام شایسته‌ئی خواهم داد و ترا بعنوان ملکه انتخاب خواهم نموده ولی قرة العین در جواب اشعاری نگاشت که قسمتی از آن درج می‌گردد .

تو که غافل از می‌نشاهدی، پی مردعا بدوقا ^{پیرستان}_{له‌هدی}

چه کنم که ^{کاور جاحدی} _{www.tabarestan.net} ز خلوص نیت اصفیا

تو و ملک وجاه سکندری، من و رسم و راه قلندری

اگر آن نکوست تو در خوردی، واگراین بدادست مراسزا

بمراد زلف معلقی، پی اسب و زین هفرقی

همه عمر منکر مطلقی، ز فقیر فارغ بینوا

بگذر زمنز مامن. بگزین بملک فنا وطن

فada فعالات بمثيل ذاتقد بلغت بما تشاء

وقتی شاه اين اشعار را ميخواند خيلي ناراحت ميشود ولی سکوت اختيار

ميکند و طوري که مورخين مينويسند فرداي همانروز بدون اجازه شاه درباريان که

وضع را وخيم مي‌بینند و فكر مي‌کنند مهمکنست قرة العین در دربار راه يابد اورا بتحوي

که ذکر ميشود مي‌کشند وقتی خبر شاه ميرسد بینهايت متاثر و محزون و عصباني

ميشود. ايامي که قرة العین در منزل کلانتر بود بعضی شاهزادگان بمنزل کلانتر

ميامدند تا ازنزديك اين زن شجاع و نابغه را به بینند .

قتل اورا مورخين با اختلاف ذکر کرده‌اند ولی آنچه تا اندازه‌ئی مشترک

(۱) مسيونيکلا در تاریخش مينويسد که در اين وقت با مرآقا خان نوري صدر اعظم حاجي ملا على کني و حاجي ملاميرزا محمد مازندراني از علماء معروف آن زمان در طهران با قرة العین مباحثه نموده و عاقبت اين دومحتجه حکم تکفیر و قتل اورا دادند (لغت نامه دهخدا) درصورتیکه در اسلام هیچ ذنبي ولو مرتد فطری قتلش جائز نیست . مؤلف

بین اقوال این مورخین است اینستکه روز ۱۵ آگوست ۱۸۵۳ قرةالعين را ازمنزل کلانتر بیانی بنام باعایلخانی میبرند و جلادبرای کشتن او حاضر میشود ولی وقتی سیمازیبا و قوت قلب و نگاههای ترسناک قرةالعين رامی بینداز کشتن او خودداری میکند و بهیچوجه حاضر بکشتن او نمیشود ناچادر آنحوالي غلام سیاهی میباشد و سیاه منبور بادستمالی که بدھان طاهره فرومیکند او را خفه مینماید. ولی البته این مرکبی نهایت بطول میانجامد و آنقدر سیاه استقامه میکند تا قرةالعين نیمه جان شده بعد اورا روی زمین کشیده و در چاهی که در باعی بود افکنده و با سنگ و خاک چاه را پر مینماید در این باره کفت گبینودر کتاب معروف شنیدن (مذاہب و حکم در آسیای مرکزی) مینویسد: قرةالعين را خفه نمودند بعد سوزانند د کترجا کب پلاک از اهل اطربیش طبیب مخصوص شاه ایران و پرسور داشکده طهران در کتاب خودش بزبان المانی بنام ایران و ساکنین ان تأليف ۱۸۶۵ مینویسد: من شاهد شپادت قرةالعين بودم قرةالعين در موقع مرگ تحملی بخرج داد که خارق العاده و متفوق قوای بشر بود

این بود شرح مختصر و موجزی از زندگی قرةالعين که اغلب ترجمه از کتب خارجی است و کوشیده ام خیلی مختصر باشد و مخصوصاً جنبه مذهبی انرا ذکر نکردم زیرا منظورم شرح زندگی او بود و فکر میکنم آنطوری که باید و شاید نتوانسته باشم زندگی او را مجسم کنم و ممکن است بهایها که معتقدند او بهائی بوده از این شرح ناقص فکر میکنند نظری داشتمام ولی باید تمام خوانند گان بدانند کاملاً از نظر یک شخص بیطرف نوشتream فقط منظور معرفی قرةالعين به هموطنان عزیز بوده و تصمیم دارم در اینجا دیگر شرح مفصل زندگی قرةالعين را با اجازه وزارت فرهنگ بصورت کتاب مفصلی منتشر و بیش از پیش زندگی او را با اسناد قابل اطمینان معرفی نمایم. لازم است در خاتمه عریضه ام درباره شعری که آقای مشیری ذکر نموده اند و استدلال کرده اند که ناصرالدین شاه با قرةالعين مکاتبه نداشته تند کرده همانطوری که ایشان تند کرد ادله اند ممکنست ان شعر را قرةالعين نسبت به سروده ولی شعری که در جواب ناصرالدین شاه سروده همانست که با اشاره شد و مفصل بود و فقط چند بیتی از آن ذکر گردید.

اهم مذاق و مأخذ

رساله

فارسى

تبرستان
www.tabarestan.info

اژدواج در حقوق اسلامی	۱
تاریخ حقوق ایران باستان	۲
» ایران باستان	۳
» عشق	۴
تفسیری از قرآن	۵
حقوق زن در اسلام و ادرویها	۶
» مدنی	۷
خاندان پیغمبر	۸
دبستان المذاهب	۹
روح القوانین	۱۰
زن امروز (المراة الجديد)	۱۱
زن و آزادی (نحر بر المراة)	۱۲
زن از نظر حقوق اسلامی	۱۳
زن شناسی (ام الفساد)	۱۴
زندگانی حضرت فاطمه	۱۵
» زینب کبری	۱۶
» خانواده مسیحی	۱۷
زن در حقوق ساسانی	۱۸
قانون مدنی	۱۹
قاموس کتاب مقدس	۲۰
قرآن	۲۱
کتاب مقدس	۲۲
کشف الایات کتاب مقدس	۲۳
مجلات عالم نسوان	۲۴
مقام و حقوق زن در دین بهائی	۲۵
نور حقیقت	۲۶

عربي

الاسلام والمرأة	٢٧
حسن الاسوه	٢٨
خلق المرأة	٢٩
دائرة المعارف فريد وجدى (المراة)	٣٠
الدرالمنثور قى طبقات ربات الخدور	٣١
السفور والحجاب	٣٢
شرايع الاسلام	٣٣
شهريات النساء	٣٤
مرأة في التاريخ والشرايع	٣٥
مرأة في الوجود	٣٦
مرأة في التمدن	٣٧
مرأة الشرقيه	٣٨
مرأة العهديه	٣٩
مرأة النساء	٤٠
المرأة والسياسة	٤١
مركز المرأة في قانون حمورابي وفي القانون الموسوى	٤٢
النسائيات	٤٣
نهضة المرأة	٤٤

فهرست مطالب

صفحه

موضوع

۳	مقدمه چاپ دوم
۴	» « اول
۷	نظریات مخالفین و موافقین تساوی حقوق زن و مرد
۹	زن از نظر فیزیولوژی و روانشناسی
۱۴	نقش زن در خانواده و اجتماع
۲۰	مقام و حقوق سیاسی و اجتماعی زن در تاریخ مملکت
۳۶	وظایف و حقوق خانوادگی زن در بین اقوام و ادیان
۴۵	ازدواج در بین ملل
۶۱	حدود ازدواج با خویش و بیگانه در تزد ممل
۶۸	تعدد زوجات در بین ادیان و ملل
۷۳	طلاق در نظر ملت‌ها
۸۳	ارث زنان در تاریخ ادیان و ملل
۹۳	زنای (فحشاء) در بین ملل و ادیان
۹۹	عفت و حجاب در تزد ممل
۱۰۳	ولدالحرام
۱۰۶	زنان نابغه در ادیان (ملکه سبا - مریم مجده - فاطمه - زینب - عایشه - طاهره)
۱۲۲	منابع و مأخذ

آثار دیگر نویسنده که تابحال منتشر شده
www.tabarestan.info

- ۱ - حقوق زن در ادوار وادیان
- ۲ - تاریخچه مذهبی و سیاسی فلسطین
- ۳ - زندگی پس از مرگ از نظر ادیان و ملل
- ۴ - تاریخ و تعالیم زرتشت